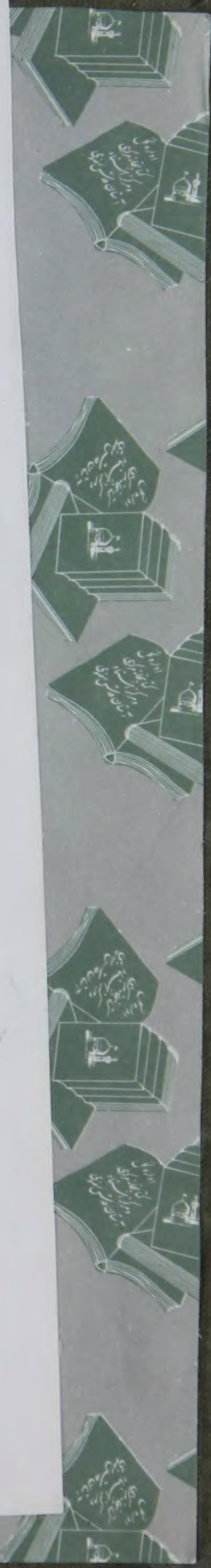
۱

صفحه ۱۴۲

۹۶۱۸





کتاب عقاید شیعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا بعقاید اسرار محبته وشحن فی قلوبنا فواید انوار مودته وصح طینتنا بجذبات معاقد آثار محال المشیته واضل علینا من ظل عدله ورافته ورحمته حمداً لا ینبغی الا لرضاه وشکراً لا ینبغی الا لقضاه ونعتاً لا ینبغی الا لما ارتضاه والصلوة المتواترات المتظافرات علی خاصة من بریته محمد وعترته وذریته وبعد

در زمان بروز اشعهٔ دولت ابد مدت و دوران ظهور نور فروزندهٔ مهر آسمان معدلت سلطان سلاطین عالم ملجأ و پناه خواقین و امراء ترک و دیلم و بدر منیر نه رواق هفت نطاق چهار علم قدوهٔ اولاد آدم فرمان فرمای طوایف امم فلک دربار ملک حشم اکاسره و قیاصره خدم قضا و قدر توام مفخر قهرمانان ماه سیما و مظهر عدل و قهر حکم قدر و قضا مصباح مشعشع مشکوة نفوس طاهره بیضا ضیا و شعاع ضیا سنجنجل زجاجه عقول عشره عوالم اعلا مؤید بنصرت ملة بیضا مشید ارکان شریعت غرا

مقدمه

شاهنشاهی که از هلهلهٔ شوکتش و لولهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها در مرز و بوم ظلوم روم افتاد و قیصر قصیر نظر غض بصر از سر نموده و فرافر را بصر فنای محض از شرر برق انعدام اثر غضب بر داده و از غلغلهٔ صولت عرادهٔ رعد آسای کوکبه همایون موکبش زلزلهٔ ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها صفحهٔ سیحون و جیحون کشاده و از صیت سطوت نظام جیوش نخار جوشش آواز سروش خروش اتی امر الله فلا تستعجلوه پردهٔ گوش بیهوش روس را دریده که از لون آبنوس گون فیروز بخت و سند روس باطن قلوب منکوس به عین ظاهر عین گلگون روو مو پرده نیم عبوس کشیده و عذار نیم رنگ هفت رنگ از خوف معرکهٔ جنگ شیران شکارین پلنگش از رخساره آب و رنگ پریده و مشت بسنگ و سنگ بچنگ در بیداء میگ اجان تنگ دویده و عدالت گستری که در زیر سایهٔ همای دادگستریش برهٔ آهوی غزالان چین حلقه حلقه بفراغت بال مشغول بجمع آوری مشک نافه از مکیدن پستان گرگان زمان و لیوث آجام خون آشام شده و نارمیده شهریاری که از فضل بحر کف جودش عالی حی و حاتم طی منازل از عالم بقا نموده و از حیرت انفعال اسم نامسمی بگوشه بی توشهٔ میدان فنا خزیده و سحاب رحمتش از میزاب مرحمت ابجر ابحر امطار اقطار نعمت بر اراضی یابسهٔ وجود فلک هستیش و متلاطم افواج امواج نعمتهای بیکران گردیده هو السلطان العادل والملیک المقتدر الکامل والخاقان الباذل والفاآن الفاضل والسالک المسالک حق الیقین والعارج المعارج سر نوز مبین والحافظ لشریعة سید المرسلین والضابط لطریقة ائمة الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات والارضین ناصر الملة والدین وکاسر اعلام الکافرین قهرمان الماء والطین السلطان ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه غازی کاز عدالت

ختم آمد چو احمد بر رسالت چنان باد اگر تا چرخ برین باد زمین و آسمانش در نگین باد
خلد الله ملکه وادام الله ظلال رأفته و شوکته علی رؤس العباد الی یوم ینادی المناد و در دربار معدلتش
وجود حکیمی موجود که فطرت لقمان فکرت حکمتش تمام ذوات ذرات توده غبری را بماء الحیات داد
کستری سرسبز و سیراب نموده علیمی که پرتو ذرۀ نور خورشید علم علمش پردۀ مشعشع دانش را بروی
عالمی گشوده و حارسی که بحر است جهانبانیش زنگ کدورت اراضی هفت کشور را بآب زلال عیون
جائزه مرحمت زدوده و مؤسسی که اساس سیس حکمرانی اسس علی التقوی و بناء بنیان سلطنت و
کامرانی اصلها ثابت و فرعها فی السماء را بنظم نظیمی منتظم نموده که سلاطین روی زمین سر انگشت
عبرت بیچاره گیرا بانگشت حیرت آوارگی آلوده و باسنان فکرت بی آسودگی گزیده فقید الفهر و
تحید الدهر و وحید العصر تاج الحاج و سراج وهاج و بحر عجاج و نهر ثجاج و نور المنهاج جناب
البرکه الرواسی المشتهر بحاج میرزا آقاسی ادام الله افاداته علی رؤس الاناسی من الادانی
والاقاصی و چون جمعی از مؤمنین از این خادم خادم شرع انور و ساعی ترویج مذهب حضرت
جعفر علیه السلم و دواعی دوام دولت ابد مدت ناظر ابن علی اکبر علی اصغر عفی الله عن جرائمهما
فی القبر و فی یوم المحشر خواهش رسالۀ عقاید بلغت فارسی نمودند که خالی از تکلفات عبارات
و دلیل عقلی و نقلی که قریب بفهم عامۀ عوام باشد تالیف نمایم که کافۀ مسلمین از او بهره مند
شوند ابتغاء لمرضات الله و مجیبا لدعوتهم مع کثرة اختلال الاحوال اشتغال البحج او ری انها
از آثار و اخبار ائمۀ اطهار و قلم عزم بر ورق جزم ثبت و ضبط اظهار نمودم و حفظ این عقاید لازم
است بر مسلمین و منکر انها داخل است در معاندین و مسمی نمودم او را بعقاید الشیعة فی فواید
الشریعة و مرتب ساختم او را به پنج مشکوة و یک مقدمه و خاتمه و مشتمل است بر چند مصباح و هر مصباح

بچند

بچند نور و امید از خلاق آسمان و زمین چنانست که حقیر و ناظرین از مؤمنین را حظی وافر در
دنیا و آخرت کرامت فرماید بمحمد و آله امّا **مقدّمه** بدانکه خداوند عالم عبث این خلق را خلق
نفرموده است اگر هر چه میخواهند بعمل بیاورند و ثواب و عقاب و حسابی از برای ایشان نباشد بلکه از
برای عبادت و اطاعت ایشان را خلق فرموده است و پیغام آورانی فرستاده با کتابها که آنچه خدا
خواسته است و در آن کتابها نوشته است از برای مردمان بیان نمایند و خاتم پیغام آوران را
محمد بن عبد الله قرار داده است و دین و قران که کتاب او است ناسخ دینهای پیغام آوران سابقه و
کتابهای ایشان قرار داده است پس بر خلایق واجبست که اخذ عقاید و مسائل حلال و حرام
و احکام را از آنجناب نمایند و هر چه او فرماید اعتقاد نموده بعمل بیاورند چنانچه خداوند
فرموده است ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوه یعنی آنچه پیغام آور او را از برای
شما آورد بگیرید او را و آنچه را که شما را نهی از او نمود واگذارید او را و پیغام آور آنچه را که
خداوند امر نموده بود که او را بخلق برساند از اوامر و نواهی و عقاید رسانید و در زمان
رحلت او قیمی و نگهبانی از برای دین خود قرار داد باذن خداوند بشهادت و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی و حرف نمیزند او و دیده پیغام خدائی از هوای نفس خود نمیباشد
حرف زدن او مگر از وحی الهی که وحی شده است باو و پس فرمودند انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بدرستی که من گذاردم در میان شما دو چیز
سنگین را که کتاب خدا و عترۀ من باشند که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند
در قیامت در لب حوض کوثر و مراد از کتاب قرآنست چنانچه مراد از عترت ائمۀ طاهرین میباشند
پس بر همه خلق واجبست که رجوع نمایند بکتاب خدا و عترت پیغام آور و آنچه ایشان بگویند واجب است

اطاعت نمودن و عمل کردن و اعتقاد نمودن و ائمهٔ اطهار اخبار و آثار در میان مردم گذارده‌اند که
در آنها بیان کتاب خدا میباشد و در اینزمان غیبت کبری لازم است رجوع نمودن بکتاب و
آثار و اخبار ائمهٔ اطهار بجهة اطاعت و عبادات پادشاه جبار و قهار پس آنچه از اینها معلوم
میشود حکم خداوند سه چیز است اول اعتقاد قلبی دویم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و عمل یا
بدنی تنهائیست مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی و زبانیست مثل نماز یا نگاه داشتن
نفس است مثل روزه یا مالی است مثل خمس و زکوة یا بدنی و مالیست مثل حج و در همه این اعمال شخص
باید حکم خدا را بداند و عمل کند و دانستن احکام یا از اجتهادات یا از تقلید است پس
مردم باید یا مجتهد باشند یا مقلد باشند در عملیات و اگر هیچ کدام نباشند اعمال ایشان بر وجه
صحت واقع نخواهد بود و اما اقرار زبانی هم باید از روی اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت دادن
بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی و بولایت ائمهٔ طاهرین و اما اعتقاد قلبی باید
از روی اجتهاد و عقل باشد پس اجتهاد نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین و مؤمنین و هر چند
دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافهٔ خواص و عوام لازم است
تفحص و تجسس نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات خود هر چند بر هر یک از علماء ما شد که بر وجه باید
اعتقاد نمود و بعد از دانستن آنها بدلیلی اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند
از برای ایشان لهذا ما آنچه از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که واجبست اعتقاد نمودن بآنها
بیان میکنیم که بر مؤمنین یاد گرفتن آنها و اعتقاد نمودن بکتاب و سنت و اخبار و آثار را و بهوای
نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده‌اند و حرفهای بیهوده میگویند و اعتقادات فاسده
ظاهر میکنند و میگویند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقص و آراء فاسده و کاسد

ایشان

ایشان بجهة هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب شده است پس بعضی قایل شده‌اند
بوحدت وجود و بعضی قایل شده‌اند باتحاد و حلول و بعضی قایل شده‌اند بجبر و بعضی قایل شده‌اند بسقوط
عبادات بعد از مدتی از ریاضات و بعضی قایل شده‌اند بمباح بودن اموال و عیال مردم و بعضی قایل
شده‌اند بنظر آوردن مرشد را در عبادات بجهة اینکه آنها واسطه‌اند خواه امام باشند یا غیر
امام و بعضی قایل شده‌اند به نبودن تکالیف و سقوط آنها و بعضی قایل شده‌اند بخالق و
رازق و محیی و ممیت بودن امام علیه السلم یا بواسطه و اذن خدا یا بی واسطه و اذن او و بعضی
قایل شده‌اند به نبودن حشر و نشر و قیامت و حساب و ثواب و عقاب و بعضی قایل شده‌اند
بجسمانی نبودن معاد و روحانی بودن او و بعضی قایل شده‌اند بجسمانی نبودن معراج پیغمبر صلعم
و روحانی بودن او و بعضی قایل شده‌اند به نبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ
جسمانی و بعضی غالی شدند یعنی امام را از مرتبهٔ خود بالاتر برده‌اند و بمرتبهٔ خدائی
رسانیده‌اند و بعضی تالی شدند که امام را از مرتبهٔ خود پائین آورده‌اند و بعضی ضمایر
قرآنی را راجع بامیر المؤمنین ع و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نموده‌اند و بعضی
انواع تغنیات و طنبورات و مسکرات از قبیل چرس و بنگ و شراب را حلال دانسته‌اند
و مشغول آنها شده‌اند و دف و کف زدن را عبادت نام کرده‌اند و بعضی ترک عبادات
را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی میشوند که ملامت کنند خلق ایشان را که تا
کامل شوند و بعضی صفات خدا را در مرشدین یا ائمهٔ طاهرین ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره گذارده
باشند و سرخ شود که صفت آتش در آهن پیدا میشود و بعضی عمر و علی و محمد و ابوجهل و شمر و حسین را
از یک طینت میدانند و بعضی موسی و فرعون را یکی میدانند در باطن و در ظاهر میگویند دو تا

بجهة اسیر بودن آنها بزنان دنیا و بعضی میگویند مردم کم مرند مثل علف خشک میشوند بکر
بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میگویند بصورت دیگر میشوند بعد از مردن خوب بصورت خوب و
بد بصورت بد و باز در دنیا میآیند بطریق تناسخ و بعضی دیگر میگویند ما چیزی نیستیم هرچه هست
خداست و بعضی میگویند خدا جسم است و بعضی میگویند نور است و بعضی میگویند از نور است و بعضی میگویند
تنزل و ترقی دارد باری مذاهب بسیار اختراع شده است که ذکر همه آنها بطول می انجامد بنابراین ما آنچه
واجب است که مؤمن باو اعتقاد نماید بیان مینمائیم بعون الله تعالی و منه الاستعانة و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم **مشکوة اول** در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوند است بدانکه
واجب است اعتقاد نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم منصور میشود اول توحید ذاتی
دویم توحید صفاتی سیم توحید خلقی چهارم توحید عبادتی پس در اینمقام چهار مصباح
است **مصباح اول** در توحید ذاتیست بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا
واحد و یکتا و بی شریک و بی همتاست او ذاتیست مقدس و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا از
جمیع صفات نقص و صاحب جلالست پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب از
اجزاء و مرکب از اعضا نمیباشد و معنی مرکب آنست که از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد و خدا اجزائی
ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه و نه اجزاء داخلیه
و نه اجزاء رئیسیه و نه اجزاء غیر رئیسیه پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست
و پا و سر و گوش و چشم و دل ندارد و از چیزی مرکب نیست نه از مجردات و بسایط و نه از
غیر مجردات مثل نور و غیر نور و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا جوهر نیست و عرض
نیست جوهر آنست که بخودی خود موجود باشد و در وجود محتاج بغیر نباشد مثل

جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنست که بواسطه غیر موجود باشد مثل رنگ و بو
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا محل نیست یعنی چیزی بر او قرار نمیگیرد و او بر
چیزی قرار نمیگیرد و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده و مثل رنگ و بو
و طعم نیست و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا از کسی نزائیده و او کسی را نزائیده
و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند کسی نمیباشد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه
خدا دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و نه در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در
عالم اشباح و نه در عالم اظله و نه در عالم ذر و نه در بالای عرش و نه در پائین فرش و
نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه عالم او را می بیند و نه مرشد او را می بیند و نه پیغام
آور او را می بیند و نه امام او را می بیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک هیچکس او را نمی بیند
بچشم سر لکن شناخته میشود آثار قدرت بعقل و بچشم قلب بحقیقت ایمان چنانکه امیر
المؤمنین علیه السلام در جواب آنکه پرسید از آنحضرت که آیا پروردگار خود را می بینی در وقت
عبادت نمودن او فرمودند ما کنت اعبد ربا لم اره یعنی نبوده ام من که عبادت کنم پروردگار
را که ندیده باشم او را راوی عرض کرد که چگونه دیده او را حضرت در جواب او فرمودند
ویلک لا تدرکه العیون فی مشاهدة الابصار لکن راته القلوب بحقایق الایمان
یعنی وای بر تو نمی بینند او را چشمها در دیدن چشمها و لکن می بینند او را قلبها بحقیقتهای ایمان
پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقت او را نمیکند
و عقل و وهم و خیال احاطه بر خدا نمیکند چنانچه امام ع فرمودند لا یحس و لا یجس و لا تدرکه الحواس
و لا یحیط به شیء و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند بچشم دیده نمیشود و

بدست درك کرده نمیشود و درك نمیکند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا جسم نیست و صورت نیست و خط ندارد و حد ندارد پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا محل چیزی نیست و چیزی محل او نیست و زمان و شکل و هیئت ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا محتاج نیست و نمی خورد و نمی آشامد و نمی پوشد و نمی پوسد و پوشیده بچیزی نمیشود و نمیخوابد و چرت نمیزند و غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد و تغیّری و تبدیلی و ترقّی و تنزّلی ندارد و بیك طریق بوده و هست و خواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا شریك ندارد و محتاج شریك نیست و احتیاج بچیزی ندارد و هیچ چیز و غنی مطلق است و قدیم است و حادث نیست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه صفات ذاتیهٔ خداوند عین ذات او است و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیهٔ او چیزی دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد چنانچه بعضی میگویند و این از اصول مذهب است چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفات است از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست و عین ذات است و آنچه باید اعتقاد نمود که خداوند آنها را ندارد اینها است که ذکر شد و از اینجهة است که گفته اند شعر نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل * بی شریکست و معانی تو غنی دان خالق * و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میگویند که واجب است اعتقاد نمودن باینکه این صفات را خداوند ندارد بجهة اینکه این صفات باعث نقص است و خدا ناقص نیست و باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند غلط است و قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند مثل این جسمها یا جسم لایق

محال خود دارد غلط است و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است و قول باینکه خدا حلول میکند در دل عرفاء یا حلول میکند در اشیاء یا حلول کرده است در پسرهای ساده رو و بازنها و دخترهای خوش رو و موو بو چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا مثل آبست و اینها مثل کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و طراوت نمودن از او پس خدا در خوش صورتان بیشتر حلول کرده است و جلوه از آنها بیشتر نموده است و اینها غلط و کفر است و اعتقاد نمودن باینها بالتقصیر باعث مخلّد بودن در آتش جهنم است با وجود اینکه با اینها جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوهٔ خدا در اینها بیشتر است و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود همه عالم و اشیاء با وجود خدا یکیست مثل دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است و سایر موجودات مثل موج دریا میباشند لکن باعتبارات دوئیت پیدا میکنند لکن در حقیقت یکی میباشند و این کفر و غلط است و این از اصول دین است زیرا که در عالم وجودات خبیثه و کثیفه و نجسه میباشند مثل سگ و خوك و نجاست العیاذ بالله چگونه وجود اینها با وجود خداوند یکیست و قول بوحدت وجود و تعدّد موجود ایضاً کفر و غلط است چنانچه بعضی که مثل یم و نمی اند میگویند خدا مثل دریا است و موجودات مثل نم دریا میباشند که در باطن نم از یم است و لکن در ظاهر دو چیز میباشند زیرا که آب دریا نفوذ کرده و نم در کنار دریا پیدا شده در حقیقت نم از یم است پس خدا در اشیاء ظهور کرده مثل ظهور آب در کنارهای دریا که آب یکیست و محل ظهور او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر

متعدد اند مثل آفتاب که بر پنجره که شیشه‌های رنگ برنگ از سرخ و زرد و سفید و آبی
و کبود و قرمز داشته باشد تابیده باشد پس آفتاب یکی است و از شیشه‌ها رنگ برنگ
مینماید و هر ساعت بشکلی در یکی ظاهر میشود بجهة اختلاف رنگ شیشه‌ها و این غلط
است و قول باینکه عارف با خدا یکی میشود مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند کفر و غلط
است و قول باینکه بعد از مدتی از ریاضات عارف واصل بخدا میشود و دیگر محتاج
بعبادت کردن نیست مثل در خانه که بخانه میچسبد کفر و غلط است و قول باینکه خدا
تا کرهیان پر است غلط است و قولی باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت
و چه در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر و چه در عرش و چه در عالم خلسه و چه در
حیات و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت پسری در عرش نشسته است
غلط و کفر است و قول باینکه خدا از برای عرفاء ظاهر میشود و از برای مرشدین کفر و
غلط است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا بوئیدنی و روئیدنی و جوشیدنی
و پوشیدنی و دوشیدنی و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حدی و سدی و
شکلی و جسمی و صورتی و عرضی و عمقی و طولی و خطی ندارد و بو و رو و مو و رنگ ندارد
و بر چیزی قرار نمیگیرد و چیزی بر او قرار نمیگیرد زیرا که اینها همه باعث احتیاج است و خدا
محتاج نیست و غنی مطلق است و قول باینها کفر و غلط است **مصباح دویم** در بیان
اعتقادات متعلقهٔ بتوحید صفاتیست بدانکه خداوند را صفات ذاتی و صفات
فعلی میباشد اما اولی را صفت ذاتی و صفت ثبوتی و صفت کمالی میگویند و اصل
آنها سه است اول حیات دویم قدرت سیم علم که علم و حیات و قدرت عین ذات الهی است

وذات

و ذات الهی عین علم و حیات و قدرتست و از شعبهٔ علم است ادراک بسمع و بصر و از شعبهٔ
حیاتست قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن خداوند و از شعبهٔ قدرتست متکلم و
صادق بودن خدا و در این مصباح سه نور است نور اول در حیاتست بدانکه واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است و حی دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده
بوده و هست و خواهد بود و مردن از برای خدا نیست زیرا که هستی او ضرور و نیستی او
محالست و یکی دیگر بمعنی منشأ صحت متصف شده بعلم و قدرتست یعنی خداوند وجودیست
که متصف بصفت علم و قدرت بوده است و هست و خواهد بود پس واجب است اعتقاد نمودن
باینکه خداوند قدیم است و قول بحدوث خدا کفر است و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه خدا ازلیست یعنی ابتدائی ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدی
است یعنی انتها و آخری ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوند
است و زاید بر ذات او نیست که حیات چیزی دیگر باشد و ذات چیزی دیگر که حیات بر ذات
زیاد شده باشد زیرا که یا حدوث یا ترکیب لازم می‌آید و هر دو غلط است پس حیات را هرگز
نمیتوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند حی است بصفتی که عین ذات است نور
دویم در قدرتست بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا قادر است و قادر بوده
است و قادر خواهد بود و قدرت دو معنی دارد یکی بمعنی توانائی داشتن خداست
بر ایجاد کردن هر چیز که ممکن باشد بر وجهی که اراده دارد و دویم بمعنی منشأ تمکن و
توانائی بر خلقت نمودن اشیا است و مراد در اینجا چیزیست که سبب تمکن و توانائی
بر کردن هر چیز و ترک کردن آنست پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چیز را که

نخواهد و ممکن باشد خلق نمودن او را خلق میتواند نمود بی مادّه و مدّه اگرچه بخواهد
صد هزار هزار مثل این عالم را در آنِ واحد خلق نماید میتواند خلق نماید چنانچه
تا بحال هزار هزار عالم را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد خلق فرمود چنانچه
از اخبار ائمّهٔ اطهار علیهم السّلم معلوم میشود و از شعبهٔ قدرتست متکلّم بودن
پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند متکلّم است و تکلّم بمعنی توانائی و قدرت
داشتن بر ایجاد نمودن کلام است در هر چه باشد خواه درخت باشد چنانچه با موسی ع
تکلّم نمود و خواه در دل ملك یا پیغام آوری باشد و خواه در هوا باشد و از اینجهت است
که تکلّم را بعضی صفت ذات دانسته اند یعنی خدا قادر بر تکلّم است و قدرت بر تکلّم نمودن
داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلّم را صفت فعل دانسته اند نه صفت ذات
و میگویند هرگاه صفت ذات بوده است خدا همیشه متکلّم باشد چنانچه همیشه عالم
و قادر و حیّ است و حال اینکه در وقتیکه تکلّم نمینماید متکلّم نیست و باین مضمون حدیثی
نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلّم بمعنی ایجاد نمودن کلام باشد از صفت فعل خواهد
بود و اگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن کلام باشد صفت ذاتست و هر دو معنی بی عیب است
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند صادقست یعنی راستگوست یعنی کلامیکه تکلّم
میفرماید دلالت بر معنی دارد که مطابق واقع است و خلافی ندارد و صادق نیز از شعبهٔ
تکلّم است که او از شعبهٔ قدرتست یعنی خدا قدرت بر ایجاد نمودن کلامی دارد که
مطابق واقع باشد نه مخالف واقع و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات
الهی است و زائد بر ذات نیست و این نیز از اصول مذهبست تورستیم در علم است بدانکه

واجبست

واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم است و علم عین ذات الهی است و صفت زائده
بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن آمده است و بمعنی منشاء انکشاف اشیا نیز آمده است
پس در اینجا مراد دوّمی است یعنی خدا سبب ظهور خلقت اشیا و سبب دانستن آنها است
پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عالم بوده و هست و خواهد بود و هرگز خدا جاهل
نبوده است و نیست و نخواهد بود و میداند جزئی و کلّی را و علم ببالا و پست و عرش و
فرش و کوچك و بزرك و کم و زیاد دارد و علم الهی یکسانست بالنّسبة بهمه موجودات بدون
تفاوت و علم الهی تغیّری و تبدیلی ندارد و چنانچه علم دارد باشیاء بعد از خلقت اشیا
علم بآنها دارد پیش از خلقت آنها و چنان نیست که علم بعد از خلقت اشیا غیر از علم قبل
از خلقت اشیا باشد و قول باینکه علم خدا تعلّق باشیا میگیرد بعد از خلقت آنها و پیش
از خلقت آنها علم او تعلّق بآنها نمیگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
علم الهی بعد از خلقت اشیاء باشیاء همان عین علم اوست باشیا بلا تفاوت و قول باینکه
خدا دو علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یك علم دارد و او عین ذات
الهی است و امّا علم بندگان از قبیل ملئکه و پیغام آوران و امامان علمیست که بمعنی
دانستن است و خداوند آنها خلق فرموده است و آن علوم مخلوقه فعل خداوند
است و ذات او نیست و آنچه در بعض اخبار وارد شده است که خدا دو علم دارد
یکی علمیست که مختصّ ذات پاك اوست و یکی دیگر علمیست که تعلیم بانبیا و ملائکه و
ائمّه نموده است بمعنی دانستن است که آنچه را بآنها تعلیم داد آنها هم او را دانستند
و آنچه را که تعلیم نداد بایشان او را ندانستند لهذا اطلاق دو علم بر او نموده اند و از

قدیم بودن علم الهی قدیم بودن اشیا لازم نمی آید زیرا که ممکنست که کسی چیزی را بداند و آنچیز
هنوز موجود نباشد چنانچه بالنسبة بمخلوق متصور است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند عالم عالم بکلی و جزئی اشیا میباشد و قول باینکه خدا عالم بکلیاتست و جزئیات
در تحت کلیات مندرج چند که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات بتفصیل خواهد شد
غلط است و کفر است و واجب نیست فکر کردن در اینکه آیا علم خدا حصولی است یا حضوری
لکن قول بحصولی کفر است چنانچه واجب نیست فکر نمودن در ذات باری تعالی لکن فکر نمودن
در آثار قدرت الهی بسیار خوبست که از آثار قدرت او کسی پی بذات بی مثال او خواهد برد
و از شعبهٔ علم است اراده یعنی مرید بودن خدا و اراده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی
علم بمصلحت نیز آمده است و ابو الحسن بصری قایل است باینکه اراده علم بمصلحت داعیه
بایجاد فعل است و نجار گفته است اراده بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلبیه است
و بلخی گفته است اراده در افعال خدا علم خدا میباشد بآن افعال و در افعال غیر خدا
امر نمودن خداست بآن افعال و اشاعره و جماعتی از معتزله گفته اند که اراده صفت زایده
بر ذاتست که مغایرت دارد با علم و قدرت که مخصص از برای فعل است پس اشاعره گفته
اند که این زیادتی معنی حادثاست پس معتزله گفته اند این زیادتی در محل نمیباشد
و کرامیه گفته اند این زیادتی قائم بذاتست پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت صفت
ذاتست زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس اراده در
خدا بمعنی علم بمصلحت فعل است که باعث مشیت و خواستن کردن آنست با علم بمفسدهٔ آن
که سبب مشیت و خواستن ترک آنست باینمعنی که آنچیز را که میکند با شعور بمصلحت و قصد

بآن بجای آورد و آنچیز را که ترک میکند با شعور بمفسدهٔ و با اراده و قصد ترک میکند او را
و اراده در خدا غیر از اراده در ماست زیرا که ارادهٔ الهی با اسباب و آلات نیست بخلاف اراده
در ما که بواسطهٔ اسباب و آلاتست پس بعضی اراده را صفت ذات دانسته اند باین
معنی که ارادهٔ الهی علم بمصلحت و مفسده کردن و نکردن فعل است و بعضی اراده را
صفت فعل دانسته اند و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیز است و خداوند
همیشه چیزی را نمیخواهد و الا باید همیشه آنچیز موجود باشد و حال آنکه هرگاه بخواهد
آنچیز را خلق میفرماید و هرگاه اراده نکند خلق نمیکند او را چنانچه یک وقتی چیزی موجود
نیست و یک وقت دیگر موجود میشود بارادهٔ خدا و باین مضمون چند حدیث در کافی منقول است
از آنجمله مرحوم ثقة الاسلام کلینی از امام علیه السلام روایت میکند که حضرت فرمودند
ارادهٔ صفت فعل خداست نه صفت ذات و باز در حدیثی دیگر فرمودند که ارادهٔ از خلق
ضمیر و قلب ایشانست و ارادهٔ از خدا خلق نمودن چیز نیست و احداث و ایجاد نمودن آن
چیز است نه غیر آن و در حدیث دیگر شخصی معصوم عرض کرد که خدا همیشه مرید است
حضرت فرمودند اراده نمودن نمیباشد مگر از برای آنچه خدا ارادهٔ او را دارد که با
او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده است پس اراده کرد و در حدیث دیگر فرمودند
که هرگاه اراده از صفات باشد مثل علم و قدرت آنچه را که خدا اراده نکرده است ضد است
از برای اراده و ناقض او است یعنی اراده نکردن خدا اراده او را میشکند و اراده اگر صفت
ذات باشد تغییری ندارد چون رساله بجهة عوام است در مقام اطناب کلام و استدلال
نیستیم همین قدر بر مکلف واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است و اگر اراده

بمعنی علم بمصلحت باشد صفت ذات است و اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل
است و تفصیل این را در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه خداوند کاره است یعنی علم بمفسده ناخواستن چیزی را دارد یا بمعنی اراده نمودن
بجا نیاوردن فعل است بجهة علم بمفسدهٔ داشتن بوجود او یا بمعنی این است که خدا
نخواسته است آن چیزی را که کراهت دارد از او و باینکه نهی فرموده است از او و همچنین ادراک
از شعبهٔ علم است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا مدرک است و ادراک یعنی
عالم بودن محسوسات چه بحس سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است یعنی شنوا است
یعنی علم بشنیدنیها دارد و همچنین خداوند بصیر است یعنی بینا است یعنی علم بدیدنیها
دارد نه اینکه خدا چشم و گوش ظاهری داشته باشد که بچشم و گوش ببیند و بشنود پس
خداوند عالم بجزئیات محسوسه از مسموعه و مبصره میباشد و از اینجهة است که خداوند
را سمیع و بصیر میگویند و ادراک هم از صفت ذات است و شنیدن و دیدن خدا علم
داشتن بشنیدنیها و دیدنیها است و دیدن بندگان و شنیدن ایشان بواسطهٔ
اسباب و آلات است از قبیل گوش و چشم و خداوند محتاج باینها نیست و از اینجهة است که
بعضی از علما صفات ثبوتیه و ذاتیه را هشت صفت شمرده‌اند و او را در یک بیت
جمع نموده‌اند شعر عالم قادر حی است و مرید مدرک ۵ هم قدیم ازلی متکلم صادق و
و از بیان سابق معلوم شد که اصول صفات ذات سه است علم و قدرت و حیات و اراده
و ادراک از قسم علم میباشد و قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن از قسم حیات است
و متکلم و صادق بودن از قسم قدرت است و باید دانست که هشت صفت را

صفت

در صفات ثبوتیه

صفت ذات و صفات ثبوتیه و صفات جمال میگویند که این صفات را خداوند همیشه
داشته و دارد و خواهد داشت و اصل آنها عین ذات است و ذات یکی است و مختلف نیست
و اختلاف این صفات و عبارات باعتبارات است نه اینکه در حقیقت از یکی زیاده تر باشند
بلکه بجهة فهمیدن و فهمانیدن است که بعبارتهای مختلفه ذکر میشود چنانچه دانستی
پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود که خدا همیشه آنها را داشته و دارد و خواهد داشت
این است اول علم که عالم است دویم قدرت که قادر است سیم حیات که حی است چهارم اراده
که مرید است پنجم ادراک که مدرک است ششم قدم که قدیم است هفتم تکلم که متکلم است
هشتم صادقیت که صادق است و صفات سلبیه که باید اعتقاد نمود باینکه خداوند
آنها را ندارد این است اول اینکه مرکب نیست دویم اینکه جسم ندارد سیم اینکه مرئی نیست
یعنی دیدنی نیست چهارم اینکه محل چیزی نیست پنجم اینکه بلا شریک است ششم اینکه معانی نیست
یعنی صفات ذاتی الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات او است نه اینکه ذات او نایب
صفات است و بی صفات ذات کار صفات میکند و نه اینکه خدا عالم نیست مثلاً و کار
علم میکند و این غلط است هفتم اینکه محتاج نیست نوع دویم در صفات الهی است
بدانکه خداوند را نیز صفات فعلی میباشد که آنها را صفات فعل و صفات جمال میگویند
چنانچه صفات ثبوتی را نیز صفت ذات و صفت کمال و صفت اکرام میگویند و صفات
سلبیه را صفت سلبیه و صفت جلالیه میگویند و صفت ثبوتی آن است که در خدا
همیشه باشد که سلب نتوان کرد آن صفت را از او و صفات سلبیه آن است که هیچ
وقت خدا آن صفات را ندارد و آن صفات را از برای خدا هیچ وقت نمیتوان ثابت کرد

وصفات

وصفات فعل آنست که جایز باشد ثابت نمودن آنها از برای خدا و جایز باشد سلب آنها را از خدا مثل رازقیت که جایز است بگوئی خدا رازق موجودین است و رازق معدومین نیست پس خدا روزی بکسانیکه مخلوق و موجود شده‌اند میدهد و روزی بکسانیکه موجود و مخلوق نشده‌اند نمیدهد و صفات فعلی الهی بسیار است مثل رازقیت و خالقیت و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و غیر اینها که روزی میدهد و روزی نمیدهد و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند و رحم نمیکند و جود میکند و جود نمیکند بخلاف صفات ذاتیه که عین ذاتست تغیر و تبدل ندارد چنانچه حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمودند لم یزل الله عز و جل کان عالما والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور یعنی بوده است خدای عز و جل همیشه عالم و علم ذات خداست و حال آنکه مسموعی نبوده است و دیدن ذات خداست و حال آنکه دیده شده نبوده است و قدرت ذات خداست و حال آنکه مقدوری نبوده است

مصباح سیم در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید خلقی است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا واحد یکتا و بی شریک و بی همتا خلق میفرماید هر چه را که هست و شریکی از برای او در خلق نمودن نیست پس کسی دیگر بغیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم خالق همه مخلوقات است و خداوند همه مخلوقات و موجودات را از کتم عدم بمقتضای مصالح عالم بوجود آورده است و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقات را نه از ملائکه و نه انبیا و نه اولیا و نه غیر ایشان از سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل و نقل

از آیات

از آیات قرآنیه و از اخبار ائمه علیهم السلام میباشد و از جمله اصول دین است و منکر او از جمله معاندین است و با تقصیر در اسفل السافلین است پس باینکه ملائکه خلق میکنند بواسطه و اذن الهی غلط است و اما هرگاه خداوند ملائکه را اذن بدهد که چیزی بسازند و صفت نمایند یا فلان کار را بکن که عیب ندارد چنانچه در بعض اخبار وارد شده است که ملائکه را خداوند امر میکند که صورت انسان را در شکم مادر او از نطفه آب ضعیف درست میکنند یعنی چشم و گوش و دست و پا و دل و صورت او را میکشند و این بی عیب است زیرا که خداوند خالق است و بواسطه اسباب هر چیز را خلق میکند و قرار الهی بر اینست که امورات را باسباب جاری فرماید بلهذا هر چیز را بواسطه چیزی و سبب چیزی خلق میفرماید چنانچه گندم را بواسطه افشاندن تخم بزمین و شخم او و آب دادن خلق میفرماید و انسان و حیوان را بواسطه انتقال منی از پشت پدر برحم مادر خلق میکند و صورت انسان را بواسطه بعضی ملائکه خلق میفرماید و در حقیقت خداوند مصور بدن انسان است چنانچه روایات و اخبار بسیار است که خداوند صورت انسان را میکشد و مصور خداست اگرچه بواسطه عمل ملائکه باشد پس منافات ندارد زیرا که ملائکه بقوت و قدرت و اذن الهی کار میکنند پس در حقیقت خدا مصور و خالق است و اینکه خداوند باسباب امورات را جاری میفرماید نه بواسطه احتیاج و است بواسطه بلکه بجهة نظم دادن و اظهار قدرت خود و بجهة منظم شدن نظام بنی نوع انسان است که هر کس محتاج بیکدیگر باشند در امورات و یکدیگر را اعانت نمایند و بدانند که خداوند محتاج نیست چنانچه ایشان محتاجند پس از اینجهة است که خداوند بعضی از ملائکه را موکل باد و بعضی را بباران و بعضی را بزمین و بعضی را بدریا و بعضی را ببحر و بعضی را باسما و بعضی را بجهنم و بعضی را به بهشت و بعضی را

باران

بانسان و بعضی را بحیوان و بعضی را بجن و بعضی را بمیوه‌ها و بعضی را بحفظ نمودن بعضی مردم
که میخواهند و بعضی را بکار دیگر از قبیل قبض روح نمودن و سئوال در قبر نمودن و غیر از اینها
از امورات نموده است و در حقیقت فاعل و کننده این امورات خداوند است نه غیر بواسطه
انکه ملئکه مامور و قوت و قدرت او کار میکنند و اما خیر و شر از بندگان مختار ظاهر میشود
کار خدا نیست بلکه کار بنده است لهذا امور ثواب و عقاب میشوند نظر باختیاری که دارند
و بخواهش خود بخود میکنند انها را که خداوند امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقدرت و قوتی
که ندارند بایشان عطا فرموده است میکنند لکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و
عقاب را هم قرار داد و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کننده اوست باری چون
رساله بجهت عوام است محل کلام باینجا نیست پس واجب است اعتقاد نمود باینکه
خداوند خالق اشیا است و موجود است نه غیر از او و قول باینکه امیرالمؤمنین ع امر کرد خالق است
و اشیا را او باذن خدا خلق کرده است غلط است و قول باینکه انحضرت باذن عالم را خلق
کرده باید باطل است و آیات و اخبار بیشمار برخلاف این قولست اگرچه عیب ندارد که خداوند
بکند و او را قدرت و تولی بدهد که باذن خدا چیزی را خلق کند لکن چون دلیلی نرسیده است
که خدا امیرالمؤمنین ع را اذن داده است که اسمان و زمین و اشیا را خلق کند اینرا نباید اعتقاد
نمود و انچه در بعضی از خطبهای امیرالمؤمنین ع وارد شده است که انحضرت فرموده‌اند من خالق
اسمان و زمین میباشم ثابت نیست که جزء از خطبه انحضرت باشد شاید دیگری از زبان
انحضرت نقل کرده باشد و بر فرض اینکه از انحضرت باشد باید او را تاویل نمود که موافق
ایات قرانیه و اخبار باشد و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین ع قسمت کننده روزیها است

چنانچه

چنانچه انحضرت را قاسم الارزاق میدانند دلیلی بر این مطلب نیست اگرچه شان امیرالمؤمنین ع
اجل است از این منصب و مرتبه و همچنین قول امیرالمؤمنین مظهر صفات الهیست یعنی
محل ظهور صفت فعل خدا است که صفت فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و رحمانیت و
رحیمیت از انحضرت ظاهر شده است و خداوند بعین ذات مقدس مباشر این چیزها نیست و کار
امیرالمؤمنین ع مباشر است بواسطه ظهور صفت الهی در او و تفصیل هر باب را در کتاب مشکوة
الانوار نوشته‌ام و بر عوام واجب نیست دانستن اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسیار مشکل است
بخصوص از برای عوام الناس که راه کلام و استدلال را نمیدانند و برنمیخورند همین قدر
بر عوام بلکه بر خواص واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند و خدا روزی میدهد
و خدا زنده میکند و خدا میمیراند و اما اینکه چگونه میکند اینها را و اما ظهور صفت فعل در
امام است یا در پیغمبر او را است یا در ملک است احتیاج نیست فهمیدن و اظهار ان بلکه اعتقاد باید
کند که خدا محتاج هیچکس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او بلی وارد شده است
که حساب مردم را خدا در قیامت بامام وامیگذارد و امیرالمؤمنین ع قسمت بهشت و جهنم میکند
و هر کس را میخواهد باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر اب میدهد و دوستان خود را به بهشت
میبرد و قول باینکه خدا بامیرالمؤمنین ع اذن کرفت در خلق نمودن عالم یا اینکه مشورت
با انحضرت کرد غلط است و حرف بی‌مغز است و حدیثی میکویند که انحضرت دست کرد
در زیر سجاده و اسمان و زمین را از زیر سجاده بیرون اورد و اینها از
اغلاط جعالین غلات است و در کتاب معتبری که علما ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقل
هم بر این مطلب نیست بلی وارد شده است که امیرالمؤمنین ع عین الله است و قلب الله است

و جنب

وجنب الله واذن الله ووجه الله است وید الله است یعنی چشم خداست وقدرت خداست

وپهلوی خداست وگوش خداست ورحمت خداست وروی خداست ودست خداست

پس اینها همه مؤول است یعنی باید اینها را تأویل نمود والا خدا گوش وچشم ودست

وروی ندارد که آنحضرت باشد بلکه مراد اینستکه آنحضرت بمنزلهٔ دست خداست چون کسی

کاری اگر میکند بدست میکند غالبا لهذا کسی را که بسببی بجهة رضا آنکس کار میکند

آنشخص میگوید که فلانکس دست منست یا فلانی چشم منست چنانچه بالنسبة بفرزند دوست

کسی میگوید که فلانی چشم منست نه اینکه در حقیقت او چشم باشد ودر بارهٔ برادر میگوید

فلانی کمر وپشت منست یعنی بمنزلهٔ پشت وکمر منست وچون معجزات بسیار از آن

حضرت ظاهر میشد بجهة خلایق که کسی نمیتوانست مثل آنکارها بکند وخداوند آنها را

میکرد در نزد خواستن آنحضرت معجزات را بجهة هدایت یافتن خلق لهذا آنحضرت را

قدرت الله میگویند زیرا که خداوند بقدرت خود هر چه بخواهد میکند ودر نزد معجزه

نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشد وهمچنین روی خداست یعنی بمنزلهٔ روی

اوست زیرا که کسی کسی را میخواهد رو باو میاورد وخدا امر فرموده است که مردم اطاعت

امام را بکنند پس رو بخدا نمودن واطاعت او را کردن رو بخدا کردن واطاعت اوست

لهذا آنحضرت وجه الله است باینمعنی که روی خداست اگر باید مردم رو بخدا بیاورند از

رو نمودن او واطاعت کردن او وازینجهة است که آنحضرت را باب الله میگویند یعنی در

رحمت خداست یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید

محبت وولایت ایشانرا داشته باشد واطاعت ایشانرا بکند که اطاعت اینها اطاعت خداست

واگر از غیر این راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که راه را خدا قرار داده است

وازینجهت است که در حدیث وارد است که کسیکه از اول عمر دنیا تا آخر دنیا شبها

بنماز بایستد وروزها روزه بگیرد وبی محبت وولایت ائمهٔ هدی باشد عبادت قبول

نمیشود وهمچنین چون بیعت نمودن با خدا اطاعت اوست وبیعت عبارتست از دست

دادن کسی بکسی که مطیع او شود که هر چه او بگوید اطاعت او را نماید وخدا دست ندارد

زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند امام را بمنزلهٔ دست خود قرار داده است که هر که دست

بیعت بسوی دست ایشان دراز کند وبا ایشان بیعت کند که هر چه او بفرماید عمل کند

بیعت با خدا کرده است ازینجهت است که آنحضرت را دست خدا میگویند زیرا که ایشانرا

خدا قرار داده است وهر چه ایشان بگویند قول خداوند است وخلق باید اطاعت ایشانرا

نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشد وهمچنین در بعضی اخبار وادعیه وزیارات وارد

شده است که قلب ایشان محل وظروف مشیت الهیست ومشیت صفت فعل است

وبعضی میگویند که امام خود مشیت خداست وثابت نیست بدلیل عقلی ونقلی وتفصیل

هر یک را در مشکوة الانوار نوشته‌ام وچون این رساله بجهة عوام همین قدر کفایت میکند

پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است وخدا رازق است وخدا محیی است وخدا

ممیت است پس قبض روح کار ملک است چه حضرت عزرائیل باشد وچه ملک دیگر

که در دست راست او باشد که قبض روح کافر ومنافق را میکند ومیرانیدن کار

خداوند است وپر معلوم است که میرانیدن غیر از قبض روح است وزدن وکشتن کار مخلوق

است وقول باینکه غیر از خدا این کارها میکند غلط است وبعضی میگویند خدا اول مشیت را

تنهائی خلق کرده و مشیت عباد نیست از امام و سایر اشیا را بمشیت خلق کرده پس مشیت
که امام باشد خلق میکند و اینمعنی در حدیث است لکن معنی حدیث این است که بواسطه مشیت
خدا خلق کرده اشیا را نه اشیائی را خود مشیت خدا خلق کرده است که امام ع باشد و معنی
او را بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته اند فایده بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه
بداء مختص خداست بدا بمعنی این است که هر چیز را خدا بخواهد میکند بحکم یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید و قول ببودن بدا از برای خدا از اصول مذهب است اول یکتا و بیشریک
بودن خدا در هر باب و خدا بیشریک است در خلقت نمودن اشیاء دویم بر ثبوت بداء
از برای خدا سیم بحرام بودن شراب که هیچ پیغمبری شراب را حلال نکرده است از آدم تا خاتم
و علم بداء مختص بخداست و غیر از خدا کسی دیگر او را نمیداند و اینمعنی غیبی است که غیر از خدا
کسی او را نمیداند بحکم و ما یعلم الغیب الا الله و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا هر
چه را بخواهد بی ماده و مده و بی سبب میتواند خلق نماید و او بر این قادر است بخلاف
بعض از حکما که میگویند نمیتواند و اینغلط است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا اول
واحد است در ذات خود و واحد است در صفات ذات خود و واحد است در صفات فعل خود از قبیل
رازقیت و خالقیت و شریکی در هیچیک از اینها ندارد مصباح چهارم در توحید عبادتست
بدانکه باید دانست که عبادت مختص ذات پاک الهی است و باید خداوند را عبادت نمود
از برای غیر خدا جایز نیست و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمودن و عبادت صفات
فعلی و اسماء الهی را غلط است پس هر کس عبادت کند ذات مقدس را موحد است
و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است و هر کس عبادت

کند

کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت قرار داد و
نیست هر عبادتی را بجهت رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک
نماید او مشرک است و شرک بر دو قسم است اول شرک جلی و انعبارت است از اینکه عبادت
غیر خدا را بکند در ظاهر و آشکارا مثل عبادت نمودن بت و سنگ و ماهی و سان و
درخت و ستاره و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش و دختر و پسر و آدم و حیوان و
نبات و جماد و خواه شکل باشد مثل صلیب که شکل دار کشیده حضرت عیسی ع
که ادا نه او را خاج میگویند خواه از چیزها او را تراشیده باشند یا اینکه صورتی باشد
که در چیزی او را کشیده باشند و خواه اینچنین شکل پیغمبر او یا امامی باشد و خواه شکل
غیر از اینها باشد و خواه انکسی را که عبادت میکنند پیغمبر او یا امام باشد یا غیر اینها
و اینها را عبادت نمودن شرک است بخداوند و در روز قیامت که میشود عابد و معبود را
غیر از امام و پیغمبر او را داخل جهنم خواهند نمود نظر بعموم انکم و ما تعبدون من دون
الله حصب جهنم و ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون و چون پیغمبر
او را حضرت محمد مصطفی ص این آیه را خواندند بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان
بود گفت مردم با محمد مخاصمه میکنم پس آمد بخدمت حضرت و عرض کرد که یا محمد آیا عیسی
و موسی را مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری گفتند عیسی خداست و بعضی از ایشان
گفتند پسر خداست و بعضی از یهود گفتند که موسی خداست و غایب شد و بعضی از ایشان گفتند
که عزیر پسر خداست حضرت فرمودند که بلی لکن لفظ ما در این آیه از برای غیر ذوی العقول است
و پیغمبر او و امام از این آیه ثانیه میرسند که خداوند با ایشان نیکوئی کرده است و در تفسیر علی ابن ابراهیم

و در سماء العالم که جلد هفتم بحار الانوار است مرویست از معصوم که روز قیامت که
میشود ماه و آفتاب مثل دو گاوی که پی نموده باشند در جهنم می اندازند که آنهائیکه عبادت
ایشان نموده اند ببینند که خودشان و معبودین شان در جهنم میباشند یا آنکه ایشان
هم راضی باینکه معبود واقع شوند یا آنکه نمیسوزند مثل سنگ که بی روح است و از آتش
الّلهی یا نمیرسد بهر حال راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما روایت وارد شده است که نور
ماه و آفتاب از نور شماست چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت فرمودند که نور ما را از
ایشان میگیرند و داخل جهنم میکنند ایشان را و قول باینکه باید صورت مرشد را در
نماز و روزه و غیر از اینها از عبادات بنظر آورد و ایشان را واسطه عبادت نموده زیرا که ایشان
فیض میان خدا و مردمند تا بعبادت خدا نائل شوند زیرا که بمقام قرب رسیده اند غلط است
و شرک است و مرشد پرستی است نه خداپرستی و همچنین قول باینکه باید صورت پیغامبر
او یا امام علیه السلام در عبادت بنظر آورد و این نیز غلط است و شرک است و قول باینکه کاف خطاب در
ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی تو را عبادت میکنم و از تو یاری میجویم راجع بامیر المؤمنین علیه السلام
است غلط است و همچنین است قول باینکه مراد از قل هو الله احد امیر المؤمنین است و تفصیل
اینها را در مشکوة الانوار نیز بیان کرده ام دوم شرک خفی است و آن پرستیدن چیزهای
دیگر است مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا و غیر از اینها و اینها هم بمنزله
شرک بخدا است مثل نماز کردن از برای غیر که بگویند خوب آدمی است یا تعزیه کردن
بجهت شهرت چنانچه بعضی کارشان این است خداوند حفظ نماید و نظر بعموم و لا یشرک
بعبادة ربه احدا نباید احدی را در عبادت با خدا شریک نمود و اما زیارت خانه کعبه

زادها الله شرفا و قبرهای ائمه علیهم السلام از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند اذن
بزیارت آنها داده است پس در حقیقت زیارت آنها عبادت خداوند است نه غیر پس هر عبادت که
برای غیر خدا است عبادت شرکیست که آن غیر را با خدا شریک نموده است در عبادت و اما تعظیم
انبیا و اولیا و ائمه هدی علیهم سلام الله و علما و سلاطین حقه در غیبت ما دامیکه عبادت
نباشد و خم شدن بجهت غیر خدا اگر بجهت عبادت باشد شرک است خواه بقدری باشد که بحد
رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت نباشد و بحد رکوع برسد بصورت شرک است و اما سجود
از برای غیر خدا مطلقا شرک فعلی است مگر سجود ملئکه از برای حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و آنهم
باذن خدا بود پس عبادت خدا بود نه غیر او و تعظیم انوار مقدسه ائمه اطهار را ملئکه در آن سجود
نمودند مشکوة دوم در بیان اعتقادات متعلقه بعدل التسنن بدانکه واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خدا عادلست نه ظالم که خدا ظلم باحدی از موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد
این از اصول دین است و منکر او بالتقصیر مخلد در جهنم و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم
نیست زیرا که ظلم و ستم قبیح است و قبیح بر خدا جایز نیست و خدا منزه است از ظلم و شر و رضا
بظلم و شر پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه فعلهای خدا نیکوست و بلا غرض و فایده نیست
که راجع بخلق است و فعل خدا بی غرض و فایده نیست و فعل خدا جبر نیست بلکه همه افعال خدا
با مصلحتی است که عاید به بندگان است نه عاید بخدا زیرا که محتاج بچیزی و بکسی نیست و حدیث کنت
کنزا مخفیا فاحببت لان اعرف فخلقت الخلق لان اعرف دلالت بر احتیاج خداوند ندارد زیرا که
بجهت اظهار جلالست از خدا عین غناء مطلق است پس باید اعتقاد نمود باینکه مصلحت
الهی در باره هر کسی که هر چه قرار گرفته است خدا او را بجا آورده است خواه مصلحت

دنیای بنده باشد وخواه مصلحت اخرت بنده باشد اگرچه بنده امصلحت را نداند زیراکه
بسیاری چیزها هست که بنده او را مصلحت دنیا واخرت میداند وخدا او را مصلحت او نمیداند
بجهة اینکه خدا میداند که این چیز یا این بنده یا در دنیا یا در اخرت ضرر میرساند وبنده این را
نمیداند لهذا او را نمیخواهد وبسیاری چیزها هست که مصلحت دنیا یا اخرت بنده است وبنده چنین
میداند که این ضرر است برا او وحال انکه منفعت ومصلحت او در این است پس واجبست اعتقاد
نمود باینکه غرض وفایده افعال الهی به بنده ها بر میگردد ونه بخدا وواجب است اعتقاد نمودن باینکه
فعل خدا با غرض وفایده است نه بیغرض وفایده واین از اصول مذهب است وقول اشاعره که
میگویند افعال خدا بیغرض وفایده است غلط است وباید دانست که لطف خدا بر خدا
واجب است ولطف انست که خدا کاری بکند که بنده ها بواسطه آن کار نزدیک بطاعت ودور
از معصیت خدا بشود از قبیل نصب انبیا واولیا وائمه هدی وعلما وفرستادن کتابهای
اسمانی وبیان نمودن احکام ومعجزه دادن به پیغمبران وائمه ونصب عقل وباید دانست
که حسن وقبح اشیا عقلیست نه شرعی چنانچه اشاعره باین قائلند واین غلط چنانچه در
اصول بتفصیل بیان او شده است وواجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا اصلحست بحال
بندگان بعمل می آورد یعنی انچه صلاح بندگان در او بیشتر است او را میکند و
این از اصول مذهبست وقول بعضی از حکما مجرد صلاح کفایت میکند غلط است
زیراکه ترجیح مرجوح بر راجح لازم میاید واو عقلا قبیحست بر حکیم بدون جهت و
سبب وهرگاه جهة وسببی داشته باشد که او اصلح خواهد بود وواجب است اعتقاد
نمودن باینکه خداوند نه جبر کرده است ونه تفویض بلکه میانه رو واعتدال کار

کرده است باینمعنی که بندگان را هم خداوند بروجه میانه روی خلق فرموده است که
نه بیکاره اند که جبرست که هرچه میکنند خدا میکند نه بنده ونه باکاره اند که هرچه بندگان
میکنند خود میکنند بقوت وقدرت خود بیقوة وقدرت الهی که تفویض باشد بلکه
با اختیارند که هرچه میکنند از روی اختیار میکنند نه از روی اجبار واکراه بلکه خدا
قوت واسباب والات را داده وراه خیر وشر را بمردم نموده هر کس باختیار خوب میکند
مستحق ثواب است وهر کس باختیار بد میکند مستحق عقابست مثلی بیان کنم تا
مطلب معلوم شود مثلا استاد نجاری شاگردی را می اورد ودر ساختن پنجره ساختن
وارسی ساختن را باو نشان میدهد وبعد تیشه واره ورنده وچوب واسباب باو میدهد
ومیگوید که یک پنجره باین قد وباین وصف بساز وشاگرد می اید بر تیشه استاد وباره
واسباب او وباستادی که استاد باو نشان داده است باختیار خود بی اینکه کسی او را
مجبور بدارد دری میسازد وهرگاه استاد او را چوب بزند که چرا در ساختی من بتو گفتم
پنجره بساز شاگرد نمیتواند بگوید که بمن چرا استادی یاد دادی یا چرا تیشه واره ورنده
بمن دادی این در ساختن من از تو است بجهة اینکه اسباب را تو بمن دادی واستادی را تو
بمن نشان دادی هرگاه این را بگوید او را عقلا منع ومذمت میکنند که اسباب را تو
دادند که پنجره بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند دست وپا وچشم وگوش وقوت
وقدرت وشهوت داده است که بنده عبادت خدا را بکند نه اینکه معصیت او را بکند
از قبیل زنا ولواط کردن وحرام خوردن وبحرام دست دراز کردن وبنامحرم نگاه کردن
وغیبت کردن وفحش دادن وظلم کردن وزدن مسلمانان وغیر از اینها از معاصی

بدانکه ابو حنیفه گفت که هرچه هر کس میکند خدا میکند و شخص مجبور است در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود زیرا که چیز موجود نمیشود که دیده نشود و شیطان بر آتش نمیسوزد زیرا که شیطان از آتش خلق شده است و جنس ضرر و اذیت بجنس خود نمیرساند بهلول چون این را شنید کلوخی برداشته بر سر او زد و سر او شکست و خون جاری شد گفت هر سه مسئله ات باطل شد ابو حنیفه رفت پیش خلیفه و شکایت از بهلول کرد خلیفه بهلول را طلبید گفت سر ابو حنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من نشکستم ام برچه ابو حنیفه گفت سرم درد میکند بهلول گفت دروغ میگوئی درد را نشان بمن بده تا بدانم راست میگوئی گفت درد دیده نمیشود بهلول گفت چگونه میشود که موجودی دیده نشود ابو حنیفه گفت سرم شکسته است بزدن کلوخ گفت تو میگوئی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاک است و تو هم از خاک خلق شده پس چگونه میشود که کلوخ سر تو را بشکند و ابو حنیفه خجل شد و برخواست و رفت خلیفه و مردم مجلس خندیدند بدانکه خداوند خلق فرموده است ائمه ع را از طینت اعلا علیین و قلبهای شیعیان را از آن طینت خلق فرموده است و خلق فرموده است بدنهای شیعیان را از غیر آن طینت و طینت کفار و منافقین را از طینت سجین خلق فرموده است و مستضعفین را از گل چسبنده که غیر از این دو طینت میباشد خلق فرموده است و کیفیت خلط کردن این دو طینت را در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت میدانست که مؤمن خوب میشود بسبب ایمان و کافر بد میشود بسبب کفر لهذا مؤمن را از طینتی که مناسب اوست خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت سجین خلق فرمود به اینکه طینت علیین باعث خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث بدی کافر میشود تا جبر لازم آید

مشکوة سیم

مشکوة سیم

در بیان اعتقادات بنبوت است و نبوت بر دو قسم است عامه و خاصه اما اولی نبوت انبیاست و اما ثانیه نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است و این اعتقادات مشتمل بر چند مصباح است

مصباح اول

در نبوت عامه است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بحقیت جمیع پیغمبران اجمالا و عدد انها بر روایت مشهور یکصد و بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل گفته اند و واجب است اعتقاد نمودن بعصمت انبیا از اول عمر ایشان تا باخر عمر ایشان که هیچ گاهی نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است و این اعتقاد از اصول مذهب است نظر باینکه اهل عامه پیغامبر را معصوم نمیدانند بجهت پوشانیدن خطاهای رؤساشان را در توحید الهی و این غلط است و واجب است ایمان آوردن بهمه پیغمبران و تصدیق نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلافی در میان پیغمبران و ایشان ندارند و همه یکحرف زدند در ذات و صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشان را در آنچه آوردند از جانب خدا نمود اگر چه در این شریعت عمل کردن بانها جایز نباشد بجهت نسخ شدن انها و بعضی نسخ شریعت بعض دیگر را نمودند و واجب است ایمان آوردن بحقیت ایشان و واجب است ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از جانب خداوند آورده اند اگر چه بعض انها ناسخ بعض دیگرند و کتابهای آسمانی که نسخ نمودند بعض انها بعض دیگر را چهار نامیده باشد اول توریة موسی دویم انجیل عیسی سیم صحف ابرهیم چهارم قران محمد ص و کتابهای آسمانی انبیا است از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر اینها از کتابهای سایر پیغمبران که از آسمان بایشان نازل شده و در روایتی یکصد و بیست و چهار کتاب از آسمان

هو
و زبور داود علیه السلام ناسخ کتابها نبود بلکه بیان توراة را نمود

نازل شد و در حدیثی یکصد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابرهیم بیست
صحیفه نازل شد و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده بخلق بودند
چهار نفر ایشان سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و نوح پنج نفر ایشان عرب
بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلعم و ششصد نفر پیغام آوران بنی اسرائیل
بودند اول ایشان موسی و آخر ایشان عیسی و در خبری چهار هزار بودند و واجب نیست
دانستن اینها را مفصلا لهذا اما اجمالا ایمان کوییم و انکار نمودن یکی از پیغام آوران انکار
نمودن همه است و همچنین انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از آسمان
نازل فرموده است انکار همه میباشد و واجبست ایمان آوردن بمشهورین ایشان مثل آدم
و نوح و ابرهیم و شیث و داود و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذوالکفل و ایوب
و شعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد صلعم و غیر اینها را اسم شریف اینها
خداوند در قرآن مجید بیان فرموده است و آنچه نسبت معصیت بایشان داده شده است
از اخبار محمول بر تقیه است بجهت اینکه موافق است با مذهب عامه و آنچه در آیات یافت میشود
بحسب ظاهر لفظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک اولیست نه معصیت بجهت
اینکه از اهل بیت عصمت که حاملان تنزیل و تاویل قرآنند چنین وارد شده است بدانکه پیغام
آوران اولوالعزم پنج نفر بودند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم و در معنی اولوالعزم
در اخبار خلافست مشهور آنستکه پیغام آوران اولوالعزم کسانی میباشند که شریعتهای
ایشان شریعتهای پیغام آوران گذشته را نسخ کرده باشد و صاحب شریعت باشند و این از
حضرت صادق و حضرت رضا منقولست و از حضرت باقر روایتست که ایشان کسانی میباشند

که عزم

که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت محمد و آل محمد نمودند پیش از همه پیغام آوران و حضرت آدم
عزم را نداشت نظر بآیه و لم نجد له عزما و در روایتی از حضرت سجاد علیه السلم مرویست که
اولوالعزم کسانی میباشند که مبعوث بمشرق و مغرب جن و انس شده باشند **مصباح دوم**
در نبوت خاصه است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آور حضرت محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف آخر همه پیغام آورانست و بعد از او پیغام از جانب خدا
نخواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغام آوری نماید کافرست و کشتن او بر مسلمانان لازم
است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغام آور ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
افضل و اکمل و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی جمیع پیغام آوران و
از جمیع جن و انس و ملائکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودین و اولین
و آخرین میباشد و خداوند بهتر از آنجناب خلق نفرموده است و بهتر از او خلق نخواهد فرمود
و نور آنجناب و آل اطهار او را پیش از همه موجودات بچندین هزار سال خلق فرمود و او را آخر
همه پیغام آوران فرستاد بجهت اینکه مرتبه فاتحیت و مرتبه خاتمیت را داشته باشد و آنچه
تمام نشده است در شریعتهای پیغام آوران گذشته بجهت مقتضی نبودن وقت و آنحضرت آنها را
تمام کند و دیگر شریعتی شریعت او را نسخ نکند و دین او بماند تا قیامت و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه شریعت آنحضرت همه شریعتهای پیغام آوران را درهم شکست و ناسخ همه دینها
دین او است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت مبعوث شده است بتمام جن و انس و اهل
آسمانها و زمینها و دریاها و صحراها و تمام موجودات **مصباح سیم** در اعتقادات متعلقه
بقرآنست بدانکه قرآن که کتاب آنحضرتست که از جانب خداوند آورده است ناسخ همه کتابهاست

آسمانی پیغام‌آور و آن سابق است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از قرآن
از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه قرآن کلام خداوند و معجزهٔ پیغام‌آور ما محمد بن عبد الله است و اعتقاد نمودن
باینکه محمد صلی الله علیه و آله او را درست کرده و از جانب خدا نیست بلکه شعر یا سحر است
کفر است و باید دانست که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شده است بلکه همهٔ کتابهای آسمانی
عربی نازل شده لکن در گوش هر پیغام‌آوری که میرسید بزبان قوم او بگوش او میرسید
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند او را فرستاده است و قرآن غیر از پیغام‌آور است
و خود پیغام‌آور نیست و باطن او منحصر نیست اگرچه علم او در باطن منحصر است لکن قرآن
معجزهٔ پیغام‌آور است از جانب خدا و خود منحصر نیست و قول باینکه قرآن را جبرئیل از
باطن پیغام‌آور میگرفت و بظاهر او میرسانید بیراه است و توضیح اینکه لوح و قلم از نور
پیغام‌آور است پس قرآن را قلم بلوح مینوشت و اسرافیل بمیکائیل میرسانید و میکائیل
بجبرئیل میرسانید و او به پیغام‌آور میرسانید و امامی دارد و بهمین مضمون حدیثی وارد است
از رسول خدا ص و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم نیست بلکه حادث است و کلام نفسی
نیست و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن از خداوند بواسطهٔ جبرئیل و حال آنکه بعد از ده
سالی دیگر از این مقدمه قرآن تا السدلین رسول خدا بطریق اولی مبدا است و کیفیت
آن را در کتاب مشکوة الانوار مفصلا نوشته‌ام اگرچه ظاهر آیهٔ و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی دلالت بر ندانستن آنحضرت میکند با بعضی
آیات دیگر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اگر تمام جن و انس جمع شوند نمیتوانند مثل

قرآن بیاورند بلکه مثل یک سوره از او نمیتوانند آورد و بجهت اینکه قرآن معجزهٔ پیغام
آور است و معجزه آنستکه از جانب خدا باشد که همهٔ مردم عاجز باشند از مثل آوردن او
عادة و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همهٔ احکام الهی در قرآن میباشد و هیچ تر و خشکی
نیست در عالم مگر اینکه حکم او را خداوند در قرآن بیان فرموده است و علم آنها در نزد
پیغام‌آور و اوصیای آنحضرت است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرآن را نمیدانند
مگر خدا و رسول و امام و کسانیکه پیغام‌آور و امام باو تعلیم داده باشند زیرا که آنها راسخون
راسخون در علم میباشند و انکار قرآن کفر است و استخفاف قولی مثل بد گفتن یا فعلی
العیاذ بالله مثل بپا زدن و انداختن یا با پا زدن بجهت استخفاف یا حدث بر او نمودن
یا در قضاء حاجت بر او انداختن کفر است و اما یاد از کردن بغیر استخفاف کفر نیست و حرام
هم نیست و همچنین حدث نمودن در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
قرآن اصلا تغییر و تبدیل در آن واقع نشده است اگرچه قرائتهای دیگر بعض از منافقین
انداختند یا تغییر دادند و آن قرآن اصلی در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی بغیر از این قرآن که بر محمد بن عبد الله نازل
شده است دیگر نازل نمیشود و ادعای نزول قرآن دیگر کفر است خواه بر پیغام‌آور
و خواه بر امام و خواه بر نائب و انکار همهٔ قرآن یا بعضی از او اگرچه یک سوره یا یک آیه
باشد کفر است و واجبست اعتقاد نمودن بانچه در قرآن میباشد از حلال و حرام و قصه‌های
پیغام‌آوران و وقوع واقعات و حدوث حادثات و حکایات و اخبار آینده و گذشته و انکار
یکی از آنها کفر است مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بصفات پیغام‌آور ما

محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله است بدانکه باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت امی بود
یعنی درسی نخوانده بود وکسبی را تعلیم نکرده بود از جن وانس وآنحضرت سایه نداشت
در نزد ماه وآفتاب وچراغ زیرا که نور آنها از نور آنحضرت منور شده است وابر بر سر آنحضرت
سایه می‌انداخت واز پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید وچشم وی بخواب میرفت
ودل او بیدار بود وآنچه در بیداری میدید همچنین در خواب هم میدید ومیشنید
وشبیکه در راه میرفت نور روی آنحضرت در دیوار روشن میکرد حتی آنکه زنهای آنحضرت
در شبها تار سوزنیکه گم میکردند بروشنائی نور جمال آنحضرت اورا پیدا مینمودند بی
شمع وچراغ وزمین بول وغایط آنحضرت را فرو میبرد وحیوانات حمائل ونیکی است وعرق
آنحضرت از مشک وعنبر خوشبوتر بود وختنه کرده وناف بریده وپاک وپاکیزه از مادر متولد
شد ودر وقت تولدش عالم روشن شد وملائکه نازل شدند وبتها سرنگون افتادند وطاق
کسری که از همه بناهای اولاد آدم بزرگتر بود شکست ودریاچه ساوه که در او ماهیان
بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند خشک شد وماهیهای او مردند وآتشکده فارس
که هزار سال بود که او خشک نبود ومردم او را عبادت مینمودند خاموش شد واز نور جمال
آنحضرت قصرهای بصره وشام را آمنه والده آنجناب از مکه معظمه مشاهده نمود ونماز
شب براو واجب بود وخوف بر آنحضرت نادرا بود وامر دل کافران می نماید بهر طرف
که رو مینمود وجهت تبلیغ وجهاد وتبلیغ رسالت الهی را بخلق نمود وبرای دفع آزار وجفای
دشمنان خدا صبر نمود تا دین را روشن کرد وکفر را برطرف نمود وچهار زن وبیشتر بعقد نکاح
از برای آنحضرت حلال بود واز برای دیگران حرام است وقسمت میان زنها بر آنحضرت واجب

نمود علی بقول ومرکاه زنی خود را بر آنحضرت می بخشید بر او حلال بود وبا فقرا ومساکین
می نشست ودر شهر معمور بود در بازار وفا راه میرفت ومردم را باسلام دعوت مینمود وگناه
صغیره وکبیره نکرد از اول عمر تا آخر عمر ودر چهل سالگی مبعوث برسالت شد ودین خدا را آشکارا
نمود وپیش از بعثت خود را ظاهر کرد وپیش از مبعوث شدن بدین خود عمل مینمود وبدین ابرهیم
وموسی وعیسی وغیر از ایشان از پیغامبران ودر عبث کسبی نبود وافضل از همه پیغامبران
اوران بود بلکه از جمیع موجودات از جمادات ونباتات وحیوانات وانسانها وجنیات و
ملکیات وفلکیات وبهتر از جمیع موجودات از ارضین وسموات بود وهمه ذرات موجودات
عالم وجود را خداوند بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق فرمود که اگر آنحضرت را خلق
نمیفرمود هیچ موجودی بوجود نمی آمد واعلم از همه مخلوقات بود اگرچه بحسب ظاهر جبرئیل
واسطه پیغام الهی بود در بعض اوقات از برای او ولکن چون خادم وخدمتکار آنحضرت بود و
عزرائیل بی اذن آنحضرت داخل در حجره طاهره او نشد وجبرئیل فخر مینمود بخادمی وهمه
علوم اولین وآخرین را خداوند باو عطا فرموده بود واز همه جهته کامل بود وناقص نبود
وبنده خدا بود ومخلوق بود خالق نبود عاشق نشد ولهو ولعب نکرد وخیانت ننمود ودر
کو بود ودروغ نگفت وبا چشم بهم زدن معصیت الهی را نکرد ونور او را خداوند پیش
از همه موجودات خلق فرمود وعرش وکرسی ولوح وقلم وآسمانها وبهشت وملائکه وآفتاب وماه
وغیره دین ومعدنیات را از نور او خلق فرمود اما کیفیت اینکه چگونه خلقت اینها از نور آنحضرت
نمود در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته‌ام هرکس میخواهد مطلع شود رجوع باو نماید
واجمالات علوم را خداوند همه باو عطا فرموده بود وتفصیلات را ابر نابه سوره بسوره

خدا از برای او نازل میفرمود بواسطهٔ جبرئیل یا غیر او از ملائکه و مؤید بروح القدس
بود و از هوای نفس حرفی نمیزد بلکه هر حرف میزد از جانب خدا بود که وحی باو فرموده بود
و شاعر نبود و ساحر نبود و کذاب نبود و دیوانه نبود و اعتقاد نمودن باینها کفر است
و کشتن او بر مسلمانان لازم است و آنحضرت پنج روح داشت یکی روح مدرج و یکی روح
قوت و یکی روح شهوت و یکی روح ایمان و یکی روح القدس و بروح القدس سهو و خطا و نسیان
از او بر طرف شده بود و مؤمنین چهار روح اول را دارند و کفار و منافقین سه روح اول را
دارند و امام نیز آن پنج روح را دارد **مصباح پنجم** در اعتقادات متعلقه بمعجزات
آنحضرت و اوصیای او است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب معجزات
بود مثل شق القمر کردن و سنگریزه در دست آنجناب تسبیح و تقدیس الهی نمودن و هر جا
که راه میرفت در و دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر خدا را که میکرد
همهٔ اینها با آنحضرت ذکر خدا را مینمودند و بر هر چیز که میگذشت بر او سلام مینمودند و
بتعلیم الهی خبر از آینده و گذشته میداد و خبر از آنچه در سینهای مردم بود میداد و آنچه در خانها
پنهان کرده بودند میفرمود و مرده را باذن خدا زنده میکرد و آنچه از خدا میخواست خدا
بدعا عطا میفرمود و هر خارق عادتی که میخواست بکند بجهة معجزه از خداوند سؤال مینمود
و خداوند بر دست او جاری میکرد و خود بخودی باذن الهی کاری نمیکرد و نمیتوانست
کرد و هر معجزه که پیغمبران گذشته داشتند همهٔ آنها را با معجزات غیر آنها داشت
قول و فعل او همه از جانب خداوند بود و علم همه چیز داشت بتعلیم الهی و آنا فآنا علم او زیاد
میشد و هفتاد و دو اسم الهی را میدانست و یک اسم را نمیدانست که او مختص بخداوند است

و سایر پیغمبران او از آن هفتاد و دو اسم بعضی یکی میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار تا
تا بعضی هشت تا بعضی بیست تا بعضی بیشتر و بعضی کمتر و آنچه از غیب خداوند باو تعلیم نموده بود
بواسطهٔ این اسمها میدانست و نمیتوانست چیزی را مگر آنکه میدانست که او را خدا میخواهد
بجهة علمی که باو عطا فرموده بود ملک نبود بلکه بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل
شد نه بر غیر او و خبر از شهادت امیرالمؤمنین ع و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم
السلام داد و خبر از زمان بدی افعال بد و اقوال بد که حال ظاهر است در میان مردم داد
و خبر از قیامت و آنچه در او واقع میشود داد و بهشت و جهنم را بر چشم سر دید با سماها با همین
جسم جسد رفت در لیلهٔ اسرا و زیر او بود حتی نعلین او در پای مبارک او بود که در نزد عرش
خواست بیرون بیاورد خطاب مستطاب از رب الارباب بان قدوهٔ اولوا الالباب رسید
که مکن بگذار از گرد نعلین تو عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات و سرادقات را
طی نمود بهمین جسم جسد ظاهر عنصری بجائی رسید که هیچیک از ملائکه مقربین و انبیا
مرسلین و روحانیین و مقدسین و انبیا مرسلین و غیر مرسلین و کروبیین نرسید
و نمیتوانستند برسند و نخواهند رسید و حال آنکه حامل انوار ائمه بود و کسی با او در این مقام
و مرتبه شریک نبود و نخواهد بود و علوم تامه و مکاشفات مشکله بر او ظاهر شد که
بر کسی ظاهر نشده بود **مصباح ششم** در اعتقادات متعلقه بمعراج آنحضرت است
بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بمعراج جسمانی آنحضرت که بهمین جسم جسد با سماها رفت
بالاتر از آنجا بسوی عرش رفت و بمقام قاب قوسین رسید که ممکن از برای غیر ممکن
نبوده و نیست و نخواهد بود که باین مقام برسد و آن مقام انتهای امکان است لکن [illegible]

بمقام واجب سید باشد و انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد بمعراج روحانی جسمانی
کفر است و قول باینکه بباطن خود فرو رفت بجهت اینکه باطن آنحضرت معراج بود و عرش و
کرسی باطن آنحضرتست باطل است و قول باینکه عناصر از بعد جسم ظاهر خود را که آب
و باد و خاک و آتش باشد بهر کره از کرهای این جها که گذارد غلط است و شبهه اینکه
لازم می‌آید از رفتن آنحضرت باین جسم آسمانها پاره شدن و بهم آمدن آسمانها نا مربوط
است زیرا که خداوند قادر است بر هر چیزی که چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن پیغمبر
او خود را از زمین بمقام قاب قوسین که چندین هزار سال راه است برد و همچنین
قادر است که او را با سماها برد بی پاره شدن و بهم آمدن آسمانها با وجود اینکه هیچ
ندارد عقلاً و شرعاً پاره شدن و بهم آوردن آنها را و این هم معجزهٔ آنحضرتست با وجود
اینکه عیسی را در بدن نیز با سما بهمین جسم فرستد و قول باینکه بخیال یا بوهم بمعراج
رفت کفر است و دیگری از پیغمبران را این معراج نرفت بغیر از آنحضرت و بر آنچه آنحضرت
سوال شد در راه معراج دیگری از مخلوقات سوال نشد و نخواهد شد آنچه آنحضرت از اسرار
و انوار دید دیگری ندیده و آنچه بر آنحضرت معلوم شد از علوم بر دیگری معلوم نشد
و سال بسال و ماه بماه و جمعه بجمعه و روز بروز و ساعت بساعت و آن بان علم و فضل
آنحضرت زیاد تر میشد فیض وجود واجب خداوند باو زیاد میشد و میشود و این نقص
نیست بر آنجناب بلکه فیض وجود الهی است که آناً فاناً بر آنحضرت میرسد زیاد میشود
و پیش از انبیا از همه جهت کامل بود و در زمان آمدن باز کاملتر است و همچنین تا آخر معنیا ۵
هفتم در اعتقادات متفرقه در او چند فقره است فقره اول بدانکه آنحضرت بشری بود

که خداوند باو وحی میفرستاد و وحی چند طور بوده است اول بآمدن جبرئیل و خبر دادن باو دوم
بآمدن ملک دیگر غیر از جبرئیل سیم ایجاد کردن خداوند کلام را بی واسطه جبرئیل و بآنحضرت
رسانیدن چهارم در خواب خطاب باو میرسید یا بلاواسطه یا بواسطه ملکی پنجم ریختن خدا
علم را در قلب آنحضرت و این قسم را الهام نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواسته
نماید امر میکرد قلم که بلوح بنویسد چون تمام میشد بر پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل
باو نگاه میکرد و هر چه در او نوشته بود بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید
و جبرئیل بانبیا بر پیغمبر او را میرسانید و قول باینکه وحی را جبرئیل از جائی که در دنیا
است میگرفت و اذن خدا گرفته که بپیغمبر وحی کند کیست غیر چاه آمده بود که علی
ابن ابیطالب از چاه وحی میکند از غلطهای کفار است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
جبرئیل بر آنحضرت نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن آنحضرت بود و ملکی نبود کفر
است زیرا که تکذیب آیات الهی لازم میاید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت در پیغمبری
او دیگری شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل را خداوند بعلی فرستاد و جبرئیل نزد محمد صلی الله
علیه و آله بعلی شبیه بود جبرئیل بغلط نازل شد بر محمد و خدا هم اجازه فعل جبرئیل را نمود
کفر است و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر فرستاده باشد باشتباه پیش محمد آمد غلط است
پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت پیغمبر او بود نه دیگری و دیگری هم قابل این منصب
نبود و پیش از خلقت آدم محمد پیغمبر او و رسول خدا بود و خداوند او را رسول خود قرار داد
بود و باید دانست که محمد بن عبدالله رسول و نبی و محدث و امام بودن و این چهار منصب را داشت
و فرق در میان اینها است که رسول کسی است که در بیداری وحی باو نازل میشد و ملک وحی را نزد

وغیره او را هم میدید و نبی آنست که در خواب میدید مثل حضرت ابراهیم در خصوص ذبح فرزندش
و مثل حضرت رسول پیش از مبعوث شدن برسالت و محدث آنستکه ملک با او سخن میگوید و
او آنملک را نمیبیند و این مضمون در حدیث صحیحی است که از حضرت باقر منقول است و امام آنستکه
هم در خواب میبیند ملک را و هم در بیداری و در هر دو حال وحی باو میرسد و بعضی از اخبار
اختلافی بگو هم دارد در خصوص این چهار تا و بعضی از علما هم فرق دیگر کرده اند چون
رساله بجهة عوام است اقتصار اولی است و تفصیل همه را در مشکوة الانوار ایراد نموده ام
نوزدهم بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت شفاعت کننده گناهکاران
است در قیامت و رحمة للعالمین است در دنیا و آخرت و خدا بعضی از احکام را خداوند باو
داده است که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه را که میخواهد باذن خداوند و خداوند
باو علمی داده بود که میدانست که خدا چه میخواهد چون خداوند نمازهای یومیه را
در اول دو رکعت دو رکعت واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر دو
رکعت و بر نماز عصر دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشا دو رکعت و آنچه خدا واجب
کرده بود در سفر ساقط نمیشود و آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط میشود بجهة اینکه
آنحضرت رحمة للعالمین است و مشقت امت را برای خود نمیخواست که ظاهر میشود در سفر
مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده ساقط نمیشود تا آنکه بالمره آنچه آنحضرت واجب کرده است
ساقط نشود در سفر بآنکه چون حضرت فاطمه متولد شد وقت مغرب بود و حضرت
رسول بجهة شکرانه یک رکعت بر نماز مغرب زیاد کرد و چون حضرت امام حسن در وقت
ظهر بعد متولد شدند حضرت بجهة شکرانه دو رکعت زیاد نمود بر نماز ظهر و چون حضرت

امام

امام حسین متولد شد هنگام عصر بود حضرت بجهة شکرانه دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود
و از این جهة است که ارث زن نصف ارث مرد است اگرچه علت دیگر دارد و در نماز میباشد
چون حضرت فاطمه مادر است و مادر اصل است یک رکعت اصل باقی ماند و دو رکعت فرع
ساقط شد در سفر و نماز عشا هم علتی دارد که در مشکوة ایراد کرده ام و ایضا خدا حرام نمود
شرابها را و آنحضرت حرام نمود هر مست کننده را و واجب کرد خدا روزه ماه رمضان را و سنت
نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را و بعض چیزهای دیگر را
آنحضرت مکروه نمود و دیه چشم و غیر نفس را رسول خدا وضع نمود و غیر اینها بسیاری از آنحضرت
حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خداوند اجازه فعل آنحضرت را نمود بیستم بدانکه واجب
است اعتقاد نمودن باینکه اعمال خلایق عرضه بر آنحضرت میشود در حال حیات او و بعد از وفات
او باید بعد اعمال ایشان از بجهة عمود نوری که عکس خلایق و اعمال ایشان در او میافتد و نبی و امام
او را میبینند یا بجهة اینکه یا ملئکه اعمال خلایق را باو عرض میکنند پس هرگاه در نامه اعمال
امت بدی میبینند استغفار میکنند از برای ایشان و هرگاه خوبی میبینند خوشحالی آنحضرت
زیاد میشود باید اعتقاد نمود باینکه انبیا از نور آنحضرت خلق شده اند و همچنین اوصیا ایشان
و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت ارث گذارد و وارث او از او ارث میبرند و حدیث اینکه پیغمبر
ارث نمیگذارد از مجعولات اهل سنت است باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت وصی تعیین نمود
بعد از خود و وصی او امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است آنحضرت بعد از پیغمبر او وصی بلا
فصل و خلیفه مطلق و جانشین است آنچه مذکور شد همه از اصول مذهبست و بعضی قائل
شده اند باینکه رسالت عقلی بر فرد کار است و اختلاف طبقات انبیا بجهة اختلاف تجلیات

و امامت هم فرع رسالت است و باطن و اسنادین قول است که بکار عوام بر نمیخورد و واجب هم
نیست دانستن این بلکه هرگاه این را ندانند بهتر است بجهت اینکه جماعتی از اعاظم علما انکار
او را نموده اند **مشکوة چهارم** در بیان اعتقادات متعلقه بامامت و در او چند مصباحست

مصباح اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه
و آله دوازده وصی و جانشین و خلیفه داشت که از جانب خدا پیغام آور او اینها را تعیین نموده
بود که وصی آنحضرت باشند هر یکی بعد از دیگری و انکار تعیین نمودن وصی پیغام آور
غلط است و از مذهب اثنی عشری خارج است مثل اهل سنت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
اول وصی پیغامبر رسول خدا امیر المؤمنین علیه السلام است نه ابوبکر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه وصی
دویم آنحضرت امام حسن مجتبی پسر علی بن ابیطالب است نه عمر بن خطاب و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه وصی سیم و خلیفه آنحضرت بعد از امام حسن برادر کوچک او امام حسین علیه السلام
است نه عثمان بن عفان و حسن و حسین علیهم السلام پسران علی ابن ابیطالب صلوات الله
علیهما میباشند و از فاطمه زهرا دختر رسول خدا اند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام
چهارم امام زین العابدین خلیفه و امام برحقست بعد از امام حسین نه محمد حنفیه پسر امیر
المؤمنین که از غیر فاطمه است و کیسانیه که اتباع مختار پسر ابو عبیده ثقفی میباشند بعد
از شهادت حضرت سید الشهدا قائلند بامامت محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین و او را امام
میدانند و امام زین العابدین را امام نمیدانند و میگویند قائم آل محمد او است و در کوه رضوی
که کوهی است واقع در یمن است غایب شده است و در آخر الزمان ظاهر میشود و نمرده است
این غلط است و فایده ای در ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد نیست متولد نشده و یکی از سرداران

آنحضرت

آنحضرت شود و محمد حنفیه بلکه نیست مرد عالم و عابدی بود و نزاع او با حضرت سید سجاد و مرافعه
پیش حجر الاسود بجهت اظهار امامت حضرت امام زین العابدین بود و اینکه بعد از آنحضرت امام موسی
کاظم امامست و اسمعیل پسر امام جعفر صادق امام نیست چنانچه اسمعیلیه قائلند و همچنین
عبد الله افطح پسر دیگر آنحضرت امام نیست چنانچه فطحیه قائل شده اند چون پای عبد الله
پهن و بزرگ بود او را افطح میگفتند و بعضی قائم آل محمد را امام موسی میدانند و میگویند
آنحضرت غایب شده است و نمرده است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آنحضرت
امامی نیست چنانچه واقفیه میگویند و این غلط است و اینکه بعضی میگویند که خداوند
اول اسمعیل پسر امام جعفر صادق را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بدا شد و امام
موسی را امام قرار داد و نظر بجز زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدا لله فی شانه
باشد و این مخالف اخبار دیگر است و جزء زیارات معتبره نیست دیگر دارد که در مشکوة نوشته ام پس
مذهب کیسانیه و زیدیه و اسمعیلیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه از مذاهب شیعه امامیه
لکن اثنی عشری نیست و معتقدند بنقص بلکه مخلد اند در جهنم و همچنین سنی لکن همه
داخل در مسلمین میباشند و پاکند و مال و خون و عیال ایشان بر مسلمانان حرام است بنا
بر مشهور و منصور اگرچه بعضی از علما سنی را کافر و نجس میدانند و از این عمر و جرح لا دم میبالد
و اخبار دیگر دلالت بر اسلام ایشان دارد و واجبست اعتقاد نمودن بامامت امام رضا
بعد از حضرت امام موسی و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است و بعد از او
پسر آنحضرت امام علی النقی امام است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری امام است و بعد
از او پسر او مهدی صاحب العصر عجل الله فرجه امام است و قائم آل محمد آنحضرت است و غائب شده است

مصباح دوم

در بیان معرفت پیغامبر و ائمه هدی است تاریخ رسول صلی الله علیه و آله
ولادتش شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز او نزد زوال در شعب ابیطالب یا در خانه او در
هفدهم ربیع الاول یا دوازدهم او در عام فیل که ۸۸۲ از تاریخ اسکندر رومی که شنبه بود در سال
هفتم سلطنت نوشیروان عادل یا کمتر یا بیشتر و از وفات حضرت آدم تا ولادت آن بزرگوار
هفت هزار و ششصد تا نه هزار و ششصد سال و چهار ماه و هفده روز که شنبه بود و نور پیش از
همه موجودات خلق شده بود و در عالمها چندین هزار سال در پردهها و دریاهای مختلفه
گردش میکرد تا آنکه بآدم منتقل شد عمر شریفش شصت و سه سال و کم و بیش هم گفته‌اند تنها
و سه سال در مکه ماند و چهل سال پیش از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت و ده سال در مدینه
ماند بعد از هجرت و مدت نبوتش بیست و سه سال هجرتش از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت
روز پنجشنبه غره ربیع الاول و اختلافات دیگر هم هست بعثتش در روز دوشنبه نزد
زوال در بیست و هفتم رجب ۵.۲ او و اختلافات دیگر هم هست معجزاتش بسیار است مثل شق
القمر و قرآن و معراج و سخن گفتن اشیاء و درخت از بالای سر او پریدن و ابر بر سر او سایه انداختن
و خواب و بیداری او یکی بودن و بول و غایط او را زمین فرو بردن و سنگریزه بدستش
تسبیح گفتن و بر هر چه میگذشت بر او تعظیم مینمودند و مگس بر وی ننشستن و غیر از اینها از خصائص
و ۱۲ آیات اکثر انش و نیا بیشتر اولادش چهار پسر قاسم طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم از ماریه قبطیه و دختر
فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه هر دو زن عثمان بن عفان شدند و هر دو شهید شدند و بعضی گفته‌اند
از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند و اینکه میگویند بعضی که جنبه بغیر وقت الحاشده اند از بنات
عثمان معلوم نیست نامش هزار یک لقبش از هزار بیشتر و کنیتش ابو القاسم بود مادرش آمنه

بنت وهب

بنت وهب بن عبد مناف چند روز بعد از تولدش وفات کرد مادر رضاعیش حلیمه سعدیه و ثویبه
زن ابی لهب پدرش عبدالله بن عبدالمطلب چندی بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد
یا هفتاد و شش که در بسیاری از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست و یکم
ماه مبارک رمضان پنجاه و نه روز پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا ربیع الاول ممکن است که
همه واقع شده باشد اگرچه بعضی در معراج بیشتر قائل نیستند یا از خانه ام هانی زوجه‌اش یا در شعب ابی
طالب عروج باسمانها نمود سال وفاتش شصت و سه سال از عام الفیل گذشته بود در روز دوشنبه
بیست و هفتم یا بیست و هشتم ماه صفر و خلافات دیگر هم هست قبرش در مدینه سبب وفاتش
اندرد دل بگوشت بزغاله زهر آلوده که در خیبر زن یهودیه بایشان خورانیده بود مدت نبوتش
بیست و سه سال یا ۲۲ و هفتاد و یک روز اختلافات دیگر هم هست امیرالمؤمنین ع وصی بلا
فصل رسول خدا ص بود و بعد از سی سال از ولادت رسول خدا ص در میان خانه کعبه
متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال بود سی و سه سال و چیزی بالا با رسول خدا بود و سی و
یکسال و چیزی که بعد از آنحضرت بود که مدت خلافتش میباشد بیست سال و چیزی که او را
دیگران غصب نمودند و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو سال و سه ماه عمر بن الخطاب ده
سال و ششماه عثمان دوازده سال و بعد از عثمان آنحضرت چهار سال و ششماه خلافت
ظاهری نمود و در این مدت سه جنگ کرد یکی با قاسطین که معاویه و اصحاب او باشند و یکی
با ناکثین که عایشه و طلحه و زبیر که در بصره واقع شد که او را جنگ جمل میگویند که عایشه در آن
جنگ بر شتر سوار شده بود و یکی با مارقین که خوارج باشند و این جنگ در کنار نهروان واقع
شد عدد اولادش بنا بقولی هفده پسر و نوزده دختر بود و بعد از حضرت فاطمه دوازده

زن گرفت عدد اصحابش سیصد و نود و پنج نفر بودند مادرش فاطمه بنت اسد پسر هاشم
ابن عبد المناف بود پدرش عمرو بود که اسم دیگر او عمران و عبد المناف اصغر بود و کنیه اش ابو
طالب بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگر چه اظهار اسلام ظاهر نمینمود و همیشه متکفل
احوال رسول خدا بود و وصی دوازدهم حضرت عیسی بود وفاتش بیست و یکم ماه رمضان
بضرب ابن ملجم مرادی لعین که بر فرق آنحضرت زد فاطمه پدر بزرگوارش محمد مادرش
خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعه بیستم ماه جمادی الثانی در مکه بعد از پنج سال از بعثت
رسول خدا و اختلاف دیگر هم هست عدد اولادش پنج نفر بود حسن و حسین و محسن که
سقط شد بظلم و زینب کبری و ام کلثوم مدت عمرش هجده سال و چهار روز و بقولی
هفده روز کم و بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز ماند وفاتش در عصر روز دوشنبه
سیم جمادی الثانی در سال یازدهم هجرت بعلت رنجوری آن ضرب دری و اختلافات
دیگر هم هست مدفنش در بقیع یا در میان قبر و منبر رسول خدا امام دوم امام حسن
پدرش علی مادرش فاطمه بنت محمد تولدش چاشت روز سه شنبه سیم شعبان یا نیمه رمضان
شب جمعه سال سیم هجرت در مدینه طیبه بقولی شش ماهه متولد شد عمر شریفش بروایت حضرت
صادق ع چهل و هفت سال هفت سال با رسول خدا بود چهل سال بعد از آنحضرت بود سی سال با
امیر المؤمنین ع بود و ده سال بعد از آنحضرت مدت خلافتش ده سال و شش ماه خلافت کرد
نه سال و چهار ماه را بمعاویه واگذار نمود بجهت تقیه و حفظ خون و مال و عیال شیعیان
از دست معاویه و اصحاب او عدد اولادش بقولی پانزده پسر و هشت دختر بود و اختلافات
بقولی پانزده پسر و دو دختر بود و اختلافات دیگر هم هست مدت عمرش

پنجاه و شش یا هفت یا هشت سال و با رسول خدا شش سال و کسری بود و با امیر المؤمنین سی
سال مدت خلافتش ده سال بود و در اینها اختلافات دیگر هم هست عدد زوجاتش
پنج زن نکاحی سوای کنیزان بود و اولادش شش پسر علی اکبر که سید سجاد باشد و علی اوسط که
در کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسید که از لیلی بنت عروه بود علی اصغر و محمد و جعفر و عبد
الله و سه دختر فاطمه کبری بقولی و سکینه فاطمه صغری علیه وفاتش آنکه شب نیمه شعبان
از مدینه بیرون آمد بجهة اینکه یزید پلید عنید نامه نوشت بحاکم مدینه که از جانب معاویه
بود که آنحضرت را بگیرد یا او را بکشد و آمد در مکه تا روز عرفه هشتم ذیحجه در مکه بود بعد
با اهل و عیال آمد بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید جمعی را فرستاده بود که بهانه حج
آنحضرت را در مکه بگیرند و شهید کنند و حضرت بعلم امامت میدانست لهذا در روز عرفه
نیت حج را بعمره مبدل نموده از مکه بیرون آمد و روانه عراق که کوفه و غیرها باشد با اهل و عیال
و در دوم یا ششم یا هشتم محرم وارد شد در زمین معروف بکربلا ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود
از جانب یزید خبر شد لشکر فرستاده دور آنحضرت را گرفتند در آن بیابان و در روز جمعه یا دو
شنبه یا شنبه دهم ماه محرم الحرام در سال شصت و یکم هجرت در وقت زوال الظهر او را با
هفتاد و دو نفر از اقربا و برادران و فرزندان و اصحابش بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند
و در هر یک اختلاف دیگر هم هست و با این سبب فتنها در عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و تا سال
نکشید که همه آن اشقیا که با آنحضرت محاربه کردند بدرک اسفل السافلین من النار وارد گردیدند
اللهم اشدد علیهم العذاب فی هفتاد و دو معجزه در راه کربلا در وقت شهادت و بعد از
شهادت از آنحضرت ظاهر شد مدفنش کربلا کنیه اش ابو عبد الله لقبش بسیار از آنجمله

سید الشهدا امام چهارم امامش علی پدرش حسین بن علی که مادرش شهربانو بنت
یزدجرد پادشاه شهریار بن کسری پادشاه عجم و بقولی ام ولد غزاله بالاسلام نام تولدش روز جمعه
یا پنج شنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم جمادی الاول یا ثانی یا رجب سال سی و هشتم یا سی و
ششم هجرت در زمان خلافت امیر المؤمنین ع عمر شریفش پنجاه و هفت سال یا پنجاه و هشت
سال و اختلافات دیگرهم هست یکسال و نه ماه و هفت روز با امیر المؤمنین ع بود ده
سال با امام حسن ع دوازده سال با امام حسین ع بود که همه بیست و دو سال یا چیزی
بیشتر با پدرش بود و بعد از شهادت آنحضرت مدت عمر و خلافتش سی و پنجسال یا چیزی
بیشتر یا کمتر بود لقبش بسیار از آنجمله سید سجاد و زین العابدین کنیه اش ابو الحسن اول
باعتباری و ابو الحسن ثانی باعتباری و ابو محمد معجزاتش بسیار یک زن نکاحی داشت
که او ام عبد الله دختر حضرت امام حسن مجتبی ع بود بغیر از کنیزان عدد اولادش بقولی
هفت پسر و نه دختر و بقولی دوازده پسر و چهار دختر از آنجمله زید شهید بود که بطلب
خون سید الشهدا ع خروج کرد و بدست عمرو ثقفی در کوفه شهید شد باشاره هشام
ابن عبد الملک مروان و چهار سال یا دو سال نعش مبارک او را بدار آویخته بودند تا
آنکه عنکبوت را خداوند امر فرمود که عورت او را تار تنید وفات حضرت سجاد روز شنبه و بقولی دوازدهم
محرم بود سال یکصد و دهم هجری و بقولی نود و چهار هجری علت وفاتش زهری که هشام بن عبد الملک باو
خورانید مدفنش در بقیع و دو دفعه آنحضرت را باسیری بشام بردند یکدفعه در زمان خلافت یزید
ملعون دفعه دیگر در خلافت هشام اما دفعه دوم باعجاز امامت از غل و زنجیر خود را بیرون
آورد و همان روز وارد شام شد هشام فرمودند این مرد این توجه میخواهی از من ود نعم

ستم

ستم میگویند که یزید او را دوباره باسیری بشام برد و زینب خاتون در آن سفر ثانی در
یک فرسخی شام رحلت فرمودند والله العالم امام پنجم امام محمد باقر اسم شریفش محمد
کنیه اش ابو جعفر لقبش بسیار از آنجمله باقر العلوم معجزاتش بسیار پدر بزرگوارش علی ابن
الحسین ع مادرش ام عبد الله دختر امام حسن مجتبی ع و بقولی اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر
ولادتش روز جمعه یا شنبه در مدینه طیبه اول رجب یا بیست و دوم او یا سیم صفر در سال پنجاه و
هفتم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت معاویه که از عوی بعو نالیل سکست عمر شریفش پنجاه و هفت یا
هشت سال است یا کسری و هفتاد و هشت نیز گفته اند پنجسال با جدش حسین بن علی ع بود
بنابر قولی سی و سال با پدرش علی بن الحسین بود و مدت خلافتش بعد از پدر هجده سال یا نوزده
یا هفده و اختلافات بسیار نیز هست عدد ازواجش دو زن نکاحی غیر از کنیزان عدد اولادش
بقولی چهار پسر و دختر و بقولی پنج پسر و دو دختر وفاتش روز دوشنبه هفدهم ذیحجه یا ربیع
الاول یا ربیع الثانی در سال یکصد و چهارم یا هشتم از هجرت و اختلافات دیگرهم دارد علت
وفاتش زهری که ابرهیم بن ولید بآنحضرت خورانید یا هشام بن عبد الملک مروان باشاره
زید عمو زاده آنحضرت تعبیه در زین نمود بعد از سواری حضرت بآن زین از تاثیر زهر شهید شد
مدفنش در بقیع امام ششم امام جعفر صادق ع اسم شریفش جعفر القابش بسیار از
آنجمله صادق آل محمد کنیه اش ابو عبد الله اصحابش چهار هزار و سیصد نفر پدرش امام محمد
باقر مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز شنبه هفدهم ربیع الاول
در سال هشتادم از هجرت در زمان خلافت عبد الملک مروان در مدینه و اختلافات
دیگرهم هست در سال تولدش عمر شریفش شصت و پنج یا هشت و اختلافات دیگرهم

هست دو زن نکاحی داشت بغیر از کنیزان اولادش هفت پسر بقولی سه دختر هم داشت
وفاتش روز شنبه بیست و پنجم شهر شوال و بقولی ماه رجب در سال یکصد و چهل و هشت
یا پنج هجری قاتلش منصور دوانقی ملعون که از خلفای بنی عباس بود بواسطه زهری که بآنحضرت
در میان طعام خورانید مدفنش در قبرستان بقیع در مدینه طیبه مدت خلافتش سی و سه
چهار سال و اختلافات دیگر هم هست و چون آنحضرت اسم شریفش موسی لقبش بسیار از آنجمله
کاظم کنیه اش بسیار از آنجمله ابو الحسن پدرش امام جعفر صادق ع مادرش حمیده بربریه یا
فاطمه اندلسیه تولدش یکشنبه یا سه شنبه هفدهم صفر در سال یکصد و بیست و نهم هجری
در ایام سلطنت ابرهیم بن ولید عباسی عدد اولادش هجده پسر و نوزده دختر کم و زیاد هم
گفته اند زن نکاحی نداشت همه اولادش از کنیزان بودند عمرش پنجاه و چهار سال شصت
نیز گفته اند مدت خلافتش بیست و هفت سال اختلافات دیگر هم هست وفاتش عصر جمعه
پنجم رجب اقوال دیگر هم هست در سال یکصد و شصت و هفت هجری یا یکصد و هشتاد و
سیم هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی بعلت زهری که سندی بن شاهک ملعون
بامر هرون ملعون مردود بد نژاد یهودی بآنحضرت خورانید بعد از آنکه هفت سال یا چهار
سال آنحضرت را در بصره و بغداد حبس کرده بودند مدفنش در بغداد معروف بکاظمین

امام هشتم امام رضا ع اسم شریفش علی لقبش رضا کنیه اش ابو الحسن ثالث بنا بر اینکه
ابو الحسن اول حضرت امیر المؤمنین ع است و ابو الحسن ثانی حضرت امام موسی ع است
و بنا بر اینکه حضرت امیر المؤمنین ع را منظور نداشته باشند حضرت موسی ع را ابو
الحسن ماضی و حضرت امام رضا ع را ابو الحسن ثانی میگویند و حضرت سید سجاد را

ابوالحسن

ابو الحسن اول و حضرت کاظم ع را ابو الحسن ثانی و حضرت رضا را نیز ابو الحسن ثالث
میگویند ایشان بقولی پنج پسر و یک دختر و بقولی همین امام محمد تقی ع را داشت وفاتش روز جمعه
بیست و چهارم ماه رمضان و در صفر نیز گفته اند در سال دویست و سه هجری بعلت زهری
که مامون ملعون بآنحضرت خورانید در طوس رحلت فرموده و قبرش معروف اهل اسلام است و ز

امام نهم امام محمد تقی ع اسم شریفش محمد لقبش تقی کنیه اش ابو جعفر معجزاتش بسیار پدرش
امام رضا ع مادرش کنیزی که ام ولد که خیزران نام داشت یا ریحانه تولدش در مدینه روز جمعه دهم
رجب یا هجدهم رمضان و اختلافات دیگر هم هست در سال یکصد و نود و پنج هجری در زمان
خلافت مامون بن هارون ملعون یک زن نکاحی داشت که ام الفضل دختر مامون باشد بغیر از
کنیزان اولادش دو پسر و دو دختر بعضی زیاده گفته اند عمرش بیست و پنج سال و دو ماه
اختلافات دیگر هم هست وفاتش در بغداد سه شنبه اول ماه ذی قعده در سال دویست و
بیست هجری بعد از دولت رفتن مامون ملعون بدو سال و نیم مدت امامتش هجده سال
و چیزی و اختلافات دیگر هم هست علت وفاتش آنکه ام الفضل زوجه ملعونه آنحضرت
بتحریک معتصم عباسی دستمال بزهر آلوده در وقت مجامعت بآنحضرت داد و باین سبب
زهر تاثیر در آنحضرت نموده رحلت فرمودند و در نزد جد بزرگوارش حضرت امام موسی ع در
بغداد مدفون شد **امام دهم** امام علی النقی ع اسم شریفش علی لقبش نقی کنیه اش ابو الحسن رابع و
ابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش امام محمد تقی مادرش کنیزکی بود سوسن
نام و بقولی خدره مغربیه تولدش در جمعه یا شنبه دویم ماه رجب یا در ماه ذی الحجه یا جمادی
الاخر در سال دویست و دوازده هجری در زمان خلافت مامون ملعون عباسی در

حو یا که مکانی است نزدیک مدینه عمرش چهل و دو سال و در هر یک اختلافات دیگر هم
هست عدد اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی نداشت اولادش از کنیزان بودند مدت
امامتش سی و سه سال چیزی بالا در زمان خلافت معتصم و الواثق بالله و متوکل و مستعین
بالله و معتز بالله عباسیان علیهم اللعنه وفاتش آنکه متوکل یا معتز بالله بدستیاری یحیی بن هرثمه بایشان
در سر من رای زهر خورانید وفاتش در شنبه بیست و هشتم شهر جمادی الآخر در سال دویست و
پنجاه و چهار هجری در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست و در سر من رای در خانه
خود مدفون شد **امام یازدهم** امام حسن عسکری ع لقبش زکی کنیه‌اش ابو محمد پدرش
امام علی النقی ع مادرش کنیزکی بود سمانه نام و مکنیه بام الحسن معجزاتش بسیار تولدش در
جمعه چهارم ماه ربیع الاولی یا هشتم یا دهم ماه رمضان المبارک در سال دویست و سی و
دوی هجری در مدینه عمر شریفش بیست و هفت سال و چیزی بالا بود زن نکاحی نداشت
کنیزان داشت از آنجمله نرجس خاتون مادر حضرت قائم ع که دختر یشوعا پسر قیصر روم
بود اولادش منحصر بیک پسر که حضرت قائم ع است و یک دختر مدت امامتش بقولی پنج سال
و بقولی شش سال و چیزی بالا وفاتش جمعه هشتم ماه ربیع الاول در سال دویست و
شصت هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله عباسی و در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست
مدفنش در خانه خودش در سر من رای علت وفاتش زهر معتصم عباسی باشاره همین معتمد ملعون
ملقب شدنش بعسکری اینست که خلیفه بناحق زمان آنحضرت روزی آنحضرت را بمکان بلندی
برد و جلوه لشکر خود را باو نمود حضرت فرمودند من لشکر خود را نشان میدهم نگاه کن چون
نگاه کرد میان آسمان و زمین را پر از سواران ابلق مکمل مسلح دید و عسکر بمعنی لشکر است

چون

چون لشکر آسمانی آنحضرت بسیار بود او را عسکری میگفتند **امام دوازدهم**
حضرت مهدی اسم شریفش م ح م د و لقبش بسیار از آنجمله قائم آل محمد ص و مهدی آخر الزمان
و حجة الله و بقیة الله کنیه‌اش ابو عبد الله و ابو القاسم و این از خصایص آنحضرت است که با
رسول خدا در کنیه شریکست و این کنیه با این اسم از برای غیر آنحضرت جایز نیست پدرش
امام حسن و مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم در سال
دویست و پنجاه و پنج هجری در زمان خلافت المهتدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش
در سر من رای و از عمر شریفش تا بحال که سنه هزار و دویست و شصت و سه است هزار و
هشت سال گذشته است و ظاهر خواهد شد انشاء الله تع و عالم را پر از عدل و داد
خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و قول باینکه آنحضرت هنوز متولد نشده است
غلط است و قول باینکه متولد شد و در زمان حیات پدر فوت شد غلط است و قول
باینکه متولد شد و دو ساله هم شد و بعد فوت شد غلط است پس واجب است اعتقاد نمودن
باینکه آنحضرت متولد شده و زنده است و غائب است و ظاهر خواهد شد در آخر الزمان باذن
خدا و از برای ظهور آنحضرت علامات چند هست که ذکر میشود انشاء الله تع و باید در زمان
غیبت او اسم آنجناب را بزبان نبرد و او را بلقب باید خواند مثل مهدی و صاحب و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه آنحضرت باذن خدا غائب شده است یا بجهت مصلحتی که خدا میداند یا بجهت
یاری کننده آنحضرت **مصباح سیم** در اعتقاد بصفات امام است و در او چند
نور است **نور اول** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه ائمه افضل و اکمل و اعلم
و اشجع و ازهد و اورع و اتقی از خلایق‌اند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بلکه

افضل از همه پیغام آوران و اوصیا ایشان و ملائکه و جن و انس میباشد بغیر از محمد بن عبد الله صلی الله علیه
و باید اعتقاد نمود باینکه ائمه همه از یک نور هستند و خداوند نور ایشان را پیش از همه
موجودات خلق فرموده و بواسطه طفیل وجود شریف ایشان عالم را خلق نموده و بواسطه ایشان
خدا شناخته شد و بواسطه وجود شریف ایشان آسمان و زمین و آنچه در آنها خلق شده است
برپا میباشند و بواسطه ایشان رحمتهای الهی و فیوضات نامتناهی خداوندی بر مخلوقات
و موجودات نازل میشوند و بواسطه ایشان باران از آسمان میبارد و علف و میوه‌ها از زمین
بیرون می‌آید و بواسطه ایشان علم زیاد شد و در میان مردم ظاهر شد و بواسطه ایشان
آسمانها حرکت میکنند و زمین قرار گرفته است و هرگاه امام نباشد زمین اهلش را
فرو میبرد و بواسطه ایشان بندگان زندگانی میکنند و روزی میخورند و معاش
میکنند و بواسطه ایشان خداوند مخلوقات را خلق فرموده و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه ایشان آنچه میگویند از جانب خدا است و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا احکام
را بایشان الهام میفرماید یا بی واسطه علم بدل ایشان میریزد یا صدائی خلق میکند که بگوش ایشان میرسد
یا بواسطه ملک که بایشان عرض میکند یا در خواب می‌بینند یا در بیداری میشنوند یا ملکرا می‌بینند
یا ملاحظه درختی را میکنند که مثال هر چیز را خداوند در آن درخت بصورت شاخ و برگ خلق
فرموده است و باد رحمت الهی بر آن میوزد و آنچه شاخ و برگش در آن درخت هست خاصیت خود را بیان
میکنند و امام میشنود و صدای او مثل صدای زنجیر است که بر طشت میخورد و صدا میکند و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه بر امام عرض اعمال خلایق میشود یا بواسطه ملائکه که طومار اعمال مردم را
بر امام عرض میکنند و امام می‌بیند و میداند که فلان پسر فلان چه کرده است از خوبی و بدی

وکفر

وکفر و ایمان یا بواسطه اینکه ملک بر او عرض میکند یا بواسطه اینکه خدا عمودی از نور در میان
زمین و آسمان خلق فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق در او می‌افتد و آن عمود در نظر امام
است یا بواسطه اینکه خداوند پرده از پیش چشم امام برمیدارد که خلایق و اعمال ایشان را می‌بیند
از مشرق عالم تا بمغرب عالم بلکه همه موجودات را از بالا و پست و عرش و فرش و غیر از اینها یا
بواسطه اینکه خداوند چشمی بایشان در باطن عطا فرموده است که همه چیز را میتوانند دید و
واجب است اعتقاد نمودن باینکه علم امام سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز
و ساعت بساعت و آن بآن زیاد میشود و این باعث نقص امام نیست بلکه باعث کمال است و از
دانستن آن که بر او وارد میشود لهذا در شبهای قدر تقدیر امور خلایق را خدا بواسطه
روح که ملکی است بزرگتر از همه ملائکه حتی جبرئیل با ملائکه از برای امام میفرستد و شبهای
جمعه روح امام با ارواح انبیاء و در نزد قائمه عرش نماز میکنند و بر میگردند و روح امام
پر از علمی میشود که پیش از آن از اینها نداشت و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند علوم اولین و آخرین
را بامام عطا فرموده است و امام جاهل نیست و میداند همه چیز را حتی بهم زدن بالهای
مرغها در هوا را و باید اعتقاد نمودن باینکه امام عالم بهر چیز میباشد و علم امام بتعلیم خداوند است و بتعلیم الهی میباشد
و هر چیز را بخواهند خدا بایشان عطا میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات هر چه بخواهند
از خداوند سؤال میکنند و خداوند بایشان عطا میفرماید و بی اذن خدا کاری نمیکنند و خدا
علمی بایشان عطا فرموده است که بواسطه او میدانند که خدا چه میخواهد و چه نمیخواهد و واجب
نیست دانستن اینکه علم امام حضوری است یا حصولی لکن حضوری بودن علم ایشان که شغلی ایشان را
از شغل دیگر نمیگرداند مثل خدا غلط است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام بنده برگزیده

خداست و خویشی با خداوند ندارد و خدا نمیباشد و صفت خدا در ایشان ظهور نکرده است
امام میخورد و میآشامد و میخوابد و جماع میکند و جنب میشود که باید غسل کند و بول و غایط دارد و
محتاج است بخدا و وضو میگیرد و روزه و نماز میگیرد و میکند از برای خدا و اطاعت و عبادت خدا را میکنند
و آنچه در میان مردم افتاده است اگر آیا خون امام یا بول و غایط امام پاک است یا نجس سکوت نمودن از اینکلام
بهتر است نظر بتعارض ادله طرفین اگرچه بحسب ظاهر حکم بظاهر و بحسب باطن حکم بباطن مستفاد از
ادله میشود لکن این اعتقادی نیست که واجب باشد اعتقاد نمودن باو از برای مؤمنین ولکن
محتلم نمیشود و جنب میشود باینمعنی که بعد از جماع باید غسل نماید تا جنابت که عبارت از حصول کیفیت رذالت
نفسانیه باشد که ظلمتی او را میگرفت و بغسل نمودن آن ظلمت برطرف میشد از برای ایشان حاصل نمیشود
اگرچه بحسب ظاهر آنچه بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود و طهارت و نجاست خون و بول و
جنابت ایشان را در مشکوة الانوار نوشته‌ام و تکلیف امام با احکام تکلیفیه رعیت ایشان یکیست
لکن پاره تکلیف امام دارد که رعیت ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام محتاج برعیت
نیست در علم و غیر علم و همه مردم محتاج بایشان میباشند لکن امام باید بطریق مردم با
در میان مردم سلوک کند آنچه تکلیف خود را میداند و بحث بر امام کردن غلط است مثل اینکه
امام حسن ع اگر میدانست کوزه زهر دارد چرا خورد و اگر نمیدانست که جاهل است و مثل
رفتن امام حسین ع بصحرای کربلا و شهید شدن او و مثل دانستن امام رضا ع زهر انگور یا انار
یا رطب را و خود خود را بهلاکت انداخت زیرا که باید مؤمن مطیع و منقاد امام باشد قول و
فعل امام را صحیح بداند و آنچه از ایشان صادر میشود باطل و لغو و بی اذن خدا نداند و اگر
چنین بداند از مذهب خارج است و باید دانست که آنچه از ایشان ظاهر میشد تکلیف

ایشان

ایشان بوده است چنانچه جبرئیل امین در وقت رحلت رسول مبین از جانب خالق آسمان
و زمین دوازده صحیفه از آسمان بزمین آورده که هر یک سر بمهر بودند بطلای آتش ندیده
بهشتی و جبرئیل برسول خدا عرض کرد که امر الهی اینست که این دوازده صحیفه هر یک از یکی از
امامان بعد از تو باشد و هر یک در زمان امامت خود مهری را که باسم او است بگشاید و آنچه
در آنصحیفه نوشته شده است عمل نمایند و در آنصحیفه آنچه ایشان بعمل آوردند از اول مدت
امامت ایشان تا زمانی که از دنیا رحلت نمودند خداوند بخط قدرت نوشته بود و ایشان
عالم بجمیع آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و گاهی ملتفت نبودند اگرچه علم او را داشتند چنانچه
علما علم بچیزی دارند و در وقتی مشغول بشغل دیگر هستند التفات بمعلومات خود ندارند
و از این جهل بر ایشان لازم نمی‌آید زیرا که سلب علم بعدم التفات از ایشان نمیشود تا جهل لازم آید و
علم هر چیز را که میخواستند خداوند بایشان عطا میفرمود مثل اینکه هر معجزه که از خداوند میخواستند
خداوند بدست ایشان جاری میفرمود و جبرئیل و روح و سایر ملئکه بر ایشان فرود می‌آمدند
لکن وحی از برای ایشان نمی‌آوردند زیرا که وحی مختص رسول خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت
وحی قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه امام بعمل می‌آورد بجهة اظهار معجزه حقیقت داشت
و از جانب خدا بود و سحر نبود و فرق میان سحر و معجزه آنست که سحر حقیقتی ندارد و بچشم چنین مینماید و معجزه
حقیقت دارد اگرچه در این باب میان علما اختلاف است و ایضا معجزه از مدعی نبوت است در نزد خواستن معجزه و سحر را
هر وقت که ساحر بخواهد میکند و ایضا معجزه بی اسباب ظاهر میشود و سحر با اسبابست
نور دوم واجبست اعتقاد نمودن بعصمت امام که ائمه از اول عمر تا آخر عمر گناهی نکردند
نه صغیره و نه کبیره و سهو و نسیان و خطائی از ایشان سر نزد و ترک اولی نیز بجا نیاوردند

وبعضی از علما اینهارا بر پیغام آور و امام جایز دانسته اند نظر بدو حدیث حتی انکه
صدوق ره در کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که اول مرتبه غلو نفی سهو از پیغام آور است
ومتمسک شده است بحدیثی که پیغام آور را خواب ربود تا انکه نماز صبح از آنحضرت قضا شد و بحدیثی
که آنحضرت در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول سلام دادند و خداوند اینهارا بر او کار برد تا رفع
عار از سهو کنند کان امت او بشود و سکوت در اینمقام بهتر است اگرچه میتوان حمل حدیث را بر
تقیه نمود با احتمال اینکه خدا هرچه بخواهد درباره پیغام آور خود بعمل می آورد و شاید تکلیف
او همین بوده است در انحال اگر عمل بحدیث بخواهیم نمائیم و اتفاقیست که پیغام آور و امام
سهو در بیان احکام نمیکنند و نباید نمایند بجهة اینکه هرگاه سهو کنند در بیان احکام
الهی اعتماد بحرف ایشان نمیتوان نمود پس بر خدا از بابت لطف واجب است که سهو را از ایشان
درباره احکام بردارد و اما سهو در غیر بیان احکام اینست که بعضی مثل صدوق ره قائل شده اند
باینکه جایز است خدا او را بسهو بدارد بجهة مصلحتی و این صحیح نیست درباره پیغام آور و امام نظر
بقوله لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون که پیشی نمیگیرند رسول خدا و ائمه هدی بر خدا در قول
ایشان بامر خدا عمل مینمایند تنها نمیکنند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امامی را که شهید نمودند
شهید شد و در صورت شهید ظاهراً بچشم نیامد بلکه شهید شد یعنی او را کشتند و الم زهر یا
وشمشیر باو رسید و قول مشبهه که میگویند حضرت امام حسین ع شهید نشد و بصورت شهید
بنظر مردم مینمود بلکه باسمان رفت پیش از شهادت مثل حضرت عیسی ع غلط است و از حضرت قائم ع
توقیع در لعن آنها بیرون آمد و هم چنین درباره شهادت امیر المؤمنین ع که بواسطه ضربت ابن
ملجم مرادی ملعون شهید شدند و شهید امام بلکه مطلق شهید نجس نیست و محتاج بغسل نیست

و برمس

و بر مس کننده آنها غسل واجب نیست و باید اعتقاد نمود باینکه امام بعد از رحلتش هر روز
در قبر خود نمیماند بلکه بروح و جسد و خون و گوشت و استخوان او را باسمان بالا میبرند بلکه همه
پیغام آوران و اوصیا ایشان چنین میباشند نظر بحدیث احمد بن فتی که در کافی منقولست و مستحب
است رفتن مردم در محل قبر ایشان که ایشان را زیارت بکنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان
خود را می بینند و سلام ایشان را میشنوند و جواب ایشان را میفرمایند بلکه طلب استغفار از
برای ایشان میکنند و نظر بحدیث معراج که رسول خدا در شب معراج در آسمان چهارم در بیت المعمور
که مثل خانه کعبه است و در مقابل اوست و از یکدانه یاقوت سرخ یا در سفید است امامت از
برای انبیا نمود و ایشان هم در آنجا بودند و باید اعتقاد نمود باینکه امام مؤید بروح القدس و ملائکه خدمت
ایشان میرسند و درباره از امورات باذن الهی اذن از ایشان بجهة احترام ایشان میگیرند که در آنچه
خداوند امر فرموده است اگر بعمل بیاورند و اخبار وارده و خبر و قوت واقعه در عالم را بایشان میدهند
از مردن پادشاهان و نشستن دیگری بجای ایشان و جن بخدمت ایشان میرسند و مسائل حلال و
حرام از ایشان اخذ میکنند و با ایشان بجماعت نماز میکنند مثل ملائکه و فرمانبرداری ایشان را مثل بندگان
از ملائکه و انس میکنند و همچنین میوه ها در غیر موسم از برای ایشان هدیه می آورند و اگر بملک یا جن بفرمایند
بعمل میاورند و اطاعت ایشان را از روی رضا و خوشنودی مینمایند و بالهای خود را ملائکه باطفال ایشان
میمالند بجهة تیمن و تبرک و بر فرشهای ایشان می نشینند و گاهی پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان
میریزد بدانکه ملائکه پردارند نظر بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع و پرهای ایشان موافق
باجسام لطیفه ایشانست زیرا که ایشان صاحبان اجسام لطیفه اند و باید اعتقاد نمود که علم و
شجاعت همه ائمه یکی میباشند و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام ندارد و در فضلت

همه مساویند ولکن امیر المؤمنین ع از همه افضل است بعد از رسول خدا و همه از یک نور مبا شند
وطینت طیبهٔ همه یکی است و آیا چگونه از هم جدا شده اند کیفیت او را در کتاب مشکوة الانوار
نوشته ام و امیر المؤمنین ع فرموده اند که اَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ كَالضَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ یعنی من از محمد مثل نوری
میباشم که از نور است مثل اینکه چراغی از چراغ روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل
واکمل واجمل واشجع واورع وافقه واتقی وانقی وازکی واعلم وافهم واکرم واعظم وافخم واحلا و
اجلا از جمیع مخلوقات میباشند و نور همه یکی است نظر بحدیثی که فرموده اند معصوم که نور
ما همه یکی است و اصل ما یکی است و اول ما محمد است و آخر ما محمد است و اوسط ما محمد است و
ایشان بلا تشبیه مثل یک درخت و شاخ و ساق آن درخت میباشند که شَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ است و قول باینکه حضرت صاحب العصر از حضرت امام زین العابدین ع تا
حضرت امام حسن عسکری ع افضل است بجهة زیادتی عمر او و زیادتی عبادت او و ظاهر
کردن عدل و برطرف کردن ظلم و جور و ستم را و بجهة خاتم الاوصیا بودن او ثابت نشده است ا
وآیهٔ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا دلالت بر افضلیت او ندارد و حدیث
تاسعهم قائمهم صحیح است و کلمهٔ وهو افضلهم بصحت نرسیده است با کثرت احادیث یکی
بودن ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و زکاوت و امانت و دیانت
و فضیلت مگر آنکه امیر المؤمنین ع بعد از رسول امین افضل از همه میباشد بجهة کثرت
اخبار و احادیث دالّه بر مطلب و هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع بمشکوة الانوار نماید
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام ع حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از مؤمن
و کافر و زن و مرد و سیاه و سفید و موافق و منافق و هم چنین در قبر نظر بصراحت اخبار

فائده
بدانکه جهات علم چنانچه در حدیث است بر سه قسم است ماضی و غابر و حادث ماضی علم ایشان است بگذشتها و غابر علم ایشان است بآینده و حادث علمی است که از برای ایشان آناً فآناً حاصل می شود و خدا بایشان افاضه مینماید یا شنیدن از ملک است یا بخلق نمودن خداوند کلام است که بگوش ایشان میرسد و این را نقر فی الاسماع میگویند و یا آنکه آن علوم را خداوند بقلب ایشان میریزد که این را قذف فی القلوب میگویند که بمعنی الهام است مگر مختص امام علیه السلام است

وارده در اینخصوص و در نزد سؤال نکیر و منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه در رحم مادر
چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود و باید دانست که رسول خدا و امیر المؤمنین ع و همه
ائمه حاضر میشوند در نزد احتضار با جبرئیل و بعضی از ملئکه و واجب نیست دانستن اینکه
آیا بجسم عنصری ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بنور منور یا بقالب مثالی یا بشبح
یا اظله حاضر میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود بحاضر شدن ایشان اجمالاً در نزد محتضر
و قول باینکه نقش می بندد صورت ایشان در قوهٔ خیالیهٔ محتضر غلط است و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه ائمه واجب الاطاعه میباشند و بنده میباشند و خدا نیستند و بشر
مخلوق و از جانب خدا بامامت منصوب و ملک نیستند بلکه از ملک بهترند و ملک فخر بخادمی
ایشان مینماید و خالق نیستند و رازق نیستند و قاسم الارزاق نیستند و زنده کننده
نیستند و مرده کننده نیستند اگرچه مرتبهٔ ایشان در نزد خدا زیاده بر اینها است بلکه واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و رازق است و محیی و ممیت است و قاسم الارزاق است بلی
هرگاه امام بخواهد بجهة اظهار معجزه مرده زنده شود یا چیزی که موجود نیست بخواهد موجود شود
از خداوند سؤال میکند و خداوند دست او را اجاری میفرماید و اینچیزی را خلق میفرماید پس
خدا اجابت میکند او را در دست امام و امام باذن الهی اینچیزها را ظاهر میکند بخواندن خدا و از خدا خواستن
و هرگاه کسی اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی و ممیت
بودن امیر المؤمنین ع و ائمهٔ طاهرین کافر نمیباشد ولکن هرگاه اعتقاد نداشته باشد بخالقیت
و رازقیت و محیی و ممیت بودن خداوند عالم کافر و نجس است و در آتش جهنم مخلد است
پس امیر المؤمنین ع و ائمهٔ طاهرین نه خالقند و نه رازقند . باذن الهی و چه بی اذن الهی بلکه

فائده
بدانکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را وقت رحلت فرا رسید
[illegible]

مخلوق و مرزوق‌اند و قطعاً اعتقاد نمودن بخالقیت و رازقیت خدا باعث نجات میشود و بخلاف
اعتقاد نمودن انها در بارهٔ امیر المؤمنین ع بدون اذن الهی یا باذن الهی و باید دانست که امام اولی
بتصرف است بر هر چیز و بر نفسهای مردم که هر تصرف که بخواهد باذن الهی در انها میکند و اما
صفات امام بدانکه باید دانست که امام چشمش بخواب میرود و دلش بیدار است و از پشت
سر می‌بیند چنانچه از پیش رو می‌بیند و در متولد شدن از ران طرف راست مادر بزمین فرود
می‌آیند و از راه متعارف که مردم بزمین فرود می‌آیند نمی‌آید و تا چهل روز که نطفه است در شکم
مادر چیزی نمیشنود بقاعدهٔ بشریت و بعد از چهل روز هر چیز را میشنود و بسا بود که امام در
خود در شکم حرف میزد و بسا بود که مادر او در شکم خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و بعد
از انکه بزمین فرود می‌آمد بسجده می‌افتاد و دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت
شهادت بجانب آسمان بلند میکرد و شهادت بوحدانیت واحد الهی میداد و شهادت برسالت حضرت
رسالت پناهی میداد و ملائکه می‌آمدند و خود را باو میمالیدند بجهت تبرک و در بازوی راست او
نوشته میشد وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و همچنین ازبر مبارکه
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و بسا بود که در وقت تولد او از مادر ملائکه
او را باسمانها یا در نزد عرش میبردند چنانچه اخبار در بارهٔ امام حسین ع و حضرت صاحب العصر ع
بخصوصه وارد شده است و نشو و نمای امام بغیر از سایر خلق است امام هر روز بقدر هر هفتهٔ
دیگران بزرگ میشود و هر هفتهٔ او بقدر هر ماه دیگران است و هر ماه او بقدر هر سال دیگران است
و امام ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد میشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
پیغام آوران و اوصیای او و امامان علیهم السلام از وقت خلقت آدم تا زمان تولد ایشان همیشه

در صلبهای پاک و پاکیزه و مؤمن و در رحمهای طاهره و مؤمنه بوده‌اند و در صلب کافری و در رحم
کافره نبوده‌اند و پدرها و مادرهای ایشان تا بحضرت آدم همه مؤمن و مؤمنه بوده‌اند و کافر و
کافره نبوده‌اند و باید اعتقاد نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین
و جن و انس و ملک و همهٔ موجودات و همهٔ مخلوقات مطیع ایشان بودند بجز بعضی از اولاد آدم و
شیاطین که اطاعت الهی را نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا
عهد و میثاق امامت ایشان را از همهٔ پیغام آوران گرفته بلکه از همهٔ ملائکه و از همهٔ جن و انس و وحوش
و طیور و جمادات و نباتات و حیوانات و جمیع مخلوقین ارضین و سموات و ولایت ایشان را عرض
نمود بر همهٔ موجودات و هر کس قبول نمود خوب شد و هر کس قبول ننمود بد و عاصی شد و باید دانست
که توبهٔ حضرت آدم و داود بواسطهٔ توسل جستن بنورهای ایشان قبول شد بلکه هر پیغام آوری
که متوسل بنور ایشان بیشتر شد رتبهٔ او بیشتر از دیگران شد و هر کدام که ببلا مبتلا شدند
بتوسل جستن بنور ایشان از بلا نجات یافتند بلکه در بعضی اخبار وارد است که ابتلاء بعضی انبیاء
بجهة دیر اعتراف نمودن بفضیلت ایشان بود اگر چه صحتش معلوم نیست و باید اعتقاد
نمود بافضلیت ایشان از پیغام آوران سابق و آثار پیغام آوران و ارث ایشان همه در نزد امام
است از نعلین آدم و پیراهن ابرهیم و عصای موسی و انگشتری سلیمان و کیل شعیب و غیر از اینها
از مواریث انبیا **نوع سیم** بدانکه باید دانست که علوم اولین و آخرین از بودنیها و گذشتها و آینده‌ها همه در نزد
امام است و جفر جامعه و جفر ابیض و مصحف فاطمه و کتابهای پیغام آوران که بر ایشان از آسمان نازل شده است
همه در نزد امام است و خدا علوم را در زمانی که در شکم مادرند بایشان عطا میفرماید و روز بروز و ساعت
بساعت و هفته بهفته و ماه بماه و سال بسال علم ایشان زیاد میشود و این کمال بر کمال است نه

باعث نقص وجهل بر امام است و باید دانست که صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد باعث
زیادتی فیوضات الهی است بر ایشان و باعث دادن ثواب صلوات فرستنده است و اینکه بعضی مثل
مرحوم شهید ثانی ره در اول روضه میفرماید که صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده
است نه باعث رفع درجات محمد و آل محمد است بجهت اینکه خداوند عالم ایشانرا بقدر امکان زیادتی
در اول مرتبه داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی بدهد خلاف اخبار و آثار ائمه
اطهار و آیات ملک جبار است بلکه آناً فآناً باید خدا فیض وجود خودرا در بارهٔ ایشان مبذول نموده
مقامات و مراتب و درجات ایشانرا زیاد نماید والا منع عطیه و فیض وجود الهی بالنسبة بایشان لازم
می آید که خدا یکدفعه فیض وجود در بارهٔ ایشان نموده باشد و دیگر بعد از آن نموده باشد و حال
آنکه خداوند میفرماید انّ الله وملائکته یصلّون علی النّبی یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و
سلّموا تسلیما یعنی بدرستیکه خدا و ملائکه صلوات میفرستند بر پیغمبر آور پس صلوات فرستادن
از خدا رحمت فرستادن اوست و درجات بلند کردن اوست و صلوات فرستادن ملائکه و مردمان
بمعنی طلب رحمت کردن است از برای ایشان از خدا و لفظ یصلّون جمع مذکر از فعل مضارع است
که دلالت بر حال و آینده هر دو میکند و همچنین اخبار بسیار بر خلاف قول آن مرحوم دارد هر کس
خواهد رجوع بمشکوة الانوار نماید تا بداند و باید دانست که طینت امام غیر از طینت سایر
خلق میباشد و نطفهٔ امام را خداوند از آب نهریکه در زیر عرش است منعقد فرموده است
چنانچه نطفهٔ مؤمن را از قطرهٔ آب درخت مزن که در زیر عرش است خلق فرموده است و قلوب
مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از زیادتی طینت ایشان خلق شده اند لهذا همیشه دل ایشان
میل بایشان میکند و محبت و دوستی ایشان در رگ و پوست و خون و گوشت و استخوان شیعیان

دویده است و همه را پر کرده است و باید دانست که ایشانرا خدا برگزیده است پیش از همه مخلوقات
و قابلیت این مرتبه را بایشان داده است و مرتبهٔ پیغمبر آوری را بمحمد ص و مرتبهٔ امامت و ولایت را بامیر
المؤمنین و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است و به پیش خود امام نشدند
بلکه پیش از خلقت آدم محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر آور و علی و اولاد او امام و حجت خدا بودند
و باید دانست که پیغمبر آوران گذشته را در باطن بنور علی قوة داد و محمد ص را در ظاهر با آنحضرت
نصرت و یاری داد و آنچه از اعتقادات که مذکور شد همه از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشوند که امام علیه السلام
بیان فرموده است و علماء اعلام ثبت و ضبط در کتب خود نموده اند خصوصاً در کافی و همه اینها از اصول
مذهب میباشند و ما نیز تفصیل هر یک را در مشکوة الانوار نوشته ام و باید دانست که امام
ع مؤمن و کافر و منافق را میشناسد چنانچه شخصی بامیر المؤمنین ع عرض کرد که دوستی ترا دارم و ترا
دوست میدارم حضرت فرمود دروغ میگوئی پس دو دفعه عرض کرد ترا دوست میدارم باز
آنحضرت فرمود دروغ میگوئی دفعهٔ سیم که عرض کرد حضرت فرمودند در وقتی که ارواح دوستان مرا
در عالم پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند روح ترا در میان ارواح دوستان خود ندیدم
آنمرد ساکت شد و باید دانست که حضرت رسول و حضرات ائمه علیهم السلام اهل جهنم و بهشت را
میشناسند و اسم هر یکرا میدانند چنانچه مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف بمنبر بردند
و مشت مبارک دست راست خودرا بهم گذاردند و بلند کردند و فرمودند میدانید چه در دست منست
صحابه عرض کردند که خدا و رسولش بهتر میدانند آنحضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت و پدران ایشان
در اینجا میباشد و بعد دست چپ را بلند کردند و فرمودند در میان این دست اسمهای اهل جهنم
و پدران ایشان میباشد و باید دانست که هفتاد و دو اسم اعظم الهی در نزد امام میباشد چنانچه

در نزد رسول خدا بود و باید دانست که امام حجت خداست بر همهٔ موجودات در همهٔ عالمها و باید دانست که پیغام آور افضل است از امیر المؤمنین ع و ائمهٔ طاهرین و قول باینکه امیر المؤمنین ع از پیغام آور افضل است غلط است و قول باینکه خدا در علی حلول کرده است کفر است و قول باینکه خدا امور را بامیر المؤمنین تفویض کرده که تدبیر همهٔ عالم را آنحضرت میکند و خدا کاری نمیکند و بیکار نشسته است کفر است و قول باینکه علی هر کاری میکند اگرچه باذن خدا باشد و خدا او را وکیل مطلق کرده است اینها اقوال غلات ملعونه و مفوضهٔ مردوده میباشند و قول باینکه تمام صفات و افعال الهی از علی و ائمهٔ طاهرین ظاهر میشود که صفت الهی بغیر از در علی و ائمه ظاهر نمیشود و آنچه اینها میکنند خدا میکند که بروز صفت خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آهنی که در کورهٔ آتش بگذارند و سرخ شود و سوزانیدن آن آهن سرخ شده از آتشی است که در او پیدا شده است نه از آهن است اگرچه بواسطهٔ آهن است غلط است و قول باینکه علی ع میتواند مثل این آسمان و زمین را بی اذن خدا خلق کند غلط است و قول باینکه امیر المؤمنین ع و ائمهٔ طاهرین قدیمند کفر است و قول باینکه علی و ائمه غیر ممکنند بلکه واجبند کفر است و قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی از خدا جدا میشوند کفر است اینها همه اقوال غلات ملعونند و همچنین قول باینکه عالم همیشه چنین بوده است و ابتدائی ندارد کفر است و قول باینکه علی خدا است و بصورت بشری در آمده است کفر است و قول باینکه علی و ابن ملجم یکی میباشند گاهی بصورت علی میشود و گاهی ابن ملجم کفر است خداوند عالم را قسم میدهم بحق انوار طاهرهٔ ائمهٔ اطهار که عالم را از کثافت وجود این کسان بی ایمان پاک گرداند و اما صفات امام بسیار است از آنجمله آنست که امام رکن دین و ایمان است و نور خدا و رکن زمین است و نور آسمانها است و در رحمت خداست و ولی امر الهی است و خزینه دار علم نامتناهی

پروردگار است و هدایت کنندهٔ خلق است و شاهد بر خلق است و طاعتش واجب است بر تمام خلایق و در هرچه مردم اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و آیه و علامت قدرت خدا است و اهل ذکر است و صاحب فکر است و برگزیدهٔ خدا است و مجموعهٔ حکمت است و خوانندهٔ مردم است براه راست و حق و بهشت و نعمت خدا است و نشانه ایست که خدا قرار داده است او را و معدن علم است و منتهای حلم است و محل توسل خلق و ملائکه است و وارث انبیا است و قرآن و معنای او در نزد امام ع است و اسباب انبیا همه در نزد امام است در شبهای قدر تقدیرات امور خلق را بر او فرود می آید و در شبهای جمعه بلکه در هر آن علم او زیاد میشود و علومی را که بیرون آمده است بسوی پیغام آوران گذشته و همهٔ ملائکه همه را میدانند و میداند چه وقت میمیرد و آنچه برسول خدا تفویض در امر دین شده بود بامام شده است و مؤید و مسدد است و پنج روح دارد و همه چیزها را میداند حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و حرکت کردن ماهیان در یا را و امام عهد خدا است و آیهٔ عظمی است و مبین احکام است و خوانندهٔ بحکمت و موعظهٔ حسنه است حجت بالغه است آفتاب طالع است بدر منیر است و سراج ظاهر است امین و حجت و خلیفه و نبأ عظیم الهی است و شمع عالم است دلیل مهالک و هادی مسالک است خواننده بسوی خدا است امام عالمی است که جاهل نیست و شجاعی است که خائف نیست و حسب و نسب او بلند است بشری است ملکی و جسمی است سماوی و امری است الهی و روحی است قدسی و مقامی است بلند و سری است پنهان معدن تنزیل و معنای تأویل و خاصهٔ رب جلیل و مهبط جبرئیل و شجرهٔ نبوت و منتهای فتوت و دلالت محکم رسالت و نور جلالت و مأوای عدالت است جنب الله و امانت خدا و موضع کلمهٔ الهی و کاتب حکمت رحمت و ینبوع نعمت و سبیل و سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه کریم و سید علیم است و امامت و لایتی است که حصن حصین الهی است و عروهٔ

الوثقی است و حبل الله المتین است و امام آب خوشگوار بر تشنگان وادی حیرت و ضلالت است امام فلک وجود است و آسمان جود است و نور انور آفتاب است و ماه انور سراج وهاج و ماء ثجاج و بحر عجاج و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح ولایح و سحاب هاطل و غیث هامل و نور کامل و کریم فاصل و سماء ظلیله و نعمت جلیله و زهر اریج و ماء بهیج و نیر لایح و طیب فایح و عمل صالح و طبیب دقیق و آب شیرین است و امام اصل و فرع و ماوی و معدن و منتهی و اول و آخر هر چیز و فیض است و غیر هذا من جلال او دست فکر علما و حکما و بلغا و فصحا و عرفا و شعرا و همه عاجزند از شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت سری از اسرار الهی است که خبر نمیشود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرمودند رسول خدا که یا علی نمیشناسد خدا را مگر من و تو و نمیشناسد مرا مگر خدا و تو و نمیشناسد ترا مگر خدا و من لکن بر هر کس واجب است که بقدر و حوصله امام خود را بشناسد یا بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بدی را از او سلب نماید و هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بطریقه اهل جاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از برای عوام مستضعفین کافی است که امام را بشر معصوم منصوب از جانب خدا بدانند و او را مفترض الطاعه بدانند که هر چه بگوید اعتقاد نموده عمل نماید و رد بر او نکند و انکار او ننماید و اما طریق نورانیت امام را در مشکوة الانوار نوشته‌ام **مصباح چهارم** در اعتقادات متعلقه بحالت احتضار است و در آن چند نور است **نور اول** بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بحضور رسول خدا و امام و ملائکه در نزد مردن هر کس از مؤمن و کافر و واجب است اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از بدن هر کسیکه مفارقت میکند تعلق میگیرد بقالب مثالی که مثل این قالب است در عالم برزخ لکن لطیف است از اینجهت است که چشم ظاهری او را نمی بیند و قول باینکه روح را در عالم برزخ

بچینه دان مرغ سبز میرود و در عرش است قول بعض از عامه است و غلط است و هر گاه خبری باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و قول باینکه ارواح در قندیلها میباشد مثل و در عرش او بخته است صحیح نیست و حدیث او محمول بر تقیه است و باید اعتقاد نمود باینکه روح بعد از مفارقت از بدن می بیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده و بردارنده و کفن کننده خود را می بیند اگر اهل خیر است میگوید بتعجیل ای اهل مرا زود بمکان خود برسانید و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا مبرید یا دیر بردارید و کسی سخن او را نمیشنود و باید اعتقاد نمود باینکه هر کس در حال جان کندن از خوبکار و بدکار منزل خود را در جهنم و بهشت می بیند و با و منزلها او را نشان میدهند پس مؤمن خوبکار بجهة شوق ملاقات ائمه و مکان خوب خود اشک سرد از چشم راستش بیرون می آید و کرمی اشک بدکار بجهة سوختن دل او است که خونابه دل و جگر او است که از سوراخ گوشه چشم او بیرون می آید و باید دانست که احوال میت را در وقت جان کندن در نزد چشم او بسوی در می آورند و آتش میزنند و از اینجهة است که ارث و فا بکسی نمیکند و باید دانست که روح فریاد میکند که ایگروه اهل و عیال و اقوام من دنیا مرا فریب داده شما را فریب ندهد و کسی صدای او را نمیشنود و باید دانست که بسیار میباشد که مؤمن بتلخی جان میکند و کافر بخوبی و آسانی و گاه میشود که مؤمن بخوبی و کافر بتلخی پس تلخی جان کندن دلالت بر بدی میت ندارد و آسان جان دادن دلالت بر خوبی کسی نمیکند بجهة اینکه بسا هست که مؤمن در دنیا کار بدی کرده است و خدا میخواهد او را پاک گرداند و بهشت ببرد بجهة آن بدی که کرده است مبتلا میکند او را گاهی بمردن اولاد او تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر باشد مبتلا میکند او را بفقر و بچیزی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بناخوشی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی

او زیاد تر است مبتلا میکند او را بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدیهای او شود و اگر بدی او زیاد تر است
مبتلا میکند او را بتلخی جان کندن تا مقابل بدیهای او شود و همچنین بافشار قبر و کافر را
که میخواهد بجهنم ببرد و خوبی از او ظاهر شده است نعمت باو میدهد تا مقابل خوبی او شود
یا دلش را خوش میکند و بدنش صحیح میکند یا اولادش را زیاد میکند هرگاه اینها مقابل خوبی
او شد فبها و الا در وقت جان کندن بآسانی جان او را میگیرد و همچنین بافشار قبر و بالا
تر و باید دانست که پیغامبر و ائمه طاهرین حاضر در نزد محتضر میشوند پس هرگاه محتضر مؤمن
و شیعه است میفرمایند بملک الموت که این بنده مؤمن است و از دوستان ماست با او مدارا
کن ملک الموت اطاعت ایشان مینماید و بآسانی جان او را قبض میکند و یک دسته از شاخ ریحان
باو میدهد و آن مؤمن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است ایشان بملک الموت میفرمایند
این بنده کافر است و از دشمنان ماست بانچه مامور شده عمل نما ملک الموت قبض روح او را بتلخی میکند که گویا
قلاب میاندازد بکف پای او و مجموع رگها و ریشه های بدن او را میکشد یا مثل گوسفند زنده که پوست او را
میکنند باین سختی تسلیم میکند اللّهم ارحمنا و لا تجعلنا منهم بمحمد و آله و از انجهت است که ملک الموت
قبض روح کسی را نمیکند مگر باذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و باید دانست که بعضی از مردم را خدا
قبض روح میکند مثل پیغامبر و ائمه و شهدا و بعضی را ملک الموت که حضرت عزرائیل است و ملک
مقرب پروردگار جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین و مقدسین و بعضی را از ملائکه دست راست
عزرائیل قبض روح میکند از خوبان که ملائکه رحمت میباشند و بعضی را ملائکه دست چپ عزرائیل که
ملائکه غضب میباشند قبض روح میکنند و اگر آن شخص از بدان است و در حدیث وارد شده است
که رسول خدا فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند در آسمان چهارم ملکی را دیدم که یک پای او در طرف

مغرب بود و یک پای او در طرف مشرق بود و لوح بسیار بزرگی در پیش رو گذاشته و بر کرسی بسیار
بزرگی نشسته است و همیشه نظر بآن لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل
که این ملک کیست عرض کرد که این ملک الموت است من پیش رفتم و بر او سلام کردم او بر من
سلام کرد و تعظیم من نمود بعد از آنکه جبرئیل باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای تمام
مخلوقات از اولاد آدم و غیرهم نوشته شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست او در لوح بود و اسم
بدان در طرف چپ او در لوح نوشته بود و ملائکه رحمت بسیاری در طرف دست راست او
ایستاده بودند و همچنین ملائکه غضب بسیاری در طرف دست چپ او ایستاده بودند چون
اسم هر یک که میخواست بر طرف شود و محو گردد اگر از دست راست بود ملک الموت یکی از آن
ملکهای دست راست و رحمت را امر مینمود که او را قبض روح میکرد و اگر از اسمهای دست چپ
میخواست بر طرف و محو شود یکی از ملائکه دست چپ و غضب را امر مینمود که او را قبض روح نماید
و مثل حضرت عزرائیل مثل آفتابست که در ظهور در هر جا تابیده است و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند عالم ممیت و میراننده است غیر او از ملک الموت و سایر اعوان او از ملک غضب و رحمت
چه خدا قبض روح را نموده باشد چه ملک الموت و چه ملک رحمت و چه ملک غضب و امیر المؤمنین ع
نیز قابض الارواح نیست اگر چه شان آنحضرت از این منصب بالاتر است مختص ملائکه و
عزرائیل است چون دلیلی نیست بر او اعتقاد نباید نمود و هرگاه کسی اعتقاد باین نماید داخل
در غلات است و قبض روح که گرفتن روح است مختص ملائکه و عزرائیل است و میراندن
که ممیتیت باشد اختصاص بخداوند دارد و دخلی بقبض روح نمودن ندارد نظر بآیه الله یتوفی
الانفس حین موتها پس اماتت که جدا نمودن روح را از بدن باشد که عبارت از میراندن است

غصن عن خداوند تعالی است که آیه یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم موکل بقبض روح انسان است باخبار
دیگر و اینطریقه جمع نمودن میان اخبار و احادیث دیگر است و در بعض اخبار وارد شده است
که در نزد ملک الموت درختی خداوند خلق فرموده است که برکهای بسیار دارد و در هر برکی
اسم شخصی نوشته است چون آن برک زرد میشود و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که
اجل این شخص بسر آمده است لهذا او قبض روح میکند اگر مامور باشد یا امر میکند یکی از ملائکه
دست راست و یا دست چپ او را قبض روح میکند بالنسبه بخوبان و بدان او اسم خوب و بد
آن شخص نیز در آن برک نوشته است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن نمودن
میت و برکشتن مشایعت کنندگان روح در بدن یا بعض اعضای انسانی تعلق میگیرد بجهه سوال و جواب
نکیر و منکر در اعتقادات متعلقه بسوال قبر است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه از میت در قبر
سوال میکنند دو ملک که اسم یکی از آنها نکیر است و اسم یکی از آنها منکر است پس اگر میت مؤمن
است بصورت خوب آن دو ملک داخل بر او میشوند و اگر کافر یا منافق است بصورت بد بر او داخل
میشوند چشمهای ایشان مانند مشعل میسوزد و سیاه رنک و چنگالی دارند که زمین را با
موهای ایشان زمین را پاره میکنند و یکی از آنها بالای سر او می ایستند و کرزهای آتشین
در دست دارند که اگر یکی از آنها را بر کوهها بزنند همه خاکستر میشوند و سوال میکنند از خدا
و از رسول و از امام یکی بعد از دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتاب که قران باشد پس هرگاه
مؤمن جواب داد از سوالهای ایشان باو میگویند خوش آمدی بخواب مثل خوابیدن عروس در
حجله خود و قبر او را بزرک میکنند بقدر یکه چشم کار کند و دری از بهشت دنیا در قبر
او باز میکنند که نسیم بهشت در او میوزد و در بهشت متنعم میشود بانواع نعمتهای الهی

و هرگاه کافر باشد میت و جواب ندهد یا بگوید از مردم میشنیدم اینها را باو میگویند نخوابی
نیاسائی و ندانستی پس کرزی باو میزنند که قبر او پر از آتش میشود و در بعضی اخبار تا هفتم
طبقه زمین فرو میرود و باز بیرون می آید در قبر خود و قبر او پر از آتش میشود و فریادی میکند
همه صاحبان روح صدای او را میشنوند مگر جن و انس که هرگاه صدای او را بشنوند همه از خوف
دهشت هلاک میشوند و از اینجهت است که گوسفند و چهارپا و مرغ در وقت دانه برچیدن یک
دفعه برخود میلرزد و میایستد و گوش خود را تیز میکند چون صدای او را میشنود و در آخر از
دنیا بر قبر او باز میکنند که تا قیامت بعذاب گرفتار است و باید دانست که امیر المؤمنین علیه السلام
در نزد سوال قبر در قبر مؤمن و کافر حاضر میشود و در بعض اخبار رسول خدا و ائمه هدی نیز حاضر میشوند
مثل در حال احتضار و در بعض اخبار روایت است که کسیکه در زمین کربلای معلی دفن شود سوال
از برای او نیست و بی پرسش داخل بهشت میشود هرگاه شیعه باشد و هر کس در کربلا دفن
شود بغیر از کافر و غیر شیعه اثنی عشری در قیامت داخل بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد
مثل سگ و غیره و چون روز قیامت میشود زمین کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از هفت
طبقه زمین بامر خداوند میکنند و داخل بهشت میکنند و نجاست و کثافاتی که در او
میباشد ریخته میشود مثل غربال و همچنین هرگاه کافری یا دشمنی از اهل بیت در او دفن
باشد ریخته میشود پس نجاسات و بدن بجای خود میمانند و خوبان با زمین کربلا داخل بهشت
میشوند و از بعضی اخبار چنین ظاهر میشود که حساب قیامت را هم نمی بینند اگرچه این خبر
معارض با آیه و ان منکم الا واردها میباشد لکن بقاعده ما من عام الا و قد خص شاید بخبر
از جمله مخصصات او باشد والله العالم بنابر انکه حدیث مخصص آیه شود و باید دانست که روح میت

امیرالمؤمنین علیه السلام در قبر بسیار بکار میخورد و باعث نجات معصیت کار از شیعه
میشود و در بعض اخبار وارد شده است که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بصورت نیکوئی در
می آید و بفروعیات که نماز و روزه و غیرها بوده باشد میگوید که اگر ناتمامی در شما باشد من
او را تمام میکنم خوف مکنید و در بعضی اخبار وارد است که خوشحالی که کسی برادر مؤمن
خود را خوشحال میکند بصورت خوبی که مثل آن صورت کسی ندیده است با میت داخل در قبر
میشود و با او مونس میشود و نمیگذارد باو بد بگذرد در انجای غریب و تنهایی آن مؤمن باو
میگوید تو کیستی که در چنین جا مونس من شدی و حال آنکه مثل تو در خوبی صورت و سیرت کسی ندیده
است و میگوید که من خوشحالی میباشم که تو برادر مؤمن خود را داخل نمودی در دنیا پس باو
نیکوئی میکند و هست با او تا قیامت که پیش پیش او می افتد و او را داخل بهشت میکند و
در بعض اخبار وارد است که از همسایه نیز سؤال میکنند و در بعض اخبار است که از سه چیز
نیز سؤال میکنند اول سؤال میکنند که عمرت را بچه کار صرف کردی دویم سؤال میکنند که
مال از کجا آوردی سیم سؤال میکنند که مال را در چه راه صرف کردی یا براه خدا صرف
کردی یا براه باطل **نور بیستم** در اعتقادات متعلقه بفشار قبر است بدانکه واجب است اعتقاد
نمودن بضغطه قبر یعنی فشار قبر که میت را در قبر زمین فشار میدهد در حالیکه روح فی الجمله
تعلق دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند دیگر واجب نیست که اعتقاد نماید که آیا زمین
بطول یا بعرض یا ببالا و یا بپائین یا بهر قسم فشار میدهد چنانچه واجب نیست دانستن
اینکه آیا مؤمن را فشار میدهد یا منافق و مؤمن را فشار نمیدهد اگرچه در بعض اخبار وارد
شده است که فشار قبر از برای مؤمن کامل نمیباشد و تفصیل مسئله را با اخبار او در

کتاب ما که مسمی است بسیف الشیعه نوشته ایم هرگاه کسی خواهد اطلاع بیابد بر تفصیل او
رجوع بآن کتاب نماید و باید دانست که فشار قبر مختص بقبر نیست پس هرگاه کسی را در دار
کشیده باشند خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار میدهد سخت بلکه هوا سخت تر از
فشار زمین فشار میدهد و خدای هوا و زمین یکی است و همچنین هرگاه کسی را در دریا
بیندازند و یا آنکه او را حیوانی بخورد و غیر از اینها و واجب است اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال
و جواب و بعد از فشار از بدن اصلی عنصری میت که در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب
مثالی میشود پس اگر از اهل جهنم است روح بان قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است
روح با آن قالب راحت میکند و این خلاف عدالت نیست زیرا که روح راحت و محنت را ادراک میکند
نه بدن پس روح خواه روح در این بدن باشد یا در غیر این بدن مرده را هر چه باو بکنند چیزی نمیداند
اگرچه او را پاره کنند یا بسوزانند یا انواع نعمتها برای او بریزند و آیا قالب مثالی قالب علاحده میباشد
که خدا او را خلق فرموده آیا قالب مجردی است در میان همین قالب که مثل مغز است و این
قالب دنیائی مثل پوست او است و اولی از اخبار معلوم میشود و بقول دویم بعضی قایل شده اند و منافات
ندارد قول دویم با اولی میشود همان باشد والله العالم و بعضی گفته اند که قالب مثالی هر کس در
نزد دنیا خلق میشود و بعضی گفته اند همه قالبها مثالی خلق شده اند و در عالم مثال موجود
اند و بعضی گفته اند قالب مثالی عبارتست از بدن لطیفی که در میان این بدن کثیف است **مصباح
پنجم** در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است و در او چند نور است **نور اول** بدانکه
برزخ بمعنی واسطه و میان چیز را گویند و عالم برزخ واسطه میان دنیا و آخرت است نه بکثافت
دنیا است و نه بلطافت آخرت است و در عالم برزخ خلاف است بعضی گفته اند عالم مثال است

وبعضی گفته اند عالم حقیقت است و بعضی گفته اند که عالمی است غیر از عالم دنیا و آخرت
وخارج است از این دو عالم و عالم دنیا است لکن اوضاع او غیر از اوضاع عالم دنیا است
نظر باخبار و روایات وارده در این باب زیرا که خداوند میفرماید که در صبح و شب آتش بآل
فرعون افروخته میشود پس معلوم است که عالم برزخ همین در روی زمین است که ماه و
آفتاب در او میتابد که صبح و شب دارد و همچنین در اخبار وارد است که بهشت دنیا در
وادی السلام و طرف مغرب است زیرا که دنیا دو بهشت دارد و در اخبار ایضا وارد است که
جهنم دنیا در طرف مشرق و در وادی برهوت است و روح بعد از آنکه سوار قالب مثالی شد
چون لطیف است در وادی السلام میرود اگر اهل بهشت است و در بعضی از اوقات یا در شب
یا در روز سواره در میان هوا پرواز میکند و میرود در بهشت دنیا که طرف مغرب است و از
آنجا نیز سواره در میان هوا پرواز میکند و می آید بوادی السلام که در پشت کوفه است که
عبارت است از نجف اشرف و همچنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی برهوت
میباشند و بعضی اوقات در طرف مشرق در آن آتش افروخته ایشان را با غل و زنجیر میبرند
و انواع عذابها را با ایشان میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها و راحتها با ایشان
میرسد و ارواح مؤمنین با یکدیگر آمد و شد میکنند و با هم می نشینند و صحبت میدارند
و یکدیگر را چنانچه در دنیا می شناختند در عالم برزخ میشناسند و حلقه حلقه و دسته
دسته بر سر منبرهای از نور نشسته اند و با هم حرف میزنند و صحبت میدارند و میخورند و
می آشامند و جماع میکنند و هر لذتی که بخواهند و نفسهای ایشان خواهش کند از انواع
نعمتها می یابند و از برای ایشان مهیا میباشد نظر بعموم قوله تعالی ولهم فیها ما تشتهیه الانفس

وتلذ

وتلذ الاعین و زنده میباشند و مرگی از برای ایشان نخواهد بود نظر بقوله تعالی ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و هرگاه کسی از اهل دنیا بمیرد
و اهل بهشت باشد روح او را میبرند در وادی السلام اگرچه در مغرب عالم یا در مشرق عالم مرده
باشد و چون روح او وارد بر مؤمنین وادی السلام شد بر دور او جمع میشوند و میگویند او را
بگذارید که آرام بگیرد که از تلخی جان کندن نوفتاده و سؤال آرام بگیرد چون آرام گرفت احوال دوستان
و قوم و خویشان خود را از او میپرسند اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکنند که خدا
آنها را با ایشان برساند و هرگاه گفت مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک بدرک رفت
نورد و غیر بدانکه ارواح می آیند بخانهای خود و سیر میکنند منزلها و دوستان و عیال و اطفال
خود را هر کس بقدر عمل خود پس کسی هست که روزی یکدفعه میاید و کسی هست که هر روز
یکدفعه و کسی هست که هر هفته یکدفعه و کسی هست که هر ماهی یکدفعه و کسی هست که هر سالی
یکدفعه و کسی هست که هر چند سالی یکدفعه بخانهای خود می آید و بقدر عمل نیک ایشان
ایشان را رخصت میدهند پس اگر از اهل بهشت میباشند عمل نیک اهل خود را می بینند
و خوشحال میشوند و عمل بد ایشان را نمی بینند که بدحال شوند زیرا که خداوند پرده بر روی بد
آنها میکشد که ایشان نبینند و بدحال نشوند و در بعض اخبار وارد است که در ظهر روز
شنبه میآیند بدیدن اهل و خانه خود یا در جمعه یا در پنجشنبه و در حدیث وارد است که بصورت مرغ سبز میآیند
و بر سر بامها و دیوارها می نشینند و حرف میزنند لکن مردم دنیا مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند
حرفهای ایشان را و کلمات ایشان را نمی فهمند و هرگاه کسی تحفه و هدیه از قبیل خیرات و مبرات
مثل صوم و صلوة و تصدق از برای ایشان نماید با ایشان خواهد رسید و خوشحال میشوند

و دعا میکنند از برای کسیکه این هدیه و تحفه را از برای ایشان فرستاده است خواه حمد و سوره
باشد و خواه چیز دادن براه خدا بکسی باشد اگرچه یکدانه خرما باشد و هر کس هر چه هدیه میدهد
همانچیز را بصورت طبق نور از برای آن میت میبرند و میگویند این هدیه فلان است که از برای
تو فرستاده است پس اگر در عذابست تخفیف عذاب او میشود و اگر در نعمتست نوع نعمتی تازه
باو میرسد و خوشحال میشود و دعا میکند و از اینجاست که بسا کسی در دنیا عاق والدین
شده است و چون والدین او مردند عمل نیکی از برای ایشان میکند ایشان از او راضی میشوند
و بسا هست که کسی والدین او در دنیا از او راضی میباشند لکن چون فوت شدند اولاد یاد او را نمی
کنند و ایشان همیشه منتظر میباشند چون مایوس میشوند گاه است که نفرین میکنند باو
و او را عاق مینمایند خصوصا در وقتیکه از برای دیگران هدیه بیاید و از برای ایشان نیاید و ایشان
ملول میشوند پس چون ملول و مایوس شدند باعث عاق اولاد میشوند خصوصا هرگاه نفرین
نمایند پس عزیز من باید در دنیا از رفتگان فراموش نکنید و بقدر مقدور سعی نمائید که
هدیه از برای ایشان بفرستید تا باعث روسفیدی شود و این دنیای فانی باقی نمیماند از
برای کسی بخصوص اوضاع و اموال دنیا آخر دیگری از تو ارث میبرد و حسرت و ندامت
و کتاب و حساب و عقاب از برای تو باقی خواهد ماند پس از آنچه مذکور شد معلوم شد
که ارواح مؤمنین مطلع میشوند از کار اهل دنیا و در بهشت دنیا متنعم میباشند و بخدمت
پیغمبر و ائمه علیهم السلم میرسند و دیگر تکلیفی از قبیل نماز و روزه ندارند و آنجا خانه استراحتست
و خانه تکلیف نیست و مجرد میشوند و از کثافات پاک و لطیف میشوند و غم و غصه
و الم و درد و ناخوشی ندارند و هرچه بخواهند از برای ایشان موجود است و عالم برزخ که نود

هزار سال

هزار سال چیزی کم یا بالا مانده است بنا بر بعضی از روایات بمؤمنین نمینماید و دعا میکنند
که خداوندا قیامت را نزدیک بگردان و وعدههای خود را که در باب بهشت آخرت کرده بما
برسان و همین حالت تا قیامت باقی میباشند و اهل بهشت دنیا گریه و ناله نمیکنند و انچه
بعضی میگویند که رسول خدا و حضرت فاطمه در بهشت گریه کردند بجهة شهادت حضرت سید
الشهدا صحیح نیست نظر بانکه ایشان در جائی میباشند که ملال و غم و غصه و گریه و دل سوزی
در آنجا نیست خواه در آسمان باشند و خواه در بهشت دنیا باشند و خواه در عرش باشند و انچه
از بعض اخبار معلوم میشود که حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و سایر انبیا که بدیدن و
بزیارت آنحضرت میآمدند و گریه بر آنحضرت میکردند از بابت نزول ایشانست باین عالم خاک
و فانی سرا و چون هوای این عالم مقتضی غصه و الم و غم میباشد مانعی از گریه ایشان در این
عالم نیست و اما در آنعالم که عالم تجرد و لطافت است غم و الم و گریه نیست از برای اهل بهشت
و اما از برای اهل جهنم غم و الم دارد بدتر از دنیا میباشد و در بعض اخبار وارد شده است
که مؤمن با حوری از حوریان بهشت دنیا دست بازی میکند و میخواهد با او جماع کند دستی
انداز دو گردن بند او را پاره میکند پس آن حوری بآن مؤمن میگوید که گردن بند را جمع کنیم و بعد
مشغول عمل شویم چون مشغول جمع کردن دانههای گردن بند میشوند که ناگاه قیامت برپا
میشود و بآن مؤمن نمینماید عالم برزخ هیچ نمینماید چنانچه کسی در شب وصل با محبوب خود آن
شب باو نمینماید نوع سیم در بیان ارواح بدانست بدانکه ارواح کفار و منافقین در جهنم
دنیا معذب بعذابهای مختلفه میباشند تا قیامت و گاهی ایشانرا رخصت میدهند که
باغهای آتشی و ملائکه موکل بعذاب ایشان میآیند بخانههای خود و اهل و عیال خود را

بدان

می بینند و هرگاه ایشان مشغول عمل بد باشند می بینند و الم و غصهٔ ایشان زیاد میشود
و فریاد میکنند که دنیا شما را فریب میدهد چنانچه ما را بازی داد و کسی سخن ایشان را نمیشنود
و متحمل او نمیشود لهذا مایوس و ملول و با درد و الم بر میگردند بعذاب نعوذ بالله تعالی و اما
ارواح دیوانها و ابلهها و مستضعفین در قبرهای خود میباشند و قبر ایشان محل روح و جسم
ایشان است مثل زندان و تا روز قیامت در قبرهای خود باقی هستند اگرچه بدن عنصری
ایشان پوسیده شود و روح ایشان در قالبهای مثالی ایشان در قبرهای ایشان میمانند و مستضعفین
کسانی میباشند که نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند و نه راهی بکفر دارند که کافر شوند
مثل غالبی از اهل بادیه و چادر نشینان و اما ارواح اطفال مؤمنین را بنا بر بعض اخبار
میبرند در نزد حضرت ابرهیم هرگاه پسر باشند و حضرت متوجه ایشان میشود و خداوند درختی
خلق فرموده است که میوهای آن درخت مثل پستانهای پر از شیر است و آن اطفال از آن پستانها
میخورند و اگر دختر باشند ایشان را بنزد حضرت مریم میبرند و آنحضرت متوجه ایشان میشود و اما ارواح
اطفال کفار بحال خود باقی میمانند با خوردن شیر از پستان بعضی از درختان تا قیامت برپا شود
و با ایشان تکلیف شود بدانکه احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ نمو نموده بزرگ شوند بسن سی
سالگی و احتمال دارد که بهمین قدر بمانند تا قیامت لکن از نهر کوثر لذت که بایشان برند والله العالم و
مؤمنین در عالم برزخ قوم و عشیرهای خود را که از اهل بهشت میباشند می بینند و باهم می نشینند
و صحبت میدارند و اما کفار و منافقین و گنهکاران شاید در جهنم دنیا یکدیگر را ملاقات
کنند و ببینند و شاید خداوند بر ایشان پرده بکشد که یکدیگر را نه بینند بجهت اینکه خدا ستار
العیوب است والله العالم چنانچه مرویست در تفسیر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح که خداوند

در عرش

در عرش هر چیز را خلق فرموده است با حقیقت یا بطریق عکس که عکس هر چیزیکه در عالم است
در عرش میباشد مثل خانه که سقف او آینه کاری باشد که هر چه در میان خانه است عکس در
سقف می اندازد پس هر مؤمنی که مشغول عبادت و اطاعت است عکس صورت او را ملائکه
کروبیین و روحانیین می بینند و طلب مغفرت از برای آن مؤمن میکنند و هرگاه کسی گناه نماید
خداوند بر روی مثال و عکس صورت او پرده می اندازد که کسی مطلع بر معصیت و گناهان او نشود
پس در دنیا اگر چنین نماید در عالم برزخ و قیامت البته چنین خواهد فرمود مگر منافقین
و کافرین که در دنیا یکدیگر را میشناختند بنفاق و کفر و همچنین آنچه مرویست که دو ملک مکلفند
که اعمال خوب و بد انها را مینویسند و نام یکی سائق و نام دیگری شهید است و صبح که میشود این دو ملک
فرود میآیند و اعمال خوب و بد هر کس را مینویسند و شب میروند و دو ملک دیگر فرود می آیند
و اعمال زشت و زیبای او را مینویسند تا صبح و چون صبح میشود ایندو ملک میروند و دو ملک
دیگر میآیند و اعمال او را مینویسند که ملک اولی غیر آن گناهی که از او نوشته است دیگر مطلع بر
گناه دیگر او نمیشود و هیچکس مطلع بغیر از خدا نمیشود و بر گناه مؤمن مگر پیغمبر و امام که عرض
اعمال را با ایشان مینمایند و چون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان عیب امت
نظر باینکه بمنزله پدر مهربان امت و شیعه میباشند با وجود اینکه هرگاه مؤمن معصیت کند
ملک دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسند شاید که توبه کند و هرگاه توبه
ننمود آنوقت عمل بد او را مینویسند و هرگاه توبه کرد او را هم نمینویسند و جمله آنچه مذکور شد
از اصول مذهب است و هم از اخبار ائمهٔ اطهار ظاهر میشود **فائده** بدانکه نقل نمودن
اموات را باماکن مشرفه مثل کربلای معلی و نجف اشرف و در نزد قبر نبی یا وصی نبی

یا غالی یا شهیدی پیش از دفن بی عیب است نظر بسیرت قطعیه بین الشیعه و نظر بثبوت
او در دین موسی و ثابت نشدن نسخ او در این دین مبین و امّا نقل بعد از دفن جایز
نیست مگر در موضعی که استثناء شده است در کتاب لآلی الکلام فقه بیان او را نموده
ایم و امّا حکایت ملک نقّاله حکایاتی چند مسموع میشود که دلالت بر صدق او میکند
اگر چه هندی در این باب تا بحال برنخورده ایم **مصباح ششم** در بیان اعتقادات
متعلقه بظهور رجعت است و این اعتقاد از اصول مذهب است و منکر او با تقصیر مخلد
در جهنم است و در او چند نور است **نور اوّل** در غیبت آنحضرت است بدانکه از برای آن
سه غیبت داده یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر امّا غیبت صغرای آنحضرت مدت هفتاد یک
سال کم کشید و اوّل او روز وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السّلم بود بعد از نماز
و دفن آنحضرت در جمعهٔ هشتم ماه ربیع الاوّل سنه ۲۶۰ هجری در زمان خلافت المعتمد علی
الله که پانزدهم خلفاء بنی عبّاس بود و در اینمدت شصت و نه سال چند وکیل آنحضرت
داشت که مردم بخدمت وکلاء او میرسیدند و مطالب خود را با ایشان عرض میکردند و
ایشان بخدمت حضرت قایم ع میرسیدند و جواب آنها را میشنیدند و با ایشان میرسانیدند
و وکیلهای آنحضرت چند نفر بودند اوّل ابو عمر عثمان بن سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری ع او را
بوکالت نصب نموده دوّم پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بود که بامر حضرت قایم ع عثمان او را نصب بوکالت نمود
سیّم حسین بن روح نوبختی بود که محمد بن عثمان در حالت حیات خود او را بامر قائم نصب بوکالة
نمود چهارم ابی الحسن علی بن محمد سیمری بود که حسین بن روح او را بامر قائم نصب بوکالة
نمود و چون وقت وفات او رسید شیعیان باو عرض کردند که کسی را وکیل کن فرمودند

که الله

که الله امر هو بالغه یعنی از برای خدا امریست که او رساننده آن امر است یعنی دیگر وکالت
و نیابتی نمیباشد و برحمت الهی واصل شد و این اوّل غیبت کبرای آنحضرت است که دیگر
کسی بخدمت آنحضرت نرسید و این در سنه ۳۲۹ واقع شد و عمر شریف آنحضرت از اوّل تولّد
او تا زمان وفات حضرت امام حسن عسکری ع پنج سال بود زیرا که تولّد آنحضرت در نیمه شعبان
در سنه ۲۵۵ واقع شد و در سنه ۲۶۰ غیبت صغری شد و در سنه ۳۲۹ غیبت کبری واقع شد و غیبت کبرای
آنحضرت در سردابه که الحال مردم زیارت آنحضرت را در آنجا میکنند در سرّ من رای واقع شد و کسی
دیگر بخدمت او نرسید مگر معدودی از اولیاء خاصّ آنجناب که نماز جمعه را باید با آنها نماید و توقیعی از آنحضرت
بیرون آمد بسوی ابی الحسن علی بن محمد سیمری که آخر وکیلهای آنجناب بود باینمضمون که بتحقیق واقع شد غیبت
تامه یعنی کبری پس ظهوری نمیباشد مگر بعد از اذن دادن خدا تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت
قساوت قلبها و پر شدن زمین است از جور و زود باشد که بیاید از شیعه من کسی که ادعا
مشاهده و دیدن من نماید آگاه باشید که هر کس ادعا مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج
سفیانی و پیش از صیحه آسمانی پس آن کذّاب و مفتری است یعنی دروغ گو است و افترا بمن بسته
است پس از این توقیع ظاهر میشود که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگر چه او را بعضی می بینند
ولکن نخواهند او را شناخت و وکالتی دیگر نخواهد بود نظر بکلام علی بن محمد سیمری پس در
زمان غیبت کبری هر کس ادعاء دیدن امام ع را در بیداری نماید یا ادعاء وکالت خاصّهٔ آن
حضرت را نماید کذّاب و دروغگو است و ملعون است و هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قائم ع
مرا تعیین مخصوص فرموده است که در میان مردم باشم و احکام را با آنها بگویم یا آنکه باب مشاهده
که بعضی مردم اباب کرده اند است یا کتابی یا کاغذی یا صحیفه یا نوشته بمن داده است غلط است

دیگر حضرت کاری ندارد که بیاید و تعیین باب و پنجره نماید و وجوب تعیین باب بر آنحضرت
یا بر خدا از باب قاعدهٔ لطف تخصیص باین زمان ندارد بلکه باید در هر زمان یکباب تعیین
فرمایند و ادعا نمودن اینکه قرآنی دیگر بر آنحضرت نازل شده است یا نازل میشود غلط و کفر است
بلی آنحضرت تمام احکام شریعت غرای محمدی را بیان خواهد نمود چون آنزمان زمان نور است و
اقتضای آنزمان بیان تمام احکام است اگرچه حکم بباطن نماید یا آنکه بعضی از حکمهای ظاهر را تغییر
بدهد نه اینکه آنحضرت تغییر میدهد بلکه خداوند اینحکم را نسخ فرموده است در زمان رسول خدا
و عمل بناسخ را در زمان حضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه و مثل نسخ عدهٔ
زنان که در اول بعثت یکسال بود و غیر از اینها و تفصیل هریک را در مشکوة الانوار بجویند
پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت نایبی ندارد تا وقتی که خود آنجناب ظهور نماید
و حسین بن منصور حلاج ادعای وکالت و نیابت و مشاهدهٔ امام را نمود وزیر خلیفهٔ آن
زمان او را گرفته بدار کشید و جمعی در زمان غیبت صغری نیز بخدمت او رسیدند و بآن
حضرت کاغذها نوشتند و جواب شنیدند مثل محمد بن عماره و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم
حنیس و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله بن روح و هرون القزاز و مسرور طباخ و اسحق کاتب و ابن
کسوره و حسن بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی و حسن بن نصر قمی و حسن بن یعقوب
و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد بن کلیل و مرداس قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن ثابت
مروی و فضل بن یزید یمنی و ابن الاعجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجاء مکی و ابو محمد و خیاط
شمشاطی و حاجز و بلالی و عطار و عبدالله عاصمی کوفی و محمد بن ابرهیم مهزیار اهوازی و
محمد بن اسحق قمی و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبدالله رازی و قاسم بن علاء آذربایجانی

ومحمد بن

و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما غیبت صغرای آنحضرت از
ظهر جمعه است تا صبح شنبهٔ عاشوراء که ظهور میکند و در روز جمعه کردن خطبه مکه [illegible] و
غایب میشود تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه کسی از طول عمر آنحضرت تعجب نباید نمودن که
خداوند دو مؤمن را که خضر و الیاس باشند و دو کافر را که سامری و دجال باشند عمر زیادی
داده است که پیش از آنحضرت بوده اند و الآن هم میباشند پس محل تعجب نیست بدانکه غیبت آن
حضرت از جملهٔ اسرار الهی است یا بجهة امتحانست که ایمان آوردن و ایمان نیاوردن مردم
معلوم شود یا بجهة خوف است از مردم و وقتی معین از برای ظهور آنحضرت قرار داده نشده است
و مفضل بن عمر از وقت ظهور آنحضرت از حضرت صادق سؤال نمودند حضرت فرمودند
حاشا که خدا وقتی از برای ظهور او قرار داده باشد که شیعیان ما بدانند و هر کس که وقت
قرار دهد از برای ظهور آنحضرت پس ادعای شراکت با خدا نموده است در علمی که مختص
او است و حدیث کذب الوقاتون مشهور است یعنی دروغ گفته اند آنها که وقتی از برای
ظهور آنحضرت قرار داده اند و در کافی منقولست از حضرت امام محمد باقر ع که فرمودند خدا
گردانیده بود وقت ظهور قائم ع را در نود شاید مراد نود از وفات رسول خدا باشد پس
چون مردم شهید کردند امام حسین ع را خدا شدید نمود غضب خود را بر اهل زمین و ظهور
آنحضرت را تاخیر انداخت تا صد و چهل یعنی از وفات رسول خدا علی احتمال پس ما شما را خبر باین دادیم
و شما افشا نمودید پرده بر داشتید و بمردم گفتید پس خداوند دیگر وقتی نزد ما قرار نداد از برای
ظهور او که بدانیم او را و محو میکند هرچه را که میخواهد و در نزد اوست مادر کتابها
و جزء حدیث دلالت دارد که علم ظهور آنحضرت از جملهٔ بداء است که مختص خداوند است

کرد یکی او را نمیدانند حتی امام هم نمیداند ولکن از برای ظهور آنحضرت علامتها چند میباشد
که در اخبار مذکور است و بعضی از آنها را ایراد مینمائیم بدانکه ظهور آنحضرت دو علامت
دارد یکی خاصه که مختص اینست که خود آنحضرت بداند که در چه وقت باید ظاهر شود و یکی دیگر
علامت عامه است اما علامت خاصهٔ آنجناب یکی شمشیر او است که از غلاف بیرون خواهد آمد و
عرض خواهد کرد یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان خدا جنگ کن که دیگر جایز نیست نشستن از برای
تو با امر الهی و یکی دیگر علم آنحضرت است که افتاده او و هر وقت که خداوند عالم مصلحت در ظهور او
میداند علم را امر میکند که خود بخود بر میخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر شو و اما
علامت عامهٔ او چند است اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است و پسر عتبه از اولاد یزید بن
معاویة ابن ابی سفیان است و مردیست چهار شانه بد صورت آبله رو و بد ترکیده و ازرق چشم که بندگی
خدا را هرگز نکرده او مکه و مدینه را اندیدهٔ او چشم او اعور مینماید و از طرف مکه در بیابان آبی و
علف ظاهر میشود در ماه رجب لشکر بطرف مغرب بغداد میفرستد که خرابی بسیار بی بسیار میکند
و طرف نجف اشرف را خراب میکند و مدینه را تا سه روز تاراج میکند و در کوفه منزل میکند و
فریاد میکند که هر کس سر یک شیعهٔ علی را بیاورد هزار اشرفی باو میدهم لیکن مردم یکدیگر را آبت
الملعون سید هند و امراء آن زمان همه حرامزاده اند و مدت پادشاهی او هشت ماه است
و پنج شهر در دست او است دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و زوال ملک او
متصل بظهور دولت حقه است و جمعی کثیر از لشکر او در بیدا که نزدیک مدینه است و اسم
زمینی است فرو میروند دوم خروج شعیب بن صالح است از شهر سمرقند سیم خروج عوف
نام سلمی است در زمین جزیره و جای او در مکانی است که اسم او کریت است و در مسجد دمشق

کشته میشود چهارم خروج حسنی است و آن مردیست حسن نام دارد و در مکه ما بین حجر الاسود
کشته میشود و بعد از کشته شدن او پنج روز حضرت قائم ظهور میکند پنجم اختلاف بنی عباس است
در ملک و سلطنت ششم گرفتن آفتابست در نیمهٔ ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه است در آخر ماه
هر دو بر خلاف عادت هفتم فرو رفتن لشکر سفیانی است بزمین و فرو رفتن جمعی در مغرب
زمین بزمین هشتم ایستادن آفتابست از طرف مغرب و شاید مراد از این خود آنحضرت باشد
چنانچه در حدیث میباشد دهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا
ظاهراً وقوع یافته باشد یا در وقایع یا در حکایت بخیم پادشاه یازدهم سر بریده شدن مردیست
که سید هاشمی است در میان رکن و مقام دوازدهم خراب شدن دیوار مسجد کوفه است ظاهراً
وقوع یافته است سیزدهم خروج شخصی است در یمن که او را یمانی گویند و خروج شخصی است در مصر
که او را مغربی گویند و مالک میشود شام و اطراف شام را ظاهراً محمد علی پادشاه باشد
چهاردهم بار یدن تگرگ بزرگ است در جزیرهٔ روم پانزدهم بیرون آمدن ستارهٔ روشنی دهنده است
مثل ماه در مشرق و کشیده میشود بحدیکه نزدیکست از کجی دو سر او بهم رسد شانزدهم
ظاهر شدن آتشی است در طرف مشرق که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان
بماند هفدهم ظاهر شدن سرخی است در آسمان که پهن بروی آسمان میشود هیجدهم ظاهر
شدن آتشی است در آسمان که همه مردم بترسند و از گناهان منزجر شوند نوزدهم مطلق
العنان شدن عربست که در هر جا که بخواهند بروند و آنجا را مالک شوند بیستم خارج شدن
شان از سلاطین عجم است بیست و یکم کشتن اهل مصر است امیر خود را بیست و دویم
خراب شدن شام است و بیرون آمدن سه علم است از او و یکی از آنها بطرف مصر میرود و یکی

دیگر بطرف خراسان بیست و سیم وارد شدن سوارهاست از مغرب و منزل نمودن ایشان
بجزیره و دمشق بیست و چهارم جدا شدن نهریست از شط فرات و جاری شدن او بسمت کوچه های
کوفه و واقع شده است بیست و پنجم بیرون آمدن شصت دروغگوست که همه ادعای نبوت کنند
بیست و ششم بیرون آمدن دوازده نفر از آل ابیطالب است که همه ادعای امامت کنند بیست و هفتم
سوزانیدن مرد جلیل القدریست از شیعه بنی عباس در مابین جلولا و خانقین بیست و هشتم
بستن جسریست در بغداد از سمت محله کرخ و ظاهراً وقوع یافته است والحال موجود است
بیست و نهم وزیدن باد سیاهی است در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله است در
بغداد که بسیاری اهل بغداد بمیرند و اضطراب بسیار در اهل بغداد بهم رسد که آرام نداشته باشند و
همچنین بر اهل عراق عرب و ظاهراً وقوع یافته است سی ام فرو رفتن جمعی است در بعض زمین
وخون ریختن بسیاریست در او و خراب شدن خانههای اوست و برطرف شدن اهل اوست
شاید وقوع یافته باشد یا وقوع بیابد سی و یکم واقع شدن مرگ بسیار است بطاعون و وباء
و زود مردن مردم است از بغداد و غیره سی و دویم آمدن ملخ بسیار است در وقت آن و در
غیر وقت آن سی و سیم خونریزش بسیار است در میان دو طایفه از عجم سی و چهارم مسخ شدن
طایفه ایست بصورت میمون و خوک سی و پنجم بیرون رفتن غلامان است از اطاعت آقایان
و کشتن غلامان آقایان خود را است سی و ششم ظاهر شدن سینه و صورتیست که در پیش
قرص آفتاب سی و هفتم بیرون آمدن مردهاست از قبرها و زنده شدن ایشانست سی و
هشتم آمدن چهارده باران پی در پی از آسمانست که زمین را پاک و شسته نماید سی و نهم
برطرف شدن علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن قتل و کشته شدن فقهای حقیقی و مردن ایشان

پی در پی و بسیار شدن فقهای ضلالت و خیانت و بسیار شدن شعرا و چهلم مسجد شدن قبرها
و زینت کردن قرآنها و مسجدها را بطلا و غیر طلا چهل و یکم زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فساد
و گردیدن امراء کفره و دوستان ایشان فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحبان رای ایشان فسقه
چهل و دویم خراب شدن بصره است بدست مردی از نسل او که تبعه او زنجی و سیاه باشند و ظاهراً
وقوع یافته باشد زیرا که در سنه ۲۵۵ که سال بعد از ولادت حضرت قائم است علی بن محمد
ابن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین خروج در بصره نمود و اکثر تبعه او غلامان سیاه
بودند و بصره را خراب کرد و او را ملقب بصاحب الزنج نمودند چهل و پنجم آنچه در حدیث رسول
خدا وارد شده است که فرمودند که در سال ششصد جرح و قتل بسیار میشود و پر میگردد
زمین از ظلم و جور و در بیست بعد از آن واقع میشود موت علما یکی بعد از یکی و باقی نمیماند
کسی و در سی بعد از آن کم میشود آب نیل و فرات بمرتبه که مردمان در وسط شط زراعت کنند و در
چهل بعد از آن سنگ میبارد از آسمان بزرگی تخم مرغی پس تمام حیوانات هلاک میگردند و در
پنجاه بعد از آن درندگان مسلط بر مردمان میشوند و در شصت بعد از آن آفتاب میگیرد پس نصف جن و انس
میمیرند و در هفتاد بعد از آن دیگر نمیزاید مؤمن از مؤمن و در هشتاد میگردند [illegible]
و در نود بعد از آن بیرون میآید دابة الارض و در هفتصد طلوع مینماید آفتاب سیاه و تاریک و دیگر
بعد از آن سؤال مکنید و ظاهر آنست والله العالم که این سالها بعد از ششصد از هزار دویم
بعد از هجرت باشد که الآن هزار و دویست و شصت و سه سال است و در حدیث دیگر وارد شده
است که در سال ششصد و هشتاد ظاهر میگردد زنی که اسم او سعیده است و صاحب ریش و سبیل است
مثل مردها و میآید از صحرا بسوی عراق و با او است هزار سوار و در سال ششصد و هشتاد و دو

هشت ظاهر میشود از سمت روم مردی که اسم او مزید است با هفتصد علم که بر هر علمی یک
صلیبی یعنی خواجی که نصارای دارند و شکل دار کشیدهٔ حضرت عیسی است آویخته است و در زیر هر علم
وصلیبی هزار سوار فرنگی و نصرانی میباشد و در آنوقت خروج میکند مردی از طرف مکه که اسم او
سفیان بن حرب است و شاید همان سفیانیست که مذکور شد پیش از این که ملک او هشت ماه است
و متصل است بظهور دولت قائم حقهٔ آل محمد و شاید حرب پدر او باشد و عتبه پدر او باشد چهل و ششم
از علامات ظهور خروج دجال است و اسم آن ملعون صاید بن صید است و اخبار در باب او خلاف است بعضی دلالت
دارد که از زمان آدم بوده است تا بحال چنانچه در حدیث است که رسول خدا تشریف بردند بخانهٔ از خانهای
مدینه و در آنخانه مرد دیوانهٔ هرزه گوئی بود با مادر او و حضرت او را باصحاب خود نشان دادند و
فرمودند که ایمردمان خداوند نفرستاده است هیچ پیغامبری را مگر آنکه ترسانیده است امت او را از
دجال و او را مهلت داده است و واگذارده است او را تا زمان شما و خروج خواهد نمود
اینمرد با کوهی از نان و نهری از آب و در زمان قحطی ظاهر میشود و اکثر تبعهٔ او یهود و زنها و
اعراب و صحرانشینها میباشند و داخل میشود بتمام آفاق و اطراف زمین مگر مکه و دو کوه
آن و مدینه و دو کوه آن و هر وقت خروج نمود ادعای خدائی میکند و حال آنکه اعور است و خدا
اعور نیست و در بعض اخبار وارد شده است که در زمان آنحضرت متولد شده است و در پشت
و در وقت تولد خود حرف میزند و پیغام آور بخانهٔ او رفت و او ادعای نبوت کرد و گفت من
فرستادهٔ خدا میباشم بعد حضرت امر نمود ملکی را که بصورت مرغ بزرگی بود که او را ربود و در
چاهی که در قریهٔ یهودیه بود از دهات سجستان یا اصفهان است انداخت و در زنجیر است تا وقتی
که اذن خروج او بشود و خری دارد که گام او یکمیل راه است که سه میل یک فرسخ است و خر او

خالهای

خالهای سفید در بدن اوست مثل پلنگ و صفت دجال اینست که چشم راست او مالیده شده
است و چشم چپ و در پیشانی اوست و میدرخشد بنحویکه گویا ستارهٔ صبح است و در او پارچهٔ خون نیست
چنانچه گویا مخلوط بخون شده است و در میان دو چشمش نوشته است که کافر است و هر کس از ملا و غیر
ملا او را میتواند بخواند و ساحر ماهریست که بسحر فرو میرود در دریاها و سیر میکند با او فتنا
و در پیش روی او کوهی هست از دود و در پشت سر او کوه سفیدی است و بسحر بچشم مردم می آید
که دو کوه از نان است و حال آنکه حقیقت ندارد بلکه سحر است و همه دریاها را سیر میکند و هر
دریا و آبی که میکند داخل آن آب فرو میرود و دیگر تا روز قیامت بیرون نخواهد آمد و شیطان در
پیش روی او رقاصی میکند و شیاطین ورود خر او را در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه ایست
بجهة امتحان خلق و فریاد میکند که آواز او را خلق مشرق و مغرب از جن و انس میشنوند
و میگوید ندای دوستان من منم آنخدائیکه خلق کردم و تسویهٔ اعضا و اجزاء عالم را نمودم منم
آنخدائیکه تقدیر امور بندگان نمودم و هدایت و رهنمائی کردم خلق را منم پروردگار
بلند شما و اکثر پیروان او زنان و یهودان و اولاد زنا و ساز زنندها میباشند و چون بعقبهٔ
افیق که کوهیست در شام میرسد در سه ساعت از روز جمعه حضرت قائم او را میکشد و عالم
را از کثافت و نجاست آنملعون پاک میفرماید چهل و هفتم از خروج دجال و ظهور قائم آل
محمد چیزهائیست که حضرت امیر المؤمنین ع از برای صعصعة بن صوحان فرمودند که از علامات
خروج دجال اینست که مردم بمیرانند نماز را و ضایع نمایند امانت را و حلال دانند دروغ را
و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانها را محکم بسازند و دین را بدنیا بفروشند
و صاحب امور سفها را قرار دهند و مشورت با زنها نمایند و رحم را قطع نمایند و تابع هوا

شوند و استخفاف بکشتن و خون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن فخر باشد،
امراء فجره و وزراء ظلمه باشند و اهل معرفت خیانت کار باشند و قرّاء فسقه باشند یعنی
عمل بقرآن نکنند و شهادات ناحق زیاد شود و فسق و فجور علانیه و آشکار شود و بهتان زیاد
شود و در مسجدها گناه کنند و اشرار مکرّم و محترم باشند و نزدیک شود عذابهائیکه وعده
داده است خدا و زنها شریک مردها شوند در تجارت و صدا انساق در امور بلند شود و
پست ترین قوم بزرگ قوم شوند و مردم تقیّه از فاجر نمایند و تصدیق دروغگو نمایند و خیانت
کار را امین دانند و زنها خوانندگی و غنا کننده پیدا شوند و سازها پیدا شود و آخرین
لعن بر اولین کنند و زنها سوار زین شوند و زنها شبیه بمردها شوند و مردها شبیه بزنها شوند و مردم
علم را یاد گیرند بجهت دنیا و عمل دنیا را مقدّم دارند بر آخرت و مردم خود را مؤمن وا نمایند
مثل گرگ که در لباس میش در آیند و دلهای ایشان گنده تر از مردار و تلخ تر از صبر میباشد
پس در آنوقت خروج دجّال نزدیک است و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس است
که مردم آرزو میکنند که کاش ما ساکن آنجا میشدیم چهل و هشتم از علامات ظهور آنچه در
حدیثی است که پیغمبر صلعم فرمودند در تفسیر آیه فقد جاء اشراطها پس فرمودند که آیا خبر
بدهم شما را بشروط و علامات ساعت یعنی قیامت صغری پس سلمان عرض نمودند بلی
یا رسول الله حضرت فرمودند از جمله علامات آن ضایع نمودن نمازهاست و تابع
شدن شهوتهاست و میل نمودن بهواست و تعظیم نمودن بمالست و فروختن دین
بدنیا است پس در آنوقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود نمک در آب بسبب آنچه
می بیند از منکر و نمیتواند که او را تغییر دهد و نهی کند پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله

اینها از

اینها از شدنیهاست حضرت فرمودند بلی بحق خدائیکه جان من در قبضه قدرت اوست
ای سلمان در آنوقت والی و حاکم میشود مردمان را امراء جور و وزراء فسقه و عارفان
ظلم و امناء خیانت کار باز سلمان عرض کرد که این امر شدنیست فرمودند بلی در آنوقت
میگردد معروف منکر و منکر معروف میشود و امین خائن میشود و خائن امین میشود و تصدیق
کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده میشود راستگو ای سلمان در آنوقت امارت
بزرگی باز نانست و مشورت کردن با کنیزانست و نشستن طفلهاست بر منبرها و
دروغ صحبت و شوخی است و زکوة دادن غرامت و قرض است و مال خدا را غنیمت
میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و حال اینکه نیکی مینمایند با دوست خود
و طلوع میکند ستاره دنباله داری سلمان در آنوقت شریک میشود زن با شوهر خود
در تجارت و باران در تابستان میبارد و خوبان پایمال میشوند و عبادت کنندگان
ذلیل و خوار میباشند و بازارها متصل هم میشوند و مردم از خدا شکایت میکنند یکی
میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید نفع نکردم ای سلمان در آنوقت میرسد حاکم میشود
بر ایشان قومیکه اگر حرف بزنند ایشان را میکشند و اگر حرف نمیزنند مالهای ایشانرا حلال
میدانند چنانچه ایشانرا اموال خود میدانند و خون ایشانرا میریزند و پر میکنند دلهای ایشانرا
از خوف و ترس و نمی بینی ایشانرا مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده و میایند بعضی از مشرق
و مغرب و متوجه امر امّت من میشوند پس وای بر ضعیفان امّت من از جور ایشان و وای از خشم
خدا بر ایشان رحم نمیکنند کوچک را و اکرام و احترام نمیکنند بزرگ را و نمیگذرند از گناه
گناهکاری صورت ایشان صورت آدمیست و دل ایشان دل شیاطین است ای سلمان در آنوقت

در علامات ظهور

اکتفا مینمایند مردان بمردان در شهوت و زنان بزنان و زنان رشک میبرند به پسران
چنانچه غیرت و رشک میبرند بدختران در خانه اهلشان و شبیه میشوند مردان بزنان
و زنان بمردان یعنی در لباس و زلف و زینت دادن خود و امر و نهی کردن در امر و سوار میشوند
زنان بزینها پس بر آن زنان باد از امت من لعنت خدا ای سلمان در آنوقت
نقاشی و طلا مالی میشود مسجدها همچنانکه نقاشی و طلا مالی میشود معبد یهود و نصارا
و زینت داده میشود مصحفها بطلا و غیره یعنی قرآنها طلا کاری میشود و بلند کرده
میشود منارها و بسیار میشود صفهای جماعت با دلهای بغض دارند با نفاق و مختلف ای
سلمان در آنوقت زینت مینمایند مردهای امت من بطلا و میپوشند حریر و دیباج را و
استعمال مینمایند پوست پلنگ را و ظاهر میشود ربا و معامله مینمایند بزیادتی گرفتن
و رشوه میگیرند و دین را پست مینمایند و دنیا را بلند میشمارند ای سلمان در آنوقت
ظاهر میشود زنهای خواننده و آلات لهو و لعب مثل ساز و صرنا و والی و امیر میشود بر آنها
اشرار امت من ای سلمان در آنوقت حج میکنند بزرگان امت من بجهت تفرج نمودن و
اغنیا برای تجارت کردن و فقرا برای ریا و سمعه نمودن و قومی یاد میگیرند قرآن را برای
غیر خدا و قرآن را با الحان خوانندگی میکنند و غنا کردن را قرآن خوانی اسم میگذارند و عالم
میشوند برای غیر خدا و زیاد میشوند اولاد زنا و خود را بر وی بنا میاندازند ای سلمان
در آنوقت پاره میشود پردهای احترام مردم و کسب کرده میشود گناهان و مسلط میشوند
اشرار بر اخیار و فاش میشود دروغ و ظاهر میشود فقر و فاقه و فخر و مباهات مینمایند
بر یکدیگر بلباس و پوشاک و باران بسیار در غیر وقت و انکار نمایند امر معروف و نهی

از منکر

از منکر تا حدی اینکه مؤمن ذلیل ترین امت من میشوند و ملامت کنند مردم متابعت قرآن
و عبادت را و این مردم را در آسمانها باسم ارجاس و انجاس که رجس و نجسها باشد میخوانند
ای سلمان در آنوقت نمیرسد خیر غنی و مالدار بفقیر حتی آنکه سؤال میکند سائل بکف
در میان دو جمعه و نمیرسد بکسی که چیزی در دست او بگذارد و حرف میزنند در امورات
عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن نیست و این شروط بسیاری از آنها ظاهر شده است
امید است که باین زودی فرج شود انشاء الله تعالی **مطلب** در بیان وقت
ظهور و رفتار آنحضرت است بدانکه از مضامین اخبار متفرقه ظاهر میشود که آنحضرت در
سال طاق میباشد مثل سنه پنج و هفت و نه و در روز شنبه عاشورا که دهم محرم الحرام
است ظهور میکند که روز شهید شدن حضرت سید الشهدا است و در بعض اخبار
دیگر است که در ماه رجب ظهور میکند و از مکه ظهور خواهد نمود و در اول روز جمعه
ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن خطیب و کردن خطیب مکه را خواهند زد و
غایب خواهد شد و صبح شنبه ظاهر خواهد شد و در سر عمامه رسول خدا و در دست
عصای آنحضرت و در پای نعلین آنحضرت را خواهد داشت و چند نفر در پیش روی خود
خواهند انداخت و باین هیئت داخل در مکه میشود و در میان رکن و مقام بایستد و جبرئیل عرض
کند که ای قائم امر تو جاریست و سخن تو مقبول است پس حضرت دست برو بکشد و بگوید الحمد لله
آنگاه فریاد کند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من بیائید بسوی من و صیحه آنحضرت را
خداوند بمشرق و مغرب برساند که همه مردم بشنوند پس سیصد و سیزده که بعدد اهل بدر
که در اطراف عالم هستند و خداوند آنها را در آن روز جمع نماید در طالقان که همه با شمشیرها

باشند و اسم هر یک و پدر هر یک و شهر ایشان نوشته باشد و جمعی از اولاد عجم‌اند و بعضی از
انها از امتان پیغمبران گذشته‌اند و بعضی از امت حضرت رسول‌اند و همه بسن جوانان
نمایان باشند و حال آنکه همه پیران باشند و در زمان خلافت کبری آنحضرت غیبت کرده
اند ایشان از اولیاء الله میگویند و مخصوصان آنحضرت میباشند که در وقت ظهور
او باید ظهور نمایند شاید اوتاد و ابدال نیز از انها باشند و شاید بعض انها در این زمان
متولد شده باشند خداوند عمودی از نور میان زمین و آسمان برپا کند که نور او
داخل در خانها شود و آن سیصد و سیزده نفر که در اطراف عالم‌اند در رختخوابهای خود باشند
چون صبح شود هر یک در زیر سر خود صحیفه بیابند که نوشته باشد طاعة معروفة پس بدانند
که آنحضرت ظهور کرده است و از جمله انها رجال نجیب است که با سی یا چهل نفر در هفته
تمام روی زمین را طی میکنند در هر روزی در طرفی بسر میبرند و هر جمعه در نزد آن
حضرت حاضر شوند بجهت نماز جمعه و بیست و هفت نفر از مردگان امت پیش و این امت زنده
شوند بجهت تقویت و نصرت آنحضرت پانزده نفر از قوم موسی باشند و هفت نفر اصحاب
کهف باشند و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد
اسود و مالک اشتر و خضر و شعیب حضرت صالح باشند پس چون صبح شود بطی الارض در یک
چشم بهم زدن در نزد آنحضرت حاضر شوند و با برابر ایستاده شوند و حاضر شوند در خدمت
آنحضرت باشند پس آنحضرت پشت بکعبه دهد و دست بگشاید که از نور او عالم روشن شود
پس بفرماید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول
جبرئیل دست آنحضرت ببوسد و بیعت کند پس ملائکه پس نجیبان جن پس ان سیصد و سیزده

نفر

نفر که چون بزمین راه میروند زمین فخر میکرد که یکی از اصحاب قائم بر روی من راه رفت و جبرئیل
در آنروز بصورت مرغ سفیدی بیعت میکند و یک پای خود را در مکه و یکی را در بیت المقدس
میگذارد و باواز خوش و بلند فریاد میکند که اتی امر الله فلا تستعجلوه پس مردم مکه تعجب
میکنند که این کیست بعضی گویند که صاحب خیمه‌هاست گویند که اصحاب وی امده شبها
گویند نه مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که انها را امیشناسیم و باقی دیگر را
نمیشناسیم و این بیعت در اول طلوع افتابست و چون افتاب بلند شود از پیش قرص افتاب
منادی از اسمان ندا کند که تمام اهل اسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی
آل محمد است با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و با او مخالفت نکنید که گمراه میشوید و مردم
از شهرها و صحراها در پای او میآیند که با او بیعت کنند و نزدیک غروب افتاب از اسمان شیطان
فریاد میکند که ای خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و عثمان
عنبس از اولاد یزید بن معاویه است با او بیعت کنید که هدایت یابید و مخالفت او نکنید که
گمراه میشوید پس ملائکه و نجبای جن و انس او را لعنت کنند و دانند که او شیطان است پس آنحضرت
پشت بکعبه داده فرماید که هر کس میخواهد به پیغمبران نگاه کند باید بمن نگاه کند و
هر کس کتابهای اسمانی را میخواهد بشنود باید از من بشنود پس میخواند صحف نوح و تورات و زبور
و انجیل و فرقان را چنانچه نازل شده اند پس چند روزی در انجا بماند و خلیفه بر اهل مکه قرار دهد
و اهل مکه خلیفه آنحضرت را بکشند تا حضرت دیگری را خلیفه نماید و در دفعه سیم چون باز
عود نماید بکشد جمعی از اهل مکه را و دستهای بنی شیبه که کلید داران مکه اند میبرد و بر در
اویزان میکند و منادی آنحضرت ندا میکند که اینها دزدان خانه خدا میباشند و خانه خدا را

خراب میکنند و از اساس حضرت ابرهیم بنا میکنند و از انجا بمدینه تشریف خواهند آورد و دو نفر را
از قبر بیرون خواهند آورد. و در درخت خشکی آویزان میکنند و آن درخت بجهة امتحان خلق سبز
میشود و آن دو نفر تر و تازه اند پس میفرمایند که ای مردم بیزاری بجوئید از اینها پس دوستان
ایشان میگویند که از تو بیزاری میجوئیم که اینها را باین خواری بیرون آورده و حال اینکه از
برکت ایشان درخت خشک سبز شده اینست رستگاری نزد ایشان حضرت امر میکنند و
ایشان را که بکناری میروند و امر میکنند از زمین آتشی و بادی بیرون میاید و ایشان را بسوزاند
و آن دو نفر را میسوزانند و باز آن دو نفر زنده میشوند و میسوزند که در چندین دفعه سوخته
میشوند و زنده میشوند و بعد از آن میاید بکوفه و پای تخت او کوفه میشود و مسجد کوفه را
خراب میکنند و از بنای اصل او بنا میکنند و او محل دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد شد
و بیت المال او مسجد سهله خواهد شد و محل خلوتش نجف اشرف خواهد شد و اصحاب او همه
بده هزار خواهد رسید و سپاه ملک بعد اصحاب جنگ حد با آنحضرت خواهد بود و در همه جا
که بخواهد لشکر ببرد فرمایش میکند که لشکریان نان و آب برندارند و سنگ موسی ع را اشتر بار
کرده میبرد و عصا برو میزند و دوازده چشمه از او ظاهر میشود که نان و آب بجهة مردم احتیاج دارند
از آن سنگ بیرون میاید از برای مردم

در سلوک و سیر آنحضرت است بلی آنکه

آنحضرت حکم بباطن خواهد نمود و شاهد نخواهد طلبید و جزیه از کفار قبول نمیکند تا آنکه اسلام
و ایمان را قبول کنند و الا ایشان را گردن میزند و گردن مانع الزکوة را میزنند و مسجدها را خراب
میکنند با منارها و مسجدها را مسقف مثل عریش موسی میکنند و مسجدها را آنحضرت منهدم میکند
مسجد الحرام و مسجد منا و دو مسجد کوفه و مسجد بصره باشد و شارعها شصت ذرع میکند

ولشکر

ولشکر باطراف عالم میفرستد بجهة مسلمان کردن کفار و بایمان داخل کردن مردم و مسجدی
در نجف اشرف میسازد که هزار در داشته باشد و مقام ابرهیم را خراب میکنند بطریقیکه
در زمان رسول خدا ص بود بنا میکنند و خانهای نجف با خانهای کربلا متصل میشوند که مردم
با ایشان و بنماز جماعت نمیرسند از کثرت مردم و بقدر خوابیدن گوسفند در کوفه از زمین
هزار اشرفی قیمت پیدا میکند و سوار اسب سیاهی میشود و شمشیر خود را حرکت میدهد که
همه شهرها و دهها از مشرق تا مغرب چنان می بینند که آنحضرت در شهر ایشانست و خیمها
زده میشود در کوفه و مردم تعلیم میگیرند قرآنرا بطریقیکه بر حضرت رسول نازل شده است و دنیا
حکمهای ظاهرین را تغییر میدهد همه بسبب العقاید اثرا که مردم نمیدانند ظاهر میکند و شش
مرتبه گردن قریش را میزند در هر مرتبه پانصد نفر را و دست خود را بر سر مردم میگذارد
پس عقل مردم کامل میشود و اسلام و ایمان را بر یهود و نصاری مجوس و خوارج و سایر کفار
و منافقین عرض میکند هر که قبول کرد فبها و الا گردن میزنند و باید که ایمان ایشان از روی
طوع و رغبت باشد و الا تعلیم خود میدهد و هر کس از ترس و بی رغبتی ایمان بیاورد گردن
او را میزنند و زمین گنجهای خود را برای آنحضرت ظاهر میکند و عمودی از عمودهای عرش ملکی
بر بالای سر او نصب میکند که نور مشرق و مغرب عالم را روشن میکند و فرود نمی آید بر احدی
مگر آنکه او را اعلام میکنند منصور برعب و موید بنصرت و پستی و بلندی و کوهها و زمین از برای
آنحضرت هموار میشود و راه رفتن و سیر کردن عالم و عالم را از مشرق و مغرب صحرا و دریا و ظلمات
و کوه قاف همه را سیر مینماید و در بعض اخبار وارد شده است که آنحضرت سوار ابر میشود و
آسمانها را هم سیر میکند و تمام روی زمین بمنزله کف دست آنحضرت است که همه را می بیند و چنانکه

قوتی دارد که هرگاه دست کند درخت عظیمی را از زمین میکند و کوهی را از جای میکند و اگر در
میان کوهها فریاد کند کوهها از هم پاشیده میشوند و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد
و ابر بر سر آنحضرت سایه میاندازد و میراث تمام پیغمبران در دست اوست از عصای
موسی و کیل شعیب و انگشتر سلیمان و پیراهن ابرهیم و نعلین آدم و شبیه‌ترین خلق است
برسول خدا و حضرت عیسی از آسمان چهارم نزول میکند و در عقب سر آنحضرت نماز میکند و
آنحضرت از برای عیسی عروسی میکند و حکمهای عجیب و غریب میکند که گوش نشنیده است
زیرا که کلام خدا بیست و هشت حرفست از زمان آدم تا زمان خاتم دو حرف او ظاهر شده است
که حکم همه پیغمبران از این دو حرفست و بیست و شش حرف دیگر باقیست که آنحضرت همه را
ظاهر میکند و مردم همه را خواهند شناخت و خواهند فهمید و اوضاع عالم غیر از این وضع
میشود ظلم برطرف میشود و عداوت در میان مردم کمتر میشود بحدیکه گرگ و میش با هم آب در یکجا
میخورند و از زمان برکت زمین بسیار میشود و رحمت آسمان نازل میشود و دینها همه یکی میشوند
و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها قوی چهل مرد پیدا میکند و مردم بنور جمال آن
حضرت روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیباشند و مردم اینقدر عمر میکنند که
هزار اولاد برای ایشان زائیده میشود و غلبه عقل میشود و جهل برطرف میشود و صفات حسنه
و اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر میشود بخل و حسد و کینه و ریا و کبر و فخر و خودبینی و حب
ریاست و طلب دنیا کردن از مردم برطرف میشود و روز بروز کشادگی باز او شیطانی و تمام عالم را
نور روشن میکند و عالم عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد گردید اللهم عجل فرجه
و سهل مخرجه واجعلنا من اعوانه و انصاره بمحمد و آله و چون ظاهر شود در سن چهل سالگی باشند

سی سالکی

سی ساله مینماید و حال آنکه از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۲۶۳ است هزار و هشت سال گذشته است بجهة
آنکه در نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج سال از هجرت گذشته بود که آنحضرت متولد شد اگر
چه بعضی اختلاف دیگر هم کرده اند و در زمان خلافت المهتدی بالله خلیفه چهاردهم خلفاء بنی
عباس متولد شدند و از زمان ظهور تا زمان شهادت هفتاد سال خواهد کشید و بعد از هفتاد
سال زنی ملیحه نام جیری بفرق مبارک آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید خواهد نمود و در این اثنا
حضرت سید الشهداء ظاهر خواهد شد و این اول رجعت و قیامت صغری است و آنحضرت را غسل
میدهد و کفن میکند و نماز بر او میگذارد و در نزد حضرت رسول دفن میکند و در بعضی اخبار
وارد است که عمر آنحضرت بقدری میشود که هزار پسر از اولاد خود سوا که میبیند چهار و بعضی
از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کرکس کند و شاید حال آنحضرت هم اولاد و زوجات هم
باشد و در ایام غیبت صغری نبیره از اولاد او بهم رسیده است که نام او و نشان او معلوم نیست
و منزل او و حال شاید در طرف مغرب زمین در جزیره که در میان دریا اخضر است باشد چنانچه
مشهور است و در تواریخ از بعضی سیاحین که میگویند در آنجا شهرهای بزرگ است که مشهور بشهرهای
صاحب است از اولاد آنحضرت قاسم و طاهر حاکم میباشند و العلم عند الله تعالی در بی اصل نمیباشد
آنچه در کتب مسطور است

در بیان رجعت آل محمد است

بدانکه اعتقاد نمودن برجعت
آل محمد از اصول مذهب و از خواص شیعه است و واجبست اعتقاد نمودن برجعت آل محمد و اول کسیکه
رجعت میکند حضرت سید الشهداء است و با او زنده میشوند آن کسانیکه در طف کربلا با آنحضرت
بدرجه شهادت رسیده اند و از پیغمبران گذشته که هفتاد نفر زنده میشوند که از جمله
آنها است اسمعیل صادق الوعد و هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند حضرت سید الشهداء

در کربلا با اصحاب خود فرمودند کلامی که مضمونش اینست که بشارت باد شما را که بخدا قسم چون
ایشان ما را کشتند پس ما باز بر میگردیم زنده میشویم و میرویم نزد پیغمبر آخر الزمان و مکث مینمائیم
انقدر که خدا خواسته است بعد از آن من اول کسی هستم که بیرون میایم از زمین که مقارنست
با بیرون آمدن جناب امیر و قائم ما با حیوة رسول خدا و بعد از آن فرود میاید از آسمان از نزد
خدا بسوی من جماعتی که هرگز نزول نکرده اند و میاید جبرئیل و میکائیل و لشکرهای از ملئکه
بنزد من و نزول میفرماید پیغمبر و علی و همگی سوار میشوند بر اسبها از نور که هیچکس بر آنها
پیش از این سوار نشده است و لواء خود را رسول خدا بحضرت امیر با شمشیر خود میدهد و بعد
از آن ما مکث مینمائیم انقدر که خدا خواسته است بعد از آن خداوند بیرون میاورد از مسجد
کوفه یک چشمه از طلا و یک چشمه از شیر و بعد از آن امیر المؤمنین میدهد بمن شمشیر رسول خدا
و میفرستد مرا بمشرق و مغرب و بهر شهری از دشمنان خدا که میکذرم خون او را میریزم و
هر بتی را میشکنم و میسوزانم و همه دشمنان خدا را میکشند و من نیز میکشم هر حیوان حرام
گوشتی را تا آنکه حرام گوشتی بروی زمین نماند هر کس اسلام آورد و الا خون او را میریزم
و باقی نمیماند بر روی زمین بدی مگر دور کوری و ناخوشی و بلائی و آسمان برکت خود را میبارد
و زمین نعمت خود را ظاهر میکند و بکار رخت انواع میوها میدهد خداوند کرامت میفرماید
بشیعیان ما کرامتی را که پوشیده بر کسی نخواهد ماند و در آن زمان حضرت سید الشهدا هفتاد
هزار سال پادشاهی خواهد کرد و ملخ طلا از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را
ظاهر خواهد کرد و امیر المؤمنین ظاهر خواهد شد و رسول خدا ظاهر میشود و همه ائمه ظاهر خواهند
شد و بتمامی امیر المؤمنین پادشاهی خواهد کرد و ائمه عاملان آنحضرت در شهرها خواهند بود و امیر

المؤمنین

المؤمنین چندین دفعه رجوع خواهد فرمود و در زمان قائم یا بعد از او و در زمان سید الشهدا و در
زمان رجعت رسول خدا و باید دانست که خداوند همه ائمه را بدنیا خواهد بر گردانید در رجعت
حضرت رسول و همه شکایت از جفاهای اهل زمان خواهند فرمود و حضرت فاطمه شکایت از
غاصبین حق خود خواهد نمود و همه غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهند شد حضرت
سید الشهدا باز با یزید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد کشت و امیر المؤمنین با معاویه
و لشکر او جنگ خواهد کرد و همه را خواهد کشت و هر کس با ایشان جنگ کرده است یا اینکه ایشان را
شهید کرده است از بنی امیه و بنی عباس و خوارج و ظالمین و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان
با هم جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست که رجعت نمیکنند مگر مؤمن خالص و کافر خالص
و کسانیکه بین بین میباشند رجوع نمیکنند یعنی تکلیف رجوع با ایشان نمیکنند و ایشان
قبول نمیکنند شاید بعضی قبول کنند و رجوع کنند و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی
از اخبار وارد است که همه پیغمبران از آدم تا خاتم رجوع میکنند و در بعض اخبار آنکسانیکه قصاص
بر ایشان لازم است باید رجوع کنند بجهة قصاص و در بعض اخبار قاتل و مقتول زنده میشوند
و مقتول قاتل را میکشد و بعد از آن سی ماه زندگی میکنند و در بعض اخبار است که ملائکه بر کافر
مژده میدهند که دولت آل محمد ظاهر شده است و اموات بیکدیگر هم میروند و یکدیگر را
بشارت بظهور دولت حقه میدهند و در بعض اخبار است که همه کس باید رجوع کند مگر
مستضعفین و در بعضی اخبار است که حضرت قائم ندا میکند که هر کس قرض و حقی از شیعه
ما از دنیا برود بر گردد از ما که ما دین ایشان را ادا میکنیم و باید دانست که حضرت امیر با لشکر
گران در وادی روحا که پشت کوفه است با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و شیطان تمام

لشکر و اولاد خود را جمع میکنند و چنان جنگی واقع میشود که از زمان آدم تا آنوقت کسی ندیده است
چنان جنگی و لشکر امیرالمؤمنین بقدر صد قدم عقب نشینند و پای بعضی در میان آب فرات میرود و بعد
از آن لشکری از ملائکه از آسمان نازل میشود و حضرت رسول پیش روی ایشان میباشد با حربه
از نور با آتش و روی بلشکر شیطان میگذارند و شیطان رو بعقب گریز میگذارد و
لشکر او باو میگویند کار را تمام کردیم بکجا میروی میگوید که من میبینم آنچه شما نمی بینید و من
از خدا میترسم و میگریزد بطرف دریا و حضرت رسول باو میرسد و حربه بر پشت شان او میزند و او را
میکشد و زمان وقت معلوم که خدا شیطان را مهلت داده است تا آن زمانست و چون شیطان
کشته شد تمام شر و فساد و ظلمت از عالم تمام میشود و همه عالم خرم میشود و همه کس طاعت
و عبادت خدا را میکنند که دیگر شرکی و کفری و معصیتی در روی زمین باقی نخواهد ماند و
حضرت امیرالمؤمنین بعد از اینها باز عود میکنند و در آنوقت او را باسم دابة الارض میخوانند
و با اوست عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست عصا را بر پیشانی هر کس میگذارد نقش
میگیرد که این کافر است حقا و انگشتر را بر پیشانی هر کس که میگذارد نقش میگیرد که این
مؤمن است حقا و این نزدیک بفنای دنیا است بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کرده اند و سلطنت
کرده اند و از دنیا باز رفته اند و بعد از آن امیرالمؤمنین نیز از دنیا میرود و کسی از رسول خدا
و ائمه هدی دیگر در دنیا نمیماند پس دنیا ابتر میشود و شاید در آنوقت آفتاب از مغرب
طلوع کند بنا بر روایتی و تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس بهر کس ظاهر میشود و در اینوقت
سد یاجوج و ماجوج گشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث بن نوح
هستند بنا بر روایتی و بیرون میآیند بر زمین که میرسند اهل او را میکشند و میخورند

ومیخورند

و میخورند آنچه گیاه و علف و خوراکی در روی زمین است و هر دریائی که میرسند آن را تمام میکنند
و صدای همهمه ایشان تا صد فرسخ میرود و در آنوقت دود عالم را فرو میگیرد که دنیا تاریک
میشود و در بعض اخبار وارد است که آتشی بیرون می آید از قعر عدن و مردم را بجهنم چنانکه
جمع میکنند و عدد مکان عیسی است و در روایات دیگر نیز وارد است که انبیا هم مامور میشوند
که با یکدیگر بمیرند و میت مدفون میشود و این اول قیامت کبری است چنانچه انبیا
در میان این حدیث و حدیث اینکه زمین هرگز خالی از حجتی و امامی نمی ماند تعارض نیست در میشود
که محمل حدیث آخر را این نمود که زمین در غیر این چهل روز خالی از حجتی و امامی نخواهد بود
یا آنکه امام و حجت هست لکن مامور میباشد که پنهان باشد و اشکال این بنا بر جمیع است
و جمع دیگر هم میتوان نمود که اینجا محل او نیست والله العالم و در روایت دیگر هم وارد شده است
از حضرت صادق ع که رسول خدا در زمان رجعت پنجاه هزار سال پادشاهی خواهد فرمود
در روایتی وارد شده است که رسول خدا و امیرالمؤمنین در رجعت در نجف اشرف یکدیگر را
ملاقات میکنند و مسجدی در نجف اشرف بنا میکنند که دوازده هزار در دوازده داشته باشد
و ابن طاوس ره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال از مردم است
و هشتاد هزار سال او مختص آل محمد است و حضرت صادق ع فرمودند که گویا میبینم که منبری از نور
گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند که مرصع بانواع جواهرات باشد و حضرت
امام حسین ع بر آن تخت نشسته باشند و در اطراف او نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین
فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و بر آنحضرت سلام کنند پس ندا از جانب خداوند بایشان
برسد که ای بندگان من با آنکه آنحضرت با ایشان فرماید که ای دوستان من هر چه خواهید سؤال

نماید که بسیار آزار کشید و مظلوم شد پس هر حاجتی که داشته باشد خواهش نماید
و روا شود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت سید الشهدا با هفتاد هزار صدیق رجعت
خواهد نمود و در آن زمان هر مؤمنی خداوند یک ملک یا دو ملک موکل میفرماید که
اخبار از احوال دور در مشرق و مغرب یا و خبر مهدی هادی مهدیها در مقدمه حج میکنند که هر از
اولاد ایشان را می بینند و هر که بخواهد در آن زمان زیارت نماید مدام و متصل باین دعا
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک
اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک
فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی فائده بدانکه در بعض اخبار وارد است که بعد
از حضرت قائم دوازده نفر دیگر از نسل سید الشهدا سلطنت میکنند و انکار آن در انوقت
باسم دوازده مهدی خوانند و در بعض اخبار باسم دوازده امام خوانند و در بعض اخبار وارد
که ایشان امام نیستند لکن قومی میباشند از شیعیان ما که مردم را بموالات و دوستی ما
میخوانند و در بعض اخبار است که پیغمبر فرمودند که بعد از دوازده مهدی میباشند چون وقت
وفات قائم میشود و تسلیم میفرماید او را بر پسرش که اول از دوازده مهدی است و او سه
نام دارد یکی اسم من که احمد است و یکی اسم پدرش که عبد الله است و یکی مهدی است و در حدیث
دیگر میباشد که وفات دنیا با مهدی ابن مهدی پیش از قیامت بچهل روز و فات چهل روز
بی امام میمانند و دنیا هرج و مرج میشود و در بعض اخبار وارد است که امیر المؤمنین چند
رجعت دارد یکی با حضرت سید الشهدا و یکی با رسول خدا و یکی خودش و جمله هزار سال سلطنت
خواهد نمود و از برای هر شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت امیر منبر برود ... و العجب

کل العجب بین جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجبیست فرمودند چگونه تعجب نمایم از امور
و مردهها اینکه خداوند ایشانرا زنده میفرماید با شمشیرها و ناخنها کوبها کوبیده میشوند
کردن کفار و جبار و جمیع اتباع ایشان را از اولین و آخرین میزنند در اعتقادات
متعلقه بقیامت کبری است و در آن چند مصباح است بدانکه واجب است
اعتقاد نمودن باینکه خداوند در دنیا تمام شد کائنات معدوم میفرماید بغیر از بعضی که در
دنیا باشند بعد چنان از نو ایجاد میفرماید منکر معاد جسمانی کافر و نجس و با تقصیر و مخلد
در جهنم است پس قول باینکه روح تنها بر میگردد به همین جسم نه باین غلط است و دو
باقالب مثالی در قیامت عود میکند غلط است و قول باینکه بدن انسان را اجزا و ذرات
میکنند و چیزی از بدن او میپرد و عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشأه
دنیا قابل فنا است برای که نشأه دنیا فانی است و نشأه عالم آخرت باقی است
و چیزیکه قابلیت فنا دارد قابلیت بقا ندارد لهذا خداوند همین جسم فانی دنیا را بر
میگرداند در قیامت قابلیت بقا باو میدهد مثل مس که اکسیر باو زده میشود و طلا میشود
پس همان مس بعینه طلا میشود و مس قیمت و قابلیت دوام ندارد و طلا قیمت و قابلیت
دوام علاحده دارد پس همین بدن که خاک میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از
قدرت کامله خود بصورت مثل صورت اول دنیائی او را خلق میکند و چیزیرا از او ریخته
نمیشود مثل خشتیکه او را خراب کنند و باز او را خشت بسازند که همان خشت است و عین
همان خشت اول است و چیزی از او نیفتاده و زیاد نشده است و مثل مومی که از او صورت
حیوانی بسازند و بعد از آن آن صورت را خراب میکنند و دفعه دیگر همان موصوف را

درست میکنند که ماده و اصل هر دو یکیست بی تفاوت و زیاده و کم لکن صورت که امر اعتباریست
دوتا میباشد و هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک کسی را که مرده است و باد او را باطراف
عالم برده است جمع میکند جواب اینست که همینکه نزدیک قیامت میشود خداوند امر میفرماید
بحر مسجور را که در پائینست در میان زمین و آسمان خداوند او را خلق فرموده است و آبی دارد
که رنگ و بوی او مثل منی است و از دریا چهل روز میباراند آب چند را و این باریدن در میان
دو نفخ صور است پس همه روی زمین را آب میگیرد و تمام روی زمین مثل دریا میشود و بعد
خداوند بادها را امر میفرماید که این آبرا بهم میزنند پس خاک اجزاء متفرقهٔ انسانی که در هرجای
عالم باشد بمحل خودش در یکجا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کره که در میان دوغ است و او را
در مشک میزنند که او یکجا جمع میشود و آن آب مثل بادیهای آن خاک را پرورش و نمو میدهد
خداوند امر میکند آفتاب و باد را که آن آبرا خشک میکنند و هریک از خاکهای بدنهای
مردم بجای قبر خود جمع میشوند تا وقتیکه اسرافیل در دفعهٔ دویم بصور در طرف زمین که
روحهای مردم داخل بدنهای خود میشوند و قیامت برپا میشود و همین مضمون در تفسیر علی بن
ابرهیم مسطور است و هرگاه کسی بگوید که انسانیرا که انسانی یا حیوانی میخورد چگونه میشود
که در قیامت بدن اصلی هر دو عود میکند زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزء
بدن آن کسیکه او را خورده است میشود پس اگر آن جزء خورده شده را در هر دو جمع کنند که محالست
واگر در اولی جمع شود دویم بدن اصلی زنده نخواهد شد و هرگاه در یکی دویمی جمع شود اولی
زنده نخواهد شد بدن اصلی و هرگاه در یکی از این دو بدن جمع شود ترجیح بلا مرجح است
و هر دو قسم او باطلست پس باید در غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در قیامت جواب

از او اینست

از او اینست که اولاً خداوند قادر است که هر دو را بیک خود خلق نماید و هریک را مبعوث
نماید چنانچه اول دفعه بی ماده و صورت او را خلق فرموده و ثانیاً آنکه خداوند جزء اصلی را
خلق میفرماید در قیامت چنانچه اول مرتبه خلق فرموده است و جزء فضلی خورده شده است
نه جزء اصلی و همان جزء اصلی در قبر بطور نقطه است ازدیاد نمیابد چنانچه در کافی منقول است
از عمار بن موسی که سؤال نمودند از حضرت صادق از میت که بدن او از هم متلاشی و متفرق
در قبر میشود حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم الا الطینة التی خلق منها فانها لا تبلی
تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بدن
میت تا آنکه باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینت آن چنانکه خلق شده است آن انسان
از او پس بدرستیکه آن طینت باقی میماند در قبر مستدیره یعنی دوری تا اینکه خلق میکند
خدا از آن طینت انسانرا همچنانکه خلق شده بود اول بار و مراد از این طینت همان طینت
اصلی انسانیست که منشاء نشو و نما او است و محسوس بحس ظاهری نمیشود و سؤال وجواب
دیگر را که بعضی از علما و حکما متعرض شده اند در رفع شبهه اکل و ماکول در کتاب تحفة
الشیعه بیان نموده ام یا معنی استدارهٔ طینت صلبیه در قبر فائده بدانکه قیامت در میان
اسرافیل است در صور و آن دمیدن تمام شهر است دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه بطرف
آسمان میدمد اما دو مرتبه بزمین یکی بجهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین است از بدنهای
ایشان و یکی بجهت دمیدن روحها انهاست در بدنهای ایشان و همچنین است دو مرتبه میدمد
بطرف آسمان و صور اسرافیل دو شاخ و دو سر دارد یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما
آن طرفیکه بزمینست بعد از دمیدن ارواح جمیع صاحبان روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت از انسان

حیوان وجن و دیو و دد و وحوش و طیور و هر چه صاحب روح است و در ان طرف شاخ صور سوراخ
است و در هر سوراخی نوشته است که این محل روح فلان و فلان است مثل خانه زنبور و خداوند
اسرافیل امر میکند که میدمد در صور و کیفیت این دمیدن مثل کشیدن غلیان است که دود بخود
میدهد که عبارت از جذب نفس است و خداوند جذبه در این نفس کشیدن اسرافیل گذاشته
که مثل اهن ربا ارواح تمام صاحبان روح را بسوراخ ان یکطرف شاخ صور جذب میکند
و میکشند و بیکدفعه تمام روحها از قالبهای اصلی و مثالی بیرون میایند و مثل زنبور بسیار
پرواز میکنند و هر یک داخل سوراخ خود میشوند که در میان شاخ صور میباشند و دیگر در
دار دنیا روی زمین باقی نمیمانند و همه قبض روح میشوند بغیر از اسرافیل و ارواح چهارده معصوم
واما ان طرف شاخ صور که بطرف اسمانست شاخ بترتیب در میان او میباشد و هفت شعبه از
مختص ارواح اهل هفت اسمانست و یکی مختص اهل ارواح کرسی است و یکی دیگر مختص ارواح
اهل عرش است پس بعد از دمیدن اول اسرافیل بزمین که ارواح تمام صاحبان روح میروند
در میان سوراخهای خود باقی میمانند بقدر تمام ایام خلقت اهل زمین بعد از ان بطرف
اسمانها میدمد که ارواح اهل اسمان اول داخل در سوراخهای خود میشوند و بهمین حال
باقی میمانند بقدر خلقت اهل زمین و اهل اسمان اول و بقدر میرانیدن اهل زمین و بعد از ان
داخل میشوند ارواح اهل اسمان دویم در سوراخهای خود باقی میمانند بقدر خلقت انها
و بقدر میرانیدن اهل انها و همچنین تا اسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح اهل اسما
در سوراخهای خود و بعد از ان ارواح اهل کرسی و بعد از ان ارواح اهل عرش چنانچه شنیدی
و این از قدرت کامله الهیه است که یکدمیدن ارواح اهل هر اسمانی در مدت خود داخل میشوند

در سوراخها

در سوراخهای خود بترتیب در این مدت هر یک در مدت خود و همچنین است مردن هر یک از جبرئیل
و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل باقی ماندن اضعاف زمانهای گذشته و همین حال بعد
از مردن اسرافیل که صاحب صور است چندین وقت باقی میماند تا سالها تا چهار صد
تا چهار هزار سال و هیچ صدا و حرکت در این مدت باقی نیست مگر ارواح چهارده معصوم که انها
داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهت انکه اسرافیل اینقدر قوت ندارد که بدمد و جذب
ارواح چهارده معصوم نماید و داخل در سوراخ صور خود نماید زیرا که قوت ارواح ایشان
بیش از اسرافیل است و انها در مقام خود مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی میباشند و در
این مدت ان خداوند میفرماید لمن الملک از برای کیست پادشاهی بعد خود میفرماید لله
الواحد القهار یعنی پادشاهی و ملک و سلطنت از برای خدای یگانه که همه را قهر کننده
است و در بعضی اخبار وارد است که اینکلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند
و چون ایشان وجه روی خدا میباشند باین معنی که پیش ما گفتیم لهذا هلاک نمیشوند یعنی
در تحت تصرف اسرافیل در نمیایند و ارواح ایشان منتقل بسوراخهای شاخ صور نمیشوند
واینست معنی کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیز هلاک شونده است مگر روی خدا و
امام میفرمایند که نحن وجه الله یعنی ماییم روی خدا که هلاک نمیشویم یعنی در حبس سوراخ شاخ
صور اسرافیل داخل نمیشویم و بعد از مردن و داخل شدن ارواح ایشان در ان سوراخها خداوند
امر میفرماید که دریای مسجور چهل روز اب خود را بزمین میبارد بجهت رویانیدن گوشتها
و استخوانهای متفرق شده مردم و جمع شدن انها در یکجا و بعد باز نفخه دیگر خدا میخواهد
بهمین حال ارواح مخلوقات در حبس سوراخها میمانند پس خداوند امر میکند روح اسرافیل را

که داخل بدن اسرافیل میشود و او زنده میشود خداوند امر میکند که بدمد اسرافیل شاخ صور
که در طرف آسمان است پس یکدفعه اسرافیل صور میدمد مثل پف کردن که نای بکرنا همین که
اسرافیل میدمد در صور یکدفعه روحهای اهل آسمانها از سوراخهای خود بیرون میآیند مثل
بیرون آمدن زنبورهای بسیار و هر یک باذن و قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند
چنانچه پیشتر بودند خداوند الهام میکند هر یک از روحها را که داخل بدن خود بشوند
و بغلطی داخل بدن دیگری روح دیگری نمیشود پس از آن خداوند امر میکند که بدمد در
شاخ صور زمین پس میدمد و ارواح تمام اهل زمین همه یکدفعه مثل زنبور از آن
سوراخها بیرون میآیند و هر یک بدون غلط یکدفعه داخل بدنهای خود میشوند که بواسطه
آن آب باران دریای مسجور بجای قبرهای خود جمع شده اند همه خلایق یکدفعه زنده میشوند
و سر از قبرهای خود بر میدارند و هر یک بر میخیزند از قبر خود و خاک از سر و روی ایشان بریزد
همه سر و پای برهنه بطرف آسمان نگاه میکنند و از خوف و وحشت مبهوت میشوند و همه حیران
میشوند و زنها بار حمل خود را بر زمین میگذارند و مردم مثل مستان دیوانه میشوند
از شدت و حال آنکه مست و دیوانه نمیباشند و این اول شدت کبری است بدانکه چون
مردم محشور شدند و از قبرهای خود با این ابدان و عنصرها برخاستند و روحهای ایشان
به بدنهای ایشان دمیده شد سر و پای برهنه برخواستند لکن ایشان از فرج خواهند گرفت
نه آنکه نه ماه هست و نه آفتاب پس مردم در حیرت در ظلمت باقی خواهند ماند و نفسهای ایشان
برای آن است که مانند میشود از ظلمت و دود بیدار ایشان از فرج میگیرد و از شدت خوف عرق
بیتاب میکنند بحدیکه از عرق هر یک از مردم چندین شتر سیراب میشود و مردم استغاثه میکنند

بخدا و خدا ایشان را بنور محمد و آل محمد و شیعیان ایشان هستند واجب است اعتقاد نمودن باینکه روز
قیامت آسمانهای هفتگانه پیچیده میشوند مثل پیچیدن لوله کاغذ و بکناری افتاده
میشوند کقوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و دیگر واجب نیست که بدانند که
باینها چه میشود خدا میداند که باینها چه میشود یا معدوم میشوند یا آنکه در گوشه محشر افتاده
باشند یا در عالم دیگر میبرند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف
دیگر میشود و دانستن اینکه آیا چگونه مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین را
حق معدوم نماید و زمین دیگر را خلق فرماید که تبدیل حقیقی باشد که معصیت الهی در این
کرده نشده باشد چنانچه ظاهر بعضی از اخبار است تبدیل این زمین بزمین دیگر و احتمال دارد
که تبدیل صفتی باشد که صفت این زمین مبدل بصفت زمین دیگر بشود که پستی و بلندی
این زمین برطرف شود و زمین صافی پیدا شود که گویا این زمین نیست چنانچه در بعض
روایات است که اگر تخم مرغی در مغرب بگذارند و در مشرق اگر کسی باشد آن تخم را می
بیند بجهت صاف و هموار بودن این زمین و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه دریاها مشتعل
و مانند نور میشوند یا آنکه برطرف و معدوم میشوند بغیر از آن شش دریا که بر مردم انهار را
پوشیده اند که بایستی انهار را با عنایت کنند که آن انهار به جهنم میریزند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند بعضی از وحوش و طیور را مبعوث میکند تا آنکه بایشان حساب
کشیده شود از ایشان و بجهت آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد داد خواهی نماید حتی آنکه بر بعض ایشان
وارد داشته که اگر مرغی بر مرغی منقار زده باشد یا آنکه گوسفندی گوسفندی شاخ زده باشد
باید قصاص شود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مکث روز قیامت را بقدر پنجاه هزار

سال دنیا قرار میدهد و حساب مردم بیک چشم بهم زدن میشود چنانچه همین باشد امر قیامت مگر بیک چشم بهم زدن و مرویست که قیامت پنجاه موقف دارد و مردم در هر موقفی باید هزار سال بایستند پس همه سؤال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود

در اعتقادات میزان است پس واجبست اعتقاد نمودن بمیزان جسمانی که ترازو سنجیدن اعمال نیک و بد خلایق است و تاویل نمودن آن بچیز دیگر یا انکار نمودن میزان جسمانی غلط است و در بعضی اخبار وارد شده است که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است این حق است زیرا که کسیکه محبت ایشان را دارد پله اعمال نیک او زیاد بر کفه اعمال بد او میشود و هر کس محبت ایشان را ندارد کفه اعمال بد او زیادتی بر کفه اعمال خوب میکند و آیا هر کس یک ترازو دارد نظر بقوله و نضع الموازین القسط لیوم القیمة یا آنکه همه مردم یک ترازو دارند احتمال هر دو میرود با احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترازو میباشد نظر بعدد افعال و اعتقادات هر کس پس بالنسبه بهر فعلی و اعتقادی میزان و ترازوی هر کس جداست باشد نظر بقوله فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا یظلمون و در میزان چندین خلافست در میان علما اول آنکه ترازو جسم است یا نه بعضی قائل شده اند باینکه مراد از میزان عدل و تعدیل است و بر این مضمون حدیثی از حضرت صادق مرویست و بر اینست شیخ مفید ره علی ما نقل عنه پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه ترازو جسم است و مثل ترازوی دنیا دو کفه دارد در یکی از آنها اعمال خیر شخص را میگذارند و در کفه دیگر او اعمال بد او را میگذارند و میکشند پس اگر عمل خیر او زیادتی نمود از اهل سعادتست و اگر عمل شر او زیادتی نمود از اهل شقاوتست دویم آیا چگونه است کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه

سیئه

ودوست دارند و عبادت
را کنند و اطاعت
مراد عبادت نمایند

سیئه یعنی اعمال خوب و بد وزن دارد قولست اول آنکه اعمال خوب و اعتقادات نیک انسان مجسم میشود بصورتهای نیک و نورانی و چیزهای لطیف و نفیس و خوب و اعمال و اعتقادات بد مجسم میشود بصورتهای بد و چیزهای تاریک و ظلمانی پس اعمال بد او را که مجسم شده است در یک کفه ترازو و اعمال نیک او را در کفه دیگر ترازو میگذارند و میکشند و اینجماعت میگویند که اعمال بندگان در دنیا عرض و فعل میباشند و در نشأه آخرت مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحب خود و هر گاه مجسم نشوند نفع و ضرری نخواهد داشت و قول دویم آنکه خداوند امر میفرماید آن دو ملک را که در دنیا یکی موکل بدست راست شخص بوده و اعمال خوب او را نوشته است و دیگری موکل بدست چپ او بوده است و اعمال بد او را نوشته است و اسم یکی سائق و اسم دیگری شهید است که دفتر اعمال نیک و بد او را در ترازو میگذارند هر یک را در یک پله و میکشند و بر این مضمون بعضی از اخبار وارد است پس هر گاه عمل نیک او زیاد است آن پله سنگین میشود و هر گاه عمل بد او زیاد است آن پله که عمل بد او در آنست سنگین میشود سیم آنکه میزان بمعنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است با هم و خداوند در قیامت عمل نیک و بد خلق را مقابل میاندازد و حساب میکشد هر کدام زیادتی بر دیگری نمود باو رفتار نمایند عمل را میفرماید اگر خوبست خوب و اگر بد است بد مجملا اعتقاد بودن میزان جسمانی نمودن و خصوصیات کیفیت او و دانستن و کیفیت سنجیدن او واجب نیست

در اعتقادات ثانی اعمالست که بدیشان میدهند و او را ابکردن او میمانند بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه در قیامت خداوند امر میفرماید که طومار اعمال نیک و بد هر کسی در گردن او بیفکنند اگر عمل او خوبست لذتی خواهد برد و سبک و روشن و نورانی و خوشحال خواهد بود

بدانکه از کتاب جعفریه منقولست
که حضرت جبرئیل بر حضرت
آدم چهار مرتبه نازل شد

در اعتقادات نامه اعمال

تنها اگر عمل او بد است سنگین و غمین و ظلمانی و بدنما خواهد شد نظر بنمود و کل انسان الزمناه
طائره فی عنقه و واجبست اعتقاد نمودن باینکه نامه عمل هر کس را بدست او میدهند و میگویند
که بخوان اعمال خود را و خود حساب خود را بکن نظر بنمود و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه
منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا این عمل بد او را بدست چپ یا از پشت سر او
باو میدهند و عمل خوب را بدست راست او میدهند و آنچه کرده از خیر و شر خدا بخاطر او میآورد
پل قلب و سیاه و رو سفید میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده است
همه را در آن طومار نوشته است از خوب و بد انسان او را میخوانند اگر خیر و ملا آنها شد و میگویند نسبت
کوچک و بزرگ نگر آنکه در آنجا نوشته شده است از عملهای من و این خواندن او بجهة اینست که کسی
مطلع بر عملهای بد او نشود از خلایق و ملائکه مگر خدا و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند
از نعمتهای خوب بندگان که داده است سؤال میکند و او محبت و موالات و دوستی محمد و آل محمد
نظر بنمود ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم چنانچه در تفسیر صادر شده است چون محبت و ولایت ایشان
دارد گناه او را بدل بثواب خداوند میفرماید در نظر خلایق و جلوه میدهد ثواب او را نظر
بنمود فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و در بعضی از روایات وارد شده است که حسنات
خلایق را خدا با ائمه هدی وا میگذارد پس آنچه حق الله است ایشان شفاعت میکنند و از خود را
و آنچه حق ایشانست با ایشان میبخشند و اما حق الناس روایت دارد که داخل بهشت نمیشود
مگر آنکه حسنات او را بگیرند یا اینکه از ثواب ایشان بقدر حق او بدهند و یا حق میدهد یا از گناه
صاحب حق بدوش مال مردم خور میگذارند و اما نعمتهای الهی که در دنیا بآدمی داده است و آنها را
خورده و پوشیده است پس ظاهر بعضی از اخبار اینست که از آنها سؤال میکند و در بعضی اخبار

وارد شد

در اعتقادات نامه اعمال

وارد است که خدا بزرگتر است از اینکه از اینها از بنده سؤال نماید و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه هر کس انکار کند عملهای بد خود را جوارح او مثل دست و پا و چشم و گوش او شهادت بر او
میدهند و در بعضی اخبار وارد است که این شهادت اعضا و جوارح مخصوص بکافر نیست مؤمن
گناهکار را و واجبست اعتقاد نمودن باینکه مردم در قیامت از یکدیگر میگریزند برادر از برادر
و مادر از فرزند و فرزند از پدر و مادر حتی آنکه پدر آرزو میکند که کاش فرزندم را بجای من
عذاب میکردند و از من میستدند و باید دانست که روز قیامت زمین مثل کوره
آهنگران گرم و سرخ میشود و آفتاب بقدر یک نیزه بالای سر مردم میایستد تا آنکه دو
او که از پرده آتش است و لیکن خلایق را نمیسوزاند زیرا که آفتاب هفت حلقه است یکی از آب و یکی از آتش
و حلقه آخرش او از آتش است که رو بآسمان نیم است حال در قیامت رو بر اهل محشر میکند
و از این جهة است که آفتاب سرخ رنگ و گرم است بخلاف ماه که پرده آخرش او از آبست و باین
سبب ماه سرد و سفید است

در اعتقادات متعلقه باهل جهنم است پس واجبست

اعتقاد نمودن باینکه خداوند جهنم را خلق فرموده است و پر از آتش است و انواع عذابها و المها
و دردها دارد و یافت میشود و جهنم دو تا است جهنم دنیا و جهنم آخرت اما جهنم دنیا دو تا است
یکی در طرف مشرق است و یکی در وادی حضرموت که وادی برهوت است و در یمنست و صحرا بهشت
پر از دود و سیاه و گرم که کسی نمیتواند در آنجا عبور و مرور کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
جهنم دنیا و آخرت هر دو را خداوند خلق فرموده است الآن موجود میباشند نظر باخبار
معراج که رسول خدا آن را مشاهده فرموده و بنابر تجسم اعمال افعال بین انواع عذابها و شدتها
میشوند بر اهل جهنم و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه

بعد از این در قیامت و را خلق میفرماید غلط است و قول باینکه جهنم جسمانی نمیباشد غلط
و قول باینکه جهنم عبارتست از قوهٔ غضبیهٔ انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه
جهنم مرکب الم روح اوست در دنیا و بعد از مردن صاحب اعمال بد بخیال سگ و خوک و غیره
از حیوانات ناکسان بیکه با وی بد یکدیگر دم میبرد و باز بدنیا بر میگردد غلط است و باید دانست
که جهنم هفت طبقه بالای یکدیگر است اول جهنم دوم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم
حطمه هفتم هاویه و جهنم اول الطبقات است و اوجای موحدین است یعنی خداپرستها که معصیت
الهی کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند که بقدر عملهای بد ایشان معذب میشوند و بعد بیرون
میایند یا بعد از تمام شدن عذاب ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت شفاعت کننده
از پیغمبری و امامی و عالمی و مؤمنی و سعیر جای یهود است و سقر جای نصاری است و جحیم جای صابئین
و ایشان طایفه میباشند که ستاره ها را مدبر عالم میدانند و همه را حی و ناطق میدانند و قائل
بحلول و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است که آتش را می پرستند و حطمه جای مشرکین عرب
میباشند که بت را میپرستند و هاویه جای کل منافقین است و منافق کسی میباشد که دل
زبان او دوتا باشد و آنچه در زبان میگوید در دل اعتقاد ندارد بلکه خلاف او را اعتقاد دارد
و باید دانست که آتش اهل جهنم را فرو میگیرد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و میسوزد و خاکستر
میشود و بپایین میاید و هر چه آتش بپایین میاید بدن بجای پس آن گوشت بالا میشود و خاکستر
میشود تا آنکه آتش بپایین پای او میرسد پس از بالای سر او گوشت خداوند میرویاند و آتش از
پای او بسر او شعله میزند و همچنین است احوال اهل جهنم تا جهنم میباشند و خداوند پوست
ایشان را بدل بپوست دیگر میفرماید چنانچه صریح آیه کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها میباشد

و در حدیث است که ساعتی صد بار پوست ایشان را بدل بپوست دیگر میفرماید تا عذاب را بچشند و شاید
تبدیل صورت پوست شود و احتمال تبدیل حقیقت پوست نیز میرود زیرا که اقتضای جهنم شاید
چنین باشد والله العالم و باید دانست که جهنم از روز یکه خلق شده است خالی از ارواح
کفار نبوده است چنانچه در حدیث است و شاید مراد کفار از طایفه غیر از این آدم است
از خلق عالمهای دیگر که پیش از این عالم و آدم خداوند خلق فرموده است و در کتاب مشکوة
الانوار تفصیل این را با حدیث او نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد در جهنم
میباشند یعنی همیشه در جهنم میباشند و بیرون نمیایند و ساعتی آرام و آسایش از برای
ایشان از عذاب الهی نمیباشد زیرا که نیت کفار این بوده است که هر چند در دنیا بمانند بصفت
کفر باشند پس خداوند ایشان را بر نیت ایشان عذاب میفرماید و یا آنکه بنا بر مجسم شدن
اعمال خلاق کفر از جمله گناهانیست که بصورت جسمیت که بیرون میاید اثر خلود در او
میباشد و بعض گناهان دیگر که بصورت عذاب غیر مخلد مجسم میشود پس بنا بر این تفاوت در
عذاب الهی جهت تفاوت در اعمال است چنانچه تفاوت باقی ماندن مردم در جهنم جهت تفاوت
افعال ایشانست و احتمال دارد که بعضی اشخاص کافر را خداوند در جهنم مخلد بدارد و نظر
بو عمل خود ولکن ایشان را عذاب نفرماید چنانچه در بعض اخبار وارد است که حاتم کافر بود بجهت
جود و سخاوت او خداوند او را در جهنم معذب نمیسازد و انوشیروان که کافر بود بجهت عدالت او را معذب
نمیفرماید اگر چه این اخبار بصحت نرسیده است و عموم ادله دلالت دارد بر عذاب ابدی کفار و مثل
مخلد بودن ایشان در جهنم و قول باینکه خداوند آخر آتش جهنم را بر کفار سرد میگرداند و
ایشان را منقلب میگرداند که از آتش الهی با ایشان نرسد مثل ملائکه که در جهنم میباشند غیر صحیح است

نظر نمودن بآثار عذاب و حدیثی که روایت میکنند که حضرت صادق ع فرمودند که شتره بزرگ از زمین جهنم
رویده میشود غیر موثوق به است و معتمد علیه نیست بلی در جهنم گیاه و علف خوشک رویده
میشود که آن زهر کشنده است و آن علف را ضریع میگویند که طعام اهل جهنم است و همچنین
خداوند درختی خلق فرموده است که میوه او تلخ و بدبو و زبر است و میوه او طعام اهل جهنم
و شکوفه او گویا که سر شیطان است و او را درخت زقوم میگویند و ایضا طعام اهل جهنم از غسلین
است و غسالة الجرك و خونیست که بیرون و جاری میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم را که
اهل جهنم از او میآشامند صدید و حمیم و غساق میگویند حمیم آبیست که از گرمی جوشیده
باشد و غساق آب سردیست که از سردی میسوزاند و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست که زهر
همه مارها زهری در او جاریست و بعضی گفته اند که چرك و خون اهل جهنم است و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند در قیامت جهنم را در صحرای محشر حاضر میفرماید و هفتاد هزار
تا بیشتر یا کمتر مهار او را گرفته اند و احاطه مینماید جهنم بکافرین و منافقین و باید دانست
که تخلف نمودن خدا از وعده جایز نیست اما تخلف از وعید عیبی نیست پس هرگاه وعده کند که
کسیرا ببهشت برد واجبست وفا بوعده خود فرماید و هرگاه کسیرا وعده فرماید که او را بجهنم برد
جایز است که او را عذاب نکند و خلف وعید کرده او را ببهشت برد و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه جسری بر روی جهنم خداوند میکشد که از موی باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم
تر است و این جسر را پل صراط میگویند

در اعتقادات پل صراط است

پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه پل صراط جسمانی است نه اعتباری و نه خیالی و نه نفسانی
و عقبه اینست و سه هزار سال راه است سه هزار سال بالا باید رفت و هزار سال صاف است و هزار

مثال

مثال یا بیشتر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه هیچکس نمیتواند از او بگذرد مگر پیغمبران
و اوصیا و اولیا و ائمه و مومنین و مقدسین و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین
و زن و مرد و سیاه و سفید و قول باینکه صراط جسمانی نیست غلط است و قول باینکه صراط
محبت امیرالمومنین است نه جسر جسمانی غلط است بلکه باید اعتقاد نمود باینکه ظاهر صراط
جسمانیست و باطن او ولایت امیرالمومنین و ائمه طاهرین است که هر کس ولایت ایشان را داشته
باشد از صراط باسانی میگذرد و باید دانست که بعضی از صراط مثل برق جهنده و مثل اسب
دونده و بعضی مثل آب رونده میگذرند و بعضی آهسته آهسته و بعضی [illegible] و بعضی بدست
و بعضی بپا و بعضی بسینه و بعضی بپهلو و بعضی مثل طفل تازه راه رو و بعضی مثل طفل تازه
بچهار دست و پا خود را کشیده میگذرند و بعضی بدست گرفته اند صراط را و بعضی بپا و بعضی
بهوا گرفته اند پا و بعضی میلغزند و بعضی مثل شب پره در آتش جهنم میافتند و ملائکه بر دور
ایشان ایستاده اند و دعا میکنند از برای امت محمد ص و صراط سه قنطره دارد که یکی مخصوص
بامانت و صله رحم است و یکی قنطره نماز است و یکی قنطره عدالت پروردگار عالمیان
پس انسان در هر یک نگاه میدارند تا جواب بدهند و اگر بجز ادای خیانت مال مردم یا در
صله نکردن یا در نماز نکردن یا در غلط کردن نماز در جهنم میافتند چنانچه هرگاه خدا را
در آنها الا و عال ندا نداد او را هم بجهنم میاندازند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند
در کمینگاه صراط است و ظالمین و کافرین و منافقین را در آنجا خواهد گرفت و مراد اینست
که امر و عقاب پروردگار در کمینگاه است فی الاعتقاد [illegible] نیست که بکمینگاه نشسته و بعضی گفته اند
که مراد از رب امیرالمومنین است که در کمین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد و اصحابش

وطاهرین خود میباشد و باید دانست که یک سر حبیر طرف محشر و یک سر حبیر در بهشت است هر کس از او گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود خداوند بحق محمد و آل الطیبین والطاهرین او که دوری بهم نماید و اعتقاد بصراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دین است و منکر او کافر و با تقصیر مخلد در جهنم است

دراعتقادات متعلقه به بهشت

است بدین و اجبست اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این نیز از اصول دین است و بهشت دو تا است یکی بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام است که در نجف اشرف است و یکی دیگر در طرف مغرب است و از او در شط فرات چکیده میشود و بهشت حضرت آدم او میباشد بنا بر روایت حضرت رضا و بهشت آخرت در آسمان چهارم است و هشت بهشت میباشد و بهشت به پهنائی افتاده است و واجبست نمودن باینکه اهل بهشت آخرت در بهشت مخلد میباشند و هر یک نفر خود درجه دارند و باید دانست که در بهشت ترک بول و غائط نیست و هر چه میخورند بول و غائط ندارند مثل طفل که در شکم مادر است و باید دانست که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض با مرض داخل بهشت نمیشوند و نجاست و کثافت از آدمی میبرد و داخل بهشت میشود بلکه ریش همچنین است و در بهشت آنچه نفس آدمی بخواهد از روئیدنی و بوئیدنی و جوشیدنی و نوشیدنی و پوشیدنی و دوشیدنی و خوردنی و آشامیدنی از برای او مهیا میباشد و آنچه چشم لذت ببرد در بهشت یافت میشود و بنا بر روایتی طفل هر گاه بخواهند اهل بهشت در یک ساعت تا سی سال از برای ایشان بهم میرسد و مرد هر که بنا بر روایت مر و صدوق در منزل بحضره الغفیر هزار زن دنیا میدهند بغیر از حور العین و در بعضی اخبار میباشد که هر مؤمنی را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو

حور

حور العین کرامت میکنند که مغز استخوان حور العین از زیر هفتاد حله نمایان است و کمترین اهل بهشت را اینقدر میدهند از مملکت و انواع نعمتها که هر گاه تمام جن و انس وارد بهمان او بشوند تمام بوسعت هشت با انواع نعمتها و همین یک غصه دنیائی داخل بهشت بشود با آنکه قابلیت بهشت را پیدا میکنند و با بول و غائط داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها از او میبرد و داخل بهشت میشود مثل مس که اکسیر با و بزنند طلا میشود چنانچه سابق بر این مذکور شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر او زمان و اوصیا ایشان و اولیاء مؤمنین و صلحاء شفاعت میکنند از گناهکاران خصوصاً محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و طیبین و طاهرین ایشان که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باشند و حضرت فاطمه و اینقدر پیغمبر شفاعت میکند و خدا یا و عطا میکند و میبخشد از گناهکاران که آنحضرت راضی شود و در حدیث است که آنحضرت راضی نمیشود که موحدی از مؤمنین و شیعیان باقی در جهنم بماند و اختیار است بنا بر بعضی از تفاسیر و اخبار خداوند بدست پیغمبر و ائمه میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین در دنیا مثل قسمت منقر باید بهشت و جهنم را و دوستان و شیعیان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و کلید بهشت و جهنم را خدا از برای پیغمبر او و منبر میرسند و حضرت آنها را بدست امیر المؤمنین میدهد و مهار جهنم را امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم زبانه میکشد و حرارتش با نصد سال راه میرود پس جهنم عرض میکند یا علی دور شو از من که نور تو آتش مرا فرو مینشاند حضرت میفرماید ساکن شو که امروز باید تو اطاعت من نمائی و در حدیث است که در آنروز جهنم اطاعت آنحضرت را چنان میکند که غلام نسبت اطاعت آقای بزرگ خود را نماید و در تفسیر علی بن ابرهیم منقول است

امام حسن عسکری ابو محمد ثانی کنیه حضرت صاحب ابو القاسم

ایشان در منزل ابل و خرابات میباشد

فائده

بدانکه هر یک از ائمه کنیه داشتند و کنیه امیر المؤمنین ابو الحسن کنیه امام حسن ابو محمد کنیه امام حسین ابو عبد الله کنیه امام زین العابدین ابو الحسن و ابو محمد کنیه امام محمد باقر ابو جعفر اول کنیه امام جعفر صادق ابو عبد الله کنیه امام موسی کاظم ابو الحسن اول کنیه امام رضا ابو الحسن الثانی کنیه امام محمد تقی ابو جعفر الثانی امام علی النقی ابو الحسن الثالث کنیه

او مقصود در تفسیر آیه لا تختصموا لدیّ وقد قدّمت بالوعید که در روز قیامت بنده گناهکار را
می‌آورند و هرچه از گناهان او سؤال می‌کنند می‌گوید شیطان مرا فریب داد پس شیطان را بصورت
اصلی او ظاهر می‌کنند و شیطان باو می‌گوید که مرا دیده و می‌شناسی انکار می‌کند می‌گوید نه پس
شیطان می‌گوید چرا هر گناهی که کرده بمن نسبت میدهی می‌گوید مگر تو شیطان نمی‌باشی
می‌گوید بلی می‌گوید ملعون تو مرا اکراه کرده می‌گوید تو ملعونی که معصیت خدا کردی پس نزاع
می‌کنند بحدیکه مشت بالا می‌کنند که هم را بزنند خدا میفرماید در نزد من نزاع و جنگ نکنید
و هر دو داخل جهنم شوید پس شیطان و آن عاصی داخل جهنم میشوند و باز گناهکار دیگر را نزد شیطان
میاورند و شیطان میاید و او را باز با شیطان بجهنم میبرند و همچنین تا آخر

در اعتقادات اعرافست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعرافی میباشد که نزدیک جهنم و نه
نزدیک بهشتست و جاگاه خوبیست یا موضع بلندیست و بر سر پل صراط میباشد و اعراف محل
مستضعفین از مردها و زنها میباشد و کسانیکه قابل بهشت نیستند و مستحق جهنم هم نمیباشند
مثل ولد الحرام والزنا که گناه نکرده باشند و بعضی از اهل اعراف داخل بهشت بشفاعت شفاعت
کننده میشوند و در آن جماعت کسانیکه در اعراف میباشند اختلافست پس بعضی بنا بر حدیثی گفته‌اند
جای میدهند در اعراف جماعتی را که استحقاق ثواب و عقاب و خلود در جهنم را ندارند و ایشان را
وا میگذارند تا اینکه بشفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند
و بعضی گفته‌اند که در اعراف کسانی باشند که گناه و ثواب ایشان برابر هم باشد و با آنکه یکی
از پدر و مادر راضی از او باشد و دیگری راضی نباشد و یا موحدی که تقصیر کار باشد و بعضی گفته
اند که اعراف منزل کسانیست که در دنیا مکلف نبوده‌اند که مستحق بهشت و جهنم شوند بجهت

واین قوریست که گاهی شخص محتاج بخلق شود و گاهی محتاج [illegible]

بدانکه در اعراف جمعی میایستند که مردم ایشان را می‌شناسند بخوبی و بشفاعت کردن و ایشان مردم را می‌شناسند بایمان و کفر و آنها ائمه اطهار میباشند و در بعضی اخبار وارد شده است که جعفر و حمزه و عباس نیز در اعراف بارو های سفید نورانی می‌ایستند

گناه

گناه و ثواب مثل طفلها و دیوانها که اینها را آنجا میبرند که بعوض المهای دنیا نعمت آخرت بایشان
برسد و در بعضی از اخبار وارد شده است که در اعراف چند حظیره و مقام است که جای مؤمنین
جن میباشد و جای ولد الزنا میباشد که مستحق جهنم نشده‌اند بهمه گناه بلکه تا هفت پشت
از اولاد زنا بهشت نمیروند تا آنکه در پشت هشتمی پاک شود و مستحق بهشت شود و بنا بر این حدیث
ولد الزنا تا هفت پشت پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزای او پاک میشود و در پشت اول
بدن او پاک میشود و در پشت دویم پوست و گوشت او پاک میشود و در پشت سیم خون و رگ او
پاک میشود و در پشت چهارم نفس او پاک میشود و در پشت پنجم طینت او پاک میشود و در پشت ششم
روح او پاک میشود و در پشت هفتم عقل او پاک میشود و اما مراد از پاک شدن چیست و چگونه
پاک میشود در مشکوة الانوار نوشته‌ام لکن مراد از نجاست نجاست نیست بلکه مراد کثافت و قابل
نبودن از برای داخل شدن در بهشتست و بدانکه اهل بهشت و اعراف با عقل و روح و نفس
و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل آنها میشود و عقل تعلقی با آنها دارد کسی نگوید که عقل
از نور محمدی خلق شده است چگونه بجهنم میرود جواب اینست که عقل تعلق با ایشان دارد
و تفصیل این را در کتاب مشکوة الانوار بجوئید و واجبست اعتقاد نمودن به بهشت جسمانی و
اینکه الان و بالفعل مخلوق و موجود است و قول باینکه بعد از این موجود میشود غلط است
و قول باینکه مراد از بهشت لذت بردن روح است نه بهشت جسمانی غلط است نظر باخبار و آیات
وارده در باب معراج و روز قیامت که بهشت سقفش عرش میشود و گوشه بهشت و عرش
در گوشه قیامت واقع میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبدالله و
امیر المؤمنین آب میدهند از حوض کوثر دوستان خود را و دور میکنند از آن حوض دشمنان

و ثانیا

وتا بند دنیا المان و غاصبان حق خود را و واجبست اعتقاد نمودن بوجود کوثر و آن حوضی است
بسیار بزرگ که آب او از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از روغن نرم‌تر و از برف سردتر است
و کاسها و جامها از بلور بهشتی در اطراف و نهاده شده است بعدد ستاره‌ها آسمان با کنیزان بهشتی
هر کس از آن آب بخورد نه گرسنه میشود و نه تشنه میشود و نه پیر میشود و نه ناخوش میشود و نه میمیرد
و همیشه جوانست و در بعضی اخبار وارد است که آب دادن پیغمبر با ائمه از حوض کوثر هم در دنیا میشود
در زمان رجعت و واجبست اعتقاد نمودن بوجود سدرة المنتهی و بدرخت طوبی و آن درختی است
در بهشت که اصل او در خانه امیر المؤمنین است و خانه در بهشت نمیباشد مگر آنکه یک شاخ
یا یک برگ از آن درخت تمام اطراف را سایه انداخته است مثل آفتاب که در ظهر تمام روی زمین
را که بیابان باشد نورانی کنده است و هر مؤمن که هرچه بخواهد از آن درخت ظاهر میشود که
گوشی نشنیده باشد و در حدیث است که کسی که گوشت و لباس و زیور بخواهد همه را اقتدار و ...
بگوش او میرسانند و باید دانست که درختهای بهشت هر میوه از او بیرون میآید که هر چیز از او
میچینند میوه تازه فوراً بجای او بیرون میآید مثل آب چشمه که هر چه از او برداری باز
او میجوشد و یک میوه بهشت لذت و طعم انواع مختلفه را میدهد و همچنین یک نوع طعام از لذت
طعم انواع طعامهای مختلفه را میدهد بدانکه چون حساب مردم را کشیدند اهل جهنم بجهنم و اهل
بهشت را به بهشت فرستادند درهای جهنم و درهای بهشت را می‌بندند و مرگ را بصورت گوسفند سیاه
در میان بهشت و جهنم سر میبرند پس منادی ندا میکند از جانب خدا و ندا کند که مردنی از برای اهل بهشت
و مردنی از برای اهل جهنم نخواهد بود و چون اهل بهشت به بهشت میروند با یکدیگر میبینند و میروند
و یکدیگر را مهمانی میکنند و غم و غصه و الم و بغض و حسد و کینه از سینه‌ها ایشان کنده میشود

واجب است اعتقاد باینکه بهشت هشت در دارد یکی از برای پیغام آوران و صدیقان است که از آن در باید داخل شوند و یکی دیگر از برای شهیدان و صالحان است و باقی دیگر از برای ...

هر مقامی

هر مقامی که دارد بنظر او چنین میآید که مقام او بلند است و پست‌تر از مقام دیگری نیست با آنکه
با وجود دانستن اینکه مقام او پست‌تر است از مقام دیگری به همین مقام خوشحال است و طالب
همین مقام است و آرزوی مقام دیگری را نمیکند مگر آنکه مقام انبیا و اولیا بلندتر است
خصوصاً مقام محمد بن عبد الله و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه مقامها و رتبه‌ها بلند
تر است و انبیا سبب بزرگتر مقامی اهل بهشت میباشند و ساعت بساعت آناً فآناً فیض و
نعمتهای الهی بر اهل بهشت زیاده میشود بیش از پیش و اما اهل جهنم که داخل جهنم میشوند هر طایفه
که داخل میشوند لعنت بطایفه که پیش از ایشان داخل جهنم شده است میکنند و طایفه اخری
میگویند شما ما را از راه بدر بردید خدا شما را لعنت کند که ما را باین روز گمراه کردید و آنها
میگویند لعنت بر شما باد که شما خود را باین روز انداختید و آناً فآناً عذاب اهل جهنم شدید
میشود خصوصاً بر قاتلین و غاصبین آل محمد و طایفه که کافران و کافران را تکذیب میکنند و کتمان
ذکر کمالات میکردند که اهل باطل ... میگویند چگونه است که ما نمیبینیم گروهی را که
ایشان را از اشرار و فجار میشمردیم پس خداوند پرده را برمیدارد از میان بهشت و جهنم و اهل بهشت
اهل جهنم را می‌بینند و اهل جهنم اهل بهشت را می‌بینند اهل بهشت در نعمت و اهل جهنم در عذاب
مشغول میباشند اهل بهشت میگویند که آنچه خداوند بما وعده کرده بود از نعمتها بما رسید
و الحمد لله و آنچه بشما وعده کرده است بار رسیده است بشما که انکار او را میکردید اهل جهنم
فریاد میکنند که قدری از آن آبهای سرد بما بریزید که ما بخوریم اهل بهشت میگویند که این آبها
بشما حرام است و این جزای تکذیب کنندگان بوعدها است و کار پس سرپوش اهل جهنم را ... زبانها
و درهای بهشت را میکشند کفار در جهنم مخلد میباشند و اهل اعراف در اعراف مشغول ...

بعضی گفته‌اند ... بعضی ... بهشت ... فضه ... از نعمت ... اورا از ... عقل اورا از ... از آسمان ... و ... اورا از آسمان ... و ... اورا از آسمان ... نجیب ... وجود اورا از ... خیال اورا ... و فکر اورا ... آسمان ... از آسمان دوم ... اورا از آسمان اول اورا ... از زمین و جسد اورا ... خلق فرموده است

میشوند و در بعضی اخبار وارد شده است که در قیامت اطفال و خرفتها و دیوانها و اطفال
کفار و مستضعفین و پیرهائیکه درک زمان پیغمبران ایشان را نکرده اند لکن شعور داشتند
و ابلهان را امر میکنند که داخل آتش شوند پس هرگاه اطاعت نمودند و داخل آتش شدند آتش
بر ایشان سرد و سلامت میشود مثل ابراهیم و از اهل بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند
و هرگاه اطاعت نکردند و داخل آتش نشدند از اهل جهنم میباشند و داخل در جهنم میشوند
و مراد از مستضعفین چنانچه دانستی سابقا این کسانی میباشند که نه راهی بکفر دارند
که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل دیوانها و ابلهان و مردم صحرانشین که
صحبت اسلام و کفر بگوش ایشان بر نخورده است و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند حق و باطل
را از هم فرق نکردند و نه کافرند و نه مسلمانند و در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله میباشند
یعنی منتظر امر خدا میباشند تا خدا در حق ایشان چه فرماید و در بعضی اخبار وارد است که در قیامت خدا
خلقی را تازه خلق مینماید و ببهشت میفرستد چون حساب و کتاب قیامت همه بر طرف شد
و بهشتی در بهشت و جهنمی در جهنم قرار گرفتند و بر جاهای بهشت و جهنم افتاده شد خداوند عالمی دیگر
و زمینی و آسمانی دیگر و خلقی دیگر خلق میفرماید که از نسل این آدم نیستند و چون دوره ایشان
بسر می آید قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل جهنم ایشان بجهنم و
اهل بهشت ایشان ببهشت داخل میشوند باز خداوند آسمان دیگر و زمینی دیگر خلق مینماید و هم
چنین تا آنکه خداوند خواهد چنانچه بر این مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم مجلسی ره در کتاب
سماء العالم ذکر آورده است که پیش از خلقت این آدم و این آسمان هزار هزار عالم و هزار هزار
آدم خلق فرموده است و از برای هر عالمی آدمی و دوره قرار داده است که دوره آنها که بسر رفت

قیامت آنها قیام نموده و حساب اهل آن عالم کشیده شده است و اهل جهنم او بجهنم و اهل بهشت
او ببهشت داخل شده اند و در هر عالمی پیغمبر خدا محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین حجت خدا بوده اند بر مخلوقات آن عالمها و هر یک از مخلوقات آن
عالمها غیر از دیگری بوده اند و همچنین ایشان حجت خدا میباشند بر اهل عالمهائی
آینده که بعد از قیامت خلق میشوند نظر بعموم و هم حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولی
و نظر باخبار وارده در باب چون رساله بجهت عوام است اعتقاد اجمالی بآنها لازم و مختصر
است اقتصار بر اولی است و تفصیل هر یک از اینها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و در
بعضی اخبار وارد شده است که روز قیامت یکصف از اطراف عرش بیحد بندگان و هم
کسانند که داخل میشوند و هر کسی هر عملیکه کرده است با نصف سؤال از عمل او میشود و
بزودی و حساب مردم کشیده میشود و اینست معنی و الله سریع الحساب یعنی خدا سرعت
کننده حساب است کافرستان نمود و در او چند نوع است نوع اول در بیان کفر و اسلام است
بدانکه کفر بمعنی پوشیدن چیزیست در کلام خدا اکثر بمعنی آمده است اول بمعنی انکار ذات
الهی و دوم انکار حق با دانستن حق بودن حق کقوله تعالی فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة
الله علی الکافرین سیم بمعنی ترک نمودن چیزیرا که با و امر شده است کقوله تعالی افتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض چهارم بمعنی کفران نعمت است کقوله تعالی فی حکایة سلیمان
هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر پنجم بمعنی بیزاری کقوله تعالی فی حکایة ابرهیم کفرنا بکم و
بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء بدانکه کفر بر سه قسم است کفر قلبی و کفر قولی و کفر فعلی
اما کفر قلبی آنستکه در قلب اعتقاد بخدا و پیغمبر و آنچه رسول از جانب خدا آورده است نداشته

باشد و این کفر مقابل اسلام است و مخلد در جهنم است با تقصیر و اما کفر قولی آنستکه کسی انکار
کند چیزی را که بودن او در دین از ضروریات باشد گو چیز دیگر همه را از اسلام باشد انکه گوینده ان
کافر است با تقصیر یا بی تقصیر مثل کفر اول نجس است اما کفر فعلی آنستکه کسی فعلی
را بکند که باعث استخفاف دین و اسلام و ایمان است مثل قرآن را بقاذورات انداختن نعوذ بالله
انداختن و این هم مخلد در جهنم و نجس است اما ایمان او نیز بر سه قسم است اول ایمان قلبی
که اعتقاد بخدا و رسول و انچه رسول از جانب خدا اورده است داشته باشد دوم ایمان زبانی
که اقرار بانچه پیغمبر اورده است از جانب خدا دارد سیم ایمان فعلی که انچه پیغمبر اورده است
عمل مینماید و ایضا کفر بر دو قسم است یکی کفری که مقابل اسلام است یعنی مسلمان نیست
کسیکه منکر ربوبیت یا الوهیت یا معاد یا نبوت یا منکر یکی از ضروریات دین اسلام است
و این شخص کافر نجس است و بی تقصیر از در جهنم است دویم دیگری کفری که مقابل ایمان است
اگرچه بحسب ظاهر مسلمان باشند مثل سنی و شیعه غیر اثنی عشری که اینها مؤمن نیستند اما
مسلمان میباشند لکن از مذهب خوارج خون و مال و عرض و اسیر کردن ایشان و زنان
و اطفال ایشان حرام است و نظر بظاهر اسلام ایشان و نجس هم نمیباشند لکن با تقصیر
مخلد در جهنم میباشند و همچنین هرگاه منکر یکی از ضروریات مذهب باشد نه انکه منکر
ضروری دین باشد و بعضی از علما اخبار اینها را داخل کفر مقابل اسلام شمرده اند و سنی را هم
نجس میدانند و همچنین عمر و حجج بعضی میگویند که نجاست ایشان معفو است پس مردم
بر پنج قسم میباشند اول کافر دویم مسلمان سیم مستضعف که واسطه میانه کفر و اسلام
که نه کافرند و نه مسلمان بجهت انکه خود را نمیشناسند و انکار خود را هم نمیکنند و دینی

خود و اسلام هم نیستند و کفر را هم نمیدانند و طالب هم نیستند یا انکه او از کفر و اسلام بگوش
ایشان بر نخورده است و هیچیک را نمیشناسند و ایشان نجس نیستند زیرا که صحیح است که بگویند
اینها کافر نیستند چهارم کسانیکه در ظاهر مسلمان میباشند و در باطن کافر میباشند مثل سنی
و منافق و سایر فرقهای شیعه غیر اثنی عشری پنجم کسانیکه تابع کفر میباشند مثل اولاد کفار یا
تابع اسلام میباشند مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق بآباء خود میباشند و اما دیوانها و ابلهها
داخل در قسم مستضعفین میباشند بحسب کفر هرگاه مقصر باشد در تحصیل دین و اعتقادات
حقه و اسلام مخلد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد که تفحص کرده در حقیقت چیزی را نفهمید چنین
کافری در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله کفار است مرتد و او بر دو قسم است یکی مرتد فطری
و یکی مرتد ملی اما مرتد فطری و شرط دارد اول انستکه نطفه او با اسلام منعقد شده باشد یعنی
یکی از پدر یا مادر او در حال بسته شدن نطفه او مسلمان باشد دویم انکه او نیز قبول اسلام
را کرده باشد و بعد از ان برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را نماید یا انکه انکار یکی از ضروریات
دین را بکند و ارتداد بمعنی برگشتن از دین است پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد باشد
باید او را کشت و زن او خصما بر او حرام میشود و از وقت مرتد شدن او عده وفات که چهار ماه و ده روز
باشد نگاه میدارد و بعد طلاق میرود شوهر میکند هرگاه بخواهد و اموال او را در میان وراث
باید قسمت نمود و نجس هم میباشد و یا توبه او قبول است هرگاه توبه کند با بندرا و دو قول است اول
انستکه توبه او مطلقا قبول نمیشود نه در دنیا و نه در اخرت پس این احکام بر او جاریست در دنیا
و اخرت مخلد است در جهنم دویم انستکه در دنیا توبه او قبول نیست اما در اخرت قبول است اقوی
نمودن توبه او در دنیا بجهت اجماع و بجهت عموم صحیحه محمد بن مسلم از حضرت باقر است که فرمودند

اشکر اعتقاد بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و جوارح باشد و این مذهب شیخ مفید و بعضی از محدثین است

مَن رَغِبَ عَنِ الاِسلامِ وَکَفَرَ بِما اَنزَلَ اللهُ علی محمّدٍ بعدَ اِسلامِهِ فَلا تَوبَةَ لَه وَقَد وَجَبَ قَتلُهُ وَبانَت مِنهُ امرَأَتُهُ وَیُقسَمُ ما تَرَکَ عَلی وُلدِهِ ونظر بروایت عمّار از حضرت صادقؑ قالَ کُلُّ مُسلِمٍ مِنَ المُسلِمینَ ارتَدَّ عَنِ الاِسلامِ وَجَحَدَ مُحَمَّداً نُبُوَّتَهُ وَکَذَّبَهُ فَاِنَّ دَمَهُ مُباحٌ لِکُلِّ مَن سَمِعَ ذٰلِکَ مِنهُ وَامرَأَتُهُ بائِنَةٌ مِنهُ یَومَ ارتَدَّ فَلا تَقرَبُهُ وَیُقسَمُ مالُهُ عَلی وَرَثَتِهِ وَتَعتَدُّ امرَأَتُهُ عِدَّةَ المُتَوَفّی عَنها زَوجُها وَعَلَی الاِمامِ اَن یَقتُلَهُ ونظر بحدیث سُئِلَ عَن مُسلِمٍ تَنَصَّرَ قالَ یُقتَلُ وَلا یُستَتابُ ونظر بقوله وَمَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ فَلَن یُقبَلَ مِنهُ واما قبول بودن توبهٔ او در آخرت بجهة اینکه هرگاه در حال حیات مکلّف باشد تکلیف بالایطاق لازم می آید و هرگاه مکلّف نباشد تکلیفی این باطل است اجماعاً بجهة اینکه شخص زنده عاقل نمیشود تکلیف نداشته باشد و این قول قوی است چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم فیض و فاضل معاصر و غیرهم از علما ابرار اختیار کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم ظاهری از کشتن و تقسیم اموال او و جدا شدن زن او از او ساقط نمیشود پس هرگاه ممکن نشود کشتن با اینکه کسی مطلع نشود بر ردّه او یا اینکه تاخیر بیفتد کشتن او قبول میشود توبهٔ او و هرگاه توبه کند بعضی توبهٔ او در میان خود و خدای خود صحیح و قبول است که عبادات و معاملات و صحیح خواهد بود و بدن او نیز پاک میشود و لکن کشتن از او ساقط نمیشود و زنش باو برنمیگردد مگر آنکه نکاح جدید بکند و زن خود را بعد از عدّه او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و آیا در ایّام عدّه نیز میتواند زن خود را عقد کند یا نه بعضی گفته اند نمیتواند بعضی گفته اند میتواند و از برای او وجهی هست مثل عدّه بائن بالنسبة بشوهر و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا در دنیا توبهٔ او قبول نیست و لکن در آخرت قبول است که مخلّد در جهنم نخواهد بود و هرگاه توبه هم نکند در جهنم مخلّد خواهد بود و اما هرگاه مرتدّ زن باشد چه فطریه باشد و چه ملیّه باید

تحت شیطان است زمین سیم ارض طبع است و نام او سعیا انکی است و جای جن است و زمین دوم ارض عادت است و نام او بسیط است و جای باد است زمین اول جای نفوس است و نام او دیوان است و جای آدمیان است

کشتن برای او لازم نیست و او را باید توبه داد هرگاه توبه کرد فبها و الّا او را باید حبس کرد و او را خورا بد کم بدهند و لباس درشت باو بپوشانند و در وقت نمازها او را بیرون بیاورند و توبه بدهند هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه یا بمیرد یا در حبس توبه کند نظر بعضی احادیث صحیح جلیّ از حضرت صادق علیه السّلم و اما مرتدّ ملّی توبه او باید بدهند مثل اینکه شخص یهودی مسلمان شده بعد باز یهود شد پس هرگاه توبه کرد و عود باسلام نمود فبها و الّا او را باید کشت و مال او را میان وارث مسلمانش قسمت باید نمود هرگاه دو دفعه توبه کرد و باز مرتد شد بعضی گفته اند در دفعه سیّم او را باید کشت و بعضی گفته اند در دفعه چهارم و این احوط است و توبهٔ مرتد زن آنست که اقرار کند بانچه انکار او کرده است و همچنین هرگاه کسی به پیغمبر صلّی الله علیه و آله یا به یکی از ائمه یا نعوذ بالله به حضرت فاطمه لعن یا سبّ بکند باید هر کس بشنود او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است مثل انکار نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة و خمس و فضیلت نماز با غدیر حرام بودن شراب و گوشت خوک و ربا و زنا و غیر از اینها از آنچه ضروری دین است خواه کلّی باشد یا جزئی باشد و همچنین انکار نمودن آنچه خداوند انها را تصریح در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و هفت زمین کردن و باید اعتقاد نمود بملائکه و اینکه ایشان جسم لطیف میباشند و صاحب دو بال و سه بال و چهار بال میباشند و کار بد هیچ نمیکنند مگر باذن الٰهی و باید اعتقاد نمود بوجود عرش جسمانی و لوح و قلم و کرسی و بخشیدن ملائکه خدا جبرئیل باشد یا عزرائیل یا غیر اینها غلط است و قول باینکه ملائکه جسم ندارند غلط است و قول باینکه ملائکه دختران خدا میباشند کفر است و عبادت کردن ملائکه کفر و شرک است و واجب است احترام کتابهای آسمانی اینجا مثل قرآن و همچنین کتب

وامّا انکار کردن چیزی که اجماعی است در او دو قول است اوّل آن است که لازم مثل انکار ضروری است از دین و دوم آن است که چنین نیست و منکر او کافر و مرتد نمیشود وامّا انکار ضروری مذهب کردن از دین بیرون نمیکند کسی را لکن از مذهب بیرون میرود مثل انکار حج تمتّع وانکار حلال بودن متعه وانکار حیّ علی خیر العمل گفتن در اذان و از جمله ضروری دین است کعبه یعنی تعظیم او واجب است و انکار و ردّ و استخفاف باو و حدث کردن در او موجب کفر است

اعانت شما اظهار دارد و استخفاف و سخریه نمودن با آنها غلط است و از دین و مذهب خارج است
و هر چیز که دین و مذهب دارد ضروری دین است که انکار کند او را از دین خارج است و هر چیز ضروری
مذهب است که انکار او را نماید از مذهب خارج است فائده بدانکه ایمان درجات دارد
و هر کس بقدر درجات ایمان که دارد ایمان او بآن قدر کامل است بالنسبه بما فوق او ناقص
است اگر چه مؤمن است و هر جا که ایمان هست اسلام نیز هست و هر کس اسلام دارد لازم ندارد
که ایمان هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسم است اول ایمان اعم است که لا اله الا الله محمد رسول
الله را بگوید و در این ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای شیعه همه داخلند دوم ایمان عام
که شهادت بوحدانیت الهی و برسالت رسالت پناهی و بولایت امیر المؤمنین میدهد که آن
حضرت خلیفه بلا فصل رسول خدا میدانند و در این سنی داخل نیست لکن فرقهای شیعه
مثل کیسانیه و زیدیه و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناووسیه و اثنی عشریه مجموعه داخل میباشند
سیم ایمان خاص است که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت رسول خدا و امامت دوازده امام دارد
و لکن باقی دیگر از عملیات و اعتقادات او بر وجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است که ایمان
بخدا و رسول و ائمه همه دارد و اعتقادات و عملیات او همه کامل است پنجم ایمان خاص الخاص
است که ایمان بهمه دارد و عملیات و اعتقادات او همه موافق شرع انور است و معاصی کبیره و
صغیره نمیکند که مرتبه عدالت دارد و اخلاق و احوال و اطوار و اعمال و افعال و اعتقادات
او مجموع صحیح است و هیچ نقصی ندارد و بعد از این مرتبه از ایمان ایمان اکمل است که مرتبه
عصمت باشد و او ایمان پیغمبر و ائمه است و مرتبه ایمان سه است اول ایمان علم الیقین
است که ایمان عامه عوام باشد دوم مرتبه ایمان عین الیقین است و این ایمان علما است

سیم

سیم ایمان حق الیقین است و این مرتبه انبیاء و اولیاء است مثلی بیان شود تا آنکه این سه مرتبه
معلوم شود مثلا آتش که چیزی افروخته است و آنکه یک کس وصف آتش را بشنود و داند
لکن علم بودن آتش هم رسانیده و این مرتبه علم الیقین است دوم آنکه آتش را هم ببیند و از دوری
و روشنی او چیزی باو رسیده و این مرتبه عین الیقین است سیم آنکه در میان آتش رفته و همه
چیزهای آتش را دانسته این مرتبه حق الیقین است بدانکه مؤمن چون گناهی میکند در اثنای
گناه کردن مؤمن نیست زیرا که روح ایمان از او مفارقت میکند چون از آن گناه فارغ شد
روح ایمان بر میگردد باو نظر بحدیثی که در این باب بهم رسیده وارد است خصوصا با توبه
نمودن و باید دانست که همه گناهان را خدا میآمرزد غیر از کفر و شرک را چنانچه فرموده
قُل یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسرَفوا لا تَقنَطوا مِن رَحمَةِ الله اِنَّ الله یَغفِرُ الذُّنوبَ جَمیعاً اِنَّهُ هُوَ الغَفور
الرَّحیم فایده بدانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود
اول پشیمانی از کارهای بد گذشته او دوم عزم کردن بر نکردن آن گناه سیم حق هر کس در ذمه
او باشد حق او را ادا کند یا آنکه از او حلالی بطلبد چهارم آنکه هر عبادتیکه واجب بوده است
برو و او را بجا نیاورده است او را بجا بیاورد و بعضی قضا بجا آورد پنجم آنکه اگر گوشت حرام در بدن
او روییده است او را بحزن و اندوه بریزد تا آنکه پوست او باستخوان او بچسبد و گوشت
تازه بروید ششم آنکه بقدریکه شیرینی معصیت گناه را چشیده است تلخی بر بدن
عبادت و اطاعت را بچشد و استغفر الله گفتن نیز خوبست با پشیمانی و آنچه مذکور شد از
مسطورات در گناه کار شریعت و الا کافر که احوال او معلوم شد چنانچه بدانستی والحمد لله
من قبل بالاتمام و صلی الله علی محمد خیر الانام و السادات الکرام و سلم تسلیما کثیرا



وجه اقبال عقل الی الحق
جنود
عقل
جهل
جنود
وجه ادبار جهل از حق

وجه اقبال



وجه اقبال عقل الی الحق
جهل
مخالف جنود

اوّل
خیرة ۲ ایمان ۳
تصدیق بخدا و رسول ۴ امّید
۴ امیدواری برحمت خدا
۵ عدالت ۶ رضا بقضای خدا
۷ شکر ۸ طمع برحمت خدا
۹ توکل ۱۰ راحت و فهربانی
۱۰۱ رحمت ۱۰۲ طلب علم
۱۰۳ فهم ۱۰۴ عفت ۱۰۵
زهد ۱۰۶ وحق و مدارا
نمودن ۱۰۷ رهبت
وخوف از خدا ۱۰۸ تواضع
۱۰۹ تؤدد و نرمی ۲۰ حلم ۲۰۱
صمت و سکوت ۲۰۲
استسلام و تسلیم ۲۰۳
صبر ۲۰۴ صفح درگذشتن
از خلق ۲۰۵ تذکر و یاد
آوری الهی ۲۰۶ حفظ
۲۰۷ تعطف ۲۰۸ قناعت
۲۰۹ مواسات ۳۰
مودت ۳۰۱ وفا
۳۰۲ طاعت ۳۰۳
خضوع ۳۰۴ سلامت
در آخرت ۳۰۵ حب
وحب الرسول ۳۰۶ ائمّة
۳۰۶ صدق ۳۰۷
حق ۳۰۸ امانت
۳۰۹ یقین ۴۰
اخلاص ۴۰۱
شهامت و
زیرکی





اشتر از مال ملا علی رضا

به صرف ... حقی

از آل السید عبد الرسول ...

شهر ۱۲۸۰



